

با همه کوششانی که در سالهای اخیر برای تحقیق و جمع ده آثار گرانمای ادبیات هزار ساله فارسی انجام گرفته و صد ها کتاب در ساله پراش از دانشمندان و نویسندگان و شاعران این سرزمین انتشار یافته است هنوز کار ناکرده بسیار است. درباره نکات و دقائق زبان فارسی هزاران نکته هست که باید با روش علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و هزاران کتاب خطی در کتابخانه های داخل و خارج کشور موجود است که هنوز منتشر نشده و در دسترس دانش پرومان قرار نگرفته است. بسیاری از متون ذیقیمت ادبیات ایران نیز اگر چه مکرر صورت طبع یافته باید با دقت بیشتری تصحیح و بیفتخ شود.

یکی از وظایف بنیاد فرهنگ ایران که به فرمان مبارک علیحضرت بایون شاهنشاه آید برای خدمت به زبان و ادبیات فارسی تأسیس یاقه تحقیق و جمع و کوشش در این زمینه است. در سلسله «زبان و ادبیات فارسی» تا آنجا که میسر باشد متون ادبی منتشر شده و کهن با دقتی که در خور است طبع می شود و حاصل مطالعه و تحقیق درباره نکات و مسائل مربوط به زبان و ادبیات ایران به صورت کتابها و رسائل انتشار می یابد و از قلمهای منتشر شده نیز مواردی که ضرورت داشته باشد متون انتقادی دقیق فراهم می شود تا بتوان در انواع تحقیقات ادبی و زبان شناسی از آنها به عنوان مأخذ و اسناد مورد اعتماد استفاده کرد.

دیرنگ و مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران
مکرم بر وزیر خاخری

گلستانِ مهر

تألیف

قاسمی میر احمد شمس قاسمی

بیتصح و اہتمام

احمد سہیل خوانساری



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۱۳۹۰

از این کتاب

۱۲۰۰ نسخه در تابستان ۱۳۵۲ در چاپخانه زر

چاپ شد

فهرست مطالب

يك تا شصت و دو	مقدمه مصحح
يك	فصل اول از مقدمه - تاريخ و پيدايش خط عربی و فارسی
بیست و سه	فصل دوم از مقدمه - تاريخ نقاشی و نقاشان مشهور
پنجاه و پنج	فصل سوم از مقدمه - قاضی میر احمد منشی و تألیفات او
۱ - ۱۷۰	متن کتاب
۳	مقدمه مؤلف
۸	مقدمه در باب احداث قلم و اسناد آن به حضرت امیر عرب و عجم
۱۶	فصل اول - در ذکر خط ثلث و مایه به و پیدایش آن
۴۲	فصل دوم - در ذکر خوشنویسان تعلیق
۵۷	فصل سیم - در ذکر خوشنویسان نسخ تعلیق
۱۲۸	فصل چهارم - در ذکر احوال خوشنویسان
۱۶۱	خاتمه کتاب در باب جدول و تذهیب و رنگهای ...
۱۷۱	فهرست‌ها

مقدمه

فصل اول

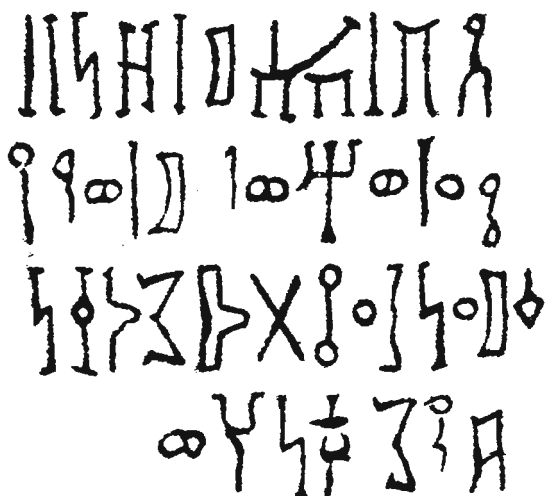
تاریخ و پیدایش خط عربی و فارسی

با ظهور اسلام و پایان دوره ساسانیان خط عربی کوفی جایگزین خط پهلوی شد . بنابراین تاریخ تحول خط فارسی همانا تاریخ تحول خط عربی است.

مورخین نوشته اند سه تن از مردم شهر انبار واضح خط عربی بوده اند . مرمر بن مره ، اسلم بن سدره و عامر بن جدره و نیز هجای عربی را بر اساس هجای سریانی نهاده اند .

مرمر شکل حروف اسلم فصل و وصل و عامر نقطه و حرکات یعنی زبر و زیر را وضع کردند و نام آنرا خط جزم گذاشتند یعنی قطع چه این خط را از خط حمیری گرفته و ساخته بودند این قبیل اقوال را نمی توان قبول کرد زیرا خط عربی از خط مسند حمیری اخذ نشده و رابطه یی میان این دو خط نیست و ظاهراً هر دو از یک خط سامی ریشه گرفته اند زیرا مقایسه خط عربی با مسند حمیری اختلاف

این دو خط را روشن میسازد.



خط مسند^۱

هرچند خط مسند قدیمترین خطیست که در شبه جزیره عربستان رایج بوده
لکن چنانکه می بینیم میان خط کوفی و مسند اختلاف و تفاوت زیاد است .
چنانکه نوشته اند مردم انبار خط را از مردم حیره آموخته اند اما بعضی
خلاف این عقیده را یادآور شده اند .

بنا بقول ابن خلکان نخستین کس که خط نوشت مرابین مره از اهالی
انبار بود و از آنجا میان مردم اطراف رایج گشت .

اصمعی گفته است از قریش پرسیدند خط نوشتن را از کجا آموختید گفتند
از مردم حیره و از مردم حیره پرسیدند خط را از کجا فرا گرفتید گفتند از مردم انبار .
مقریزی نوشته است قلم مسند نخستین قلم از اقلام حمیر و ملوک عاد می باشد
ابن خلدون گوید خط عربی در دولت تباغه^۲ به کمال و زیبایی رسید و هنگامی که
تملن و ثروت و شکوه بحدا علی بود آنرا خط حمیری می نامیدند و از دولت

۱- نقل از خط العربی تألیف سهیلة یاسین.

۲- ملوک یمن در زمانیکه حضرموت : سباء ، حمیر در تصرف آنان بود

نموداری از سیدالشخط کوفی

سطر بنویس	بنویس	کوفی حیری	عربی
۱	۸۵۵۸	ا	ا
۲	۱۲	ب	ب
۳	۱۱	ج	ج
۴	۶	د	د
۵	۱۱	هـ	هـ
۶	۹	و	و
۷	۱	ز	ز
۸	۱۸	ح	ح
۹	۱۵	ط	ط
۱۰	۵۵۹	ي	ي
۱۱	۱۶	ك	ك
۱۲	۱۱	ل	ل
۱۳	۵	م	م
۱۴	۱۱	ن	ن
۱۵	۵۵	س	س
۱۶	۶	ع	ع
۱۷	۱۶	ف	ف
۱۸	۱۲	ص	ص
۱۹	م	ق	ق
۲۰	۶	ر	ر
۲۱	۱۲	ش	ش
۲۲	۱۲	ت	ت

تابعه به حیره انتقال یافت و مردم قریش و طایف آن خط را از مردم حیره فرا گرفتند چنانکه نوشته شده است نخستین کس که خط را از مردم حیره آموخت سفیان بن امیه بود و برخی حرب بن امیه را نام برده اند و گویند وی خط را در حیره نزد اسلم بن سدره آموخته است .

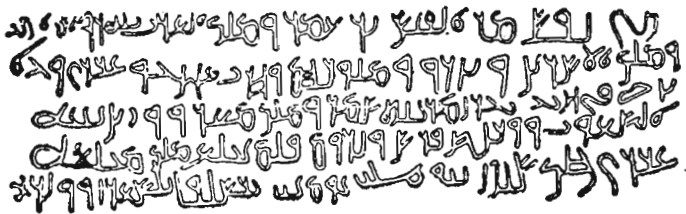
بعضی نقل کرده اند که مردم حیره خط را از قوم تابعه و حمیر فرا گرفته و خط عربی از یمن برخاسته است .

برخی گویند خط عربی از مردم حیره و مردم حیره از انبار و انبار از یمن آموخته و بهر صورت ریشه آن بیمن می رسد .

صاحب کتاب بلوغ الارب گوید خط عربی نخست خط جزم نامیده می شد زیرا خط کوفی را و قتیکه شهر کوفه بنا نشده بود بنام خط جزم می خواندند و آنرا از این روی جزم می گفتند که از خط مسند حمیری جدا شده بود و آنکه این خط را از مسند حمیری جدا ساخته و وضع نموده مرامر بود .

باری اعراب بدینگونه در مقام تحقیق برآمده و اظهار عقیده نموده اند لکن بنظر نگارنده قومی که فرهنگ و هنر نداشته و بیشتر در باده زندگانی کرده اند و مدارکی برای اثبات داشتن خط و سواد و فرهنگ قبل از ظهور اسلام ندارند اقوال آنانرا باید افسانه پنداشت آنچه مسلم است و آثار بدست آمده اثبات مینماید اعراب قسمت شمال و جنوب حجاز بخط مسند کتابت می کردند و دیگر نبطی های شمال هستند که خطشان نبطی بوده است .

مردم حجاز نیز اکثر از خطوط و کتاب عراق و شام استفاده می کرده اند و عربی را با حروف نبطی یا سریانی و عبرانی می نوشتند .



خط نبطی سنگ نبشته قبر امرء القیس متعلق به پنجاه سال قبل از هجرة رسول اکرم

خط سریانی و نبطی بعد از فتوحات اسلام میان اعراب باقی ماند و تدریجاً خط نسخ از نبطی پدید آمد و خط کوفی از سریانی .

در آغاز ابداع خط کوفی این خط را حیری می گفتند و بعد که مسلمانان کوفه را نزدیک حیره ساختند این خط کوفی خوانده شد .

سریانی های عراق خط خود را با چند قلم می نوشتند که از آن جمله خط مشهور به سطر نجیلی بوده که اختصاص بکتابت تورات و انجیل داشته و آنان این خط را يك قرن قبل از ظهور اسلام از سریانی اخذ و اقتباس کرده و یکی از وسائل نهضت آنان همین خط بوده است .

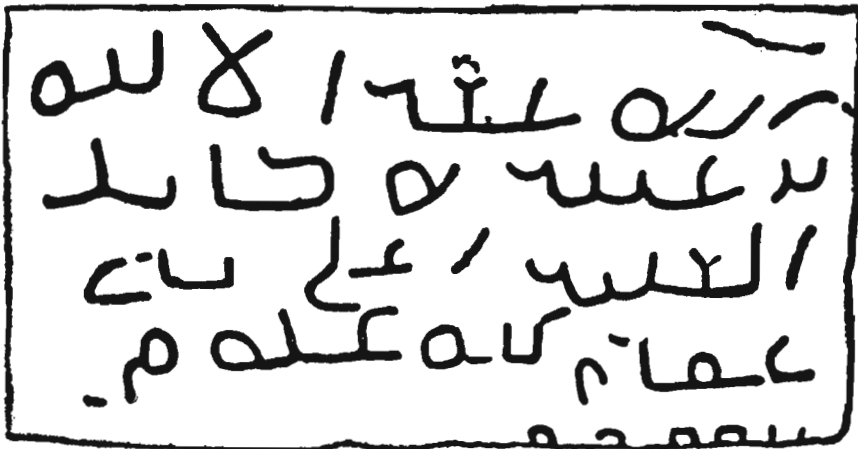
بعضی از مورخین نوشته اند خط سریانی از شهر انبار به حجاز آمده و نخست بشر بن عبدالملك كندی برادر اكيدر بن عبدالملك فرمانروای دومة الجندل آن خط را در شهر انبار آموخت و از آنجا به مکه آمده صهباء دختر حرب بن امیه خواهر ابوسفیان را تزویج کرد و جمعی از مردم قریش خط سریانی را از بشر بن عبدالملك آموختند و چون اسلام پدید گشت بسیاری از مردم قریش ساکن مکه خواندن و نوشتن می دانستند .

اعراب در سفرهای بازرگانی که بشام می کردند خط نبطی را از حوران و خط کوفی را از عراق بسرزمینهای خود بردند و همانطور که تورات بخط سطر نجیلی تحریر می یافت آنها قرآن را بخط کوفی می نوشتند در خط کوفی و سطر نجیلی رسم بود که اگر الف مد و میان کلمه واقع می شد در کتابت حذف میگردید

الله و علی و لا اله الا الله
و لا اله الا الله
الله و علی و لا اله الا الله

سنگ نبسته بلغت نبطی و خط تدمری و نبطی ۲۵۰ میلاد مسیح که درام الجمال کشف شده و بعلری شیهه است

چنانکه در تحریر قرآن این قاعده کاملاً رعایت شده و بجای کتاب. کتب و بجای ظالمین . ظلمین . قیامه . قیمة و رحمان . رحمن نوشته اند.
 بعد از اسلام عربهای حجاز کمابیش با نوشتن آشنا بودند و معدودی از آنان خط و سواد داشته که بعداً از بزرگان و کتاب وحی و صحابه شدند چون حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام، عمر، طلحة بن عبیدالله و عثمان .
 باری آنانکه نوشته اند خط کوفی از خط سریانی اخذ شده دلائلی دارند یکی اینست که حروف خط کوفی به سریانی مشابهت دارد و خط کوفی مانند سریانی



الله غفر الالبیه بن عبیده کاتب الخلیفۃ علی بن عمری کتبه عنه من یقروء
 این سنگ نبشته درام الجمال بدست آمده و متعلق بقرن ششم میلادیست که
 بخط عربی مشابهت دارد

بهم متصل نوشته می شود. و بهمین دلیل هر يك از حروف این دو خط کوفی و سریانی دارای سه شکل میباشد اول . وسط. آخر و دیگر آنکه حروفی که ما بعد آن جدا می باشد در خط کوفی و سریانی جداست مانند (اء) و (او) و الف .

ما ائمه الاصل الهمة احاصه و قضا
 قل و ا ح ح ا م ا . ا ا ا ا ا ا ا
 ا ل ا ا ا ا ا ا ا ا . ا ا ا ا ا ا ا
 ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا
 ا ا ا ا ا . ما ا ا ا ا ا ا ا ا
 ا ا ا ا ا و ا ا ا ا ا ا ا ا

خط سریانی

در خط سریانی هرگاه الف ممدود در وسط کلمه بیاید باید حذف شود و در خط هری هم چنانکه نوشتیم این قاعده مرسوم بوده و از سریانی پیروی شده است .

ابن خلدون نوشته است خط کوفی هنگام دولت تباغه در زیبایی بمنتها درجه رسیده بود زیرا تباغه بقدرت و کمال شکوه و جلال رسیده بودند و در آن زمان خط کوفی بنام حمیری خوانده می شد و این خط را سپس مردم حیره اخذ کردند لکن چنانکه تباغه در خط مهارت داشتند آنها نداشتند زیرا میان این دو دولت تفاوت زیاد بود و دولت خاندان منذر را در هنر پیاپی مردم حمیر نرسیده بودند و مردم طایف و قبیله قریش چنانکه نوشته اند خط را از اهالی حیره فراگرفتند و گویند نخستین کس که خط را از مردم حیره آموخت سفیان بن امیه بوده است و وی خط را از اسلم بن سدره فرا گرفته است و برخی نوشته اند مسرمد حجاز

۱ -- منذرین جبيله از ملوك شام در عهد پرویز ساسانی و باج گذار او بود سیزده سال بر شام فرمانروایی داشت.

خط را از مردم حیره فراگرفتند و مردم حیره آنرا از تبایعه و حمیر آموخته‌اند .
و هم‌این‌خلدون گوید مردم حمیر نوعی خط داشتند که آن را منند می‌نامیدند
همه حروف آن منفصل بود و آموختن آن را بدون اجازه منع کرده بودند ،
خط عربی در عهد رسول اکرم و خلفای راشدین مراکز مهمی داشت از
جمله مکه ، مدینه ، بصره ، کوفه و خط هر یک از این شهرها را بنام آن شهر
خوانده می‌گفتند خط مکی ، خط مدنی ، خط بصری ، خط کوفی لیکن خط
بصری و کوفی از حیث شکل و زیبایی بر خط مکی و مدنی ترجیح داشت و بهمین
جهت خط کوفی و بصری مورد قبول و شهرت یافت و چون این دو خط خیلی بهم
شبه بودند و کوفی از بصری زیبایی بیشتر داشت به خط کوفی مشهور گشت .

در آغاز اسلام گویند میان قریش هفده تن خوشنویس بودند عمر بن خطاب
علی بن ابیطالب علیه السلام عثمان بن عفان ، ابوعبیده بن جراح ، طلحه ، یزید بن
ابی سفیان ، ابو حذیفه بن عتبة بن ربیع ، خاطب بن عمرو ، اخو سهیل بن عمر العامری ،
عبدالله سعد بن ابی سرخ العامری ، حویط بن عبدالعزی العامری ، ابوسفیان بن حرب بن
امیه ، معاویه بن ابی سفیان ، جهم بن العلت بن مخرمه بن المطلب بن عبدمناف ،
العلاء بن الخضر می .

و میان زنان شفاء دختر عبدالعدویه از خاندان عمر و حفصه دختر عمر را
نام برده‌اند و گویند این دو خط را از شفاء العدویه فراگرفتند .

هنگامی که اسلام مدینه را تصرف کرد میان مسلمانان چند تن خط مینوشتند
مانند سعید بن زراره ، منذر بن عمرو ، ابی بن کعب

در زمان خلافت بنی امیه نخستین کسی که به خوشنویسی اشتهار داشت قطبه می باشد قطبه
از خوشنویسان بنام زمان خویش بود او چهار قلم در خط کوفی پدید ساخت که قلم جلیل
و طومار از آنهاست پس از وی ضحاک بن عجلان کاتب است که خط او را بر قطبه از حیث
زیبایی ترجیح میدادند این ندیم نوشته است محمد بن اسحق گوید اول کسی که در صدر
اسلام قرآن نوشت و بر حسن خط شهرت داشت خالد بن ابوهیاج بود و سعد او را نزد
ولید بن عبدالملك « ۸۶ - ۹۶ هـ » آورد و بتحریر قرآن و دواوین و اخبار گماشت .
و گویند برای عمر بن عبدالعزیز « ۹۹ - ۱۰۱ هـ » قرآنی به زر نوشت
که در آن بسیار هنر نمای فرموده بود لکن چون دستمزد زیاد می‌خواست عمر
قرآن را بوی مسترد داشت .

علی‌ای حال خط عربی همانست که امروز بکوفی مشهور می‌باشد و نخست بدون نقطه و اعراب بود و آنگاه ابوالاسود دؤلی (۶۹ هـ) از شاگردان حضرت علی علیه‌السلام بر این خط اعراب نهاد و گویند نقطه را نصر بن عاصم و یحیی بن عمر در اواخر عهد بنی‌امیه وضع کرده‌اند قلقشندی بنقل از کتاب اعانة المنشی نوشته است نخستین بار که خط کوفی بصورت زیبا نظیر اقلام موجود کنونی نقل شده در اواخر خلافت بنی‌امیه و اوایل دولت بنی‌عباس «۱۲۰ - ۱۴۰ هـ» بود و بنا بقول ابوجعفر النحاس خوشنویسی در آغاز قرن دوم بدو تن از مردم شام اختصاص داشت یکی ضحاک و دیگری اسحق بن حماد بود ضحاک در عهد سفاح «۱۳۲ - ۱۳۶ هـ» و اسحق در عهد منصور «۱۳۶ - ۱۵۸ هـ» و مهدی «۱۵۸ - ۱۶۹ هـ» می‌زیستند و از شاگردان مشهور اسحق ابراهیم سکزی را نام برده‌اند و خوشنویسان دیگر چون احوول . یوسف کاتب ، شقیر خدام ، عبد الجبار رومی ، شعرانی . ابرش ، سلیم خدام ، عمرو بن مسعده ، احمد بن ابو خالد ، احمد کلیبی کاتب مأمون «۱۹۳ - ۲۱۸ هـ» و عبد الله بن شداد ، عثمان بن زیاد ، محمد بن عبد الله مدنی . صالح بن عبد الملك بوده‌اند که چون قاضی میراحمد بنای این کتاب را بر اختصار گذاشته نام آنها را مرقوم نداشته است .

اقلامی که در اوایل خلافت بنی‌عباس در میان کتاب مرسوم بود .

- ۱ - قلم جلیل .
- ۲ - قلم سجلات .
- ۳ - قلم دیباج ،
- ۴ - قلم طومار .
- ۵ - قلم ثلثین .
- ۶ - قلم زنبور .
- ۷ - قلم مفتاح .
- ۸ - قلم حرم .
- ۹ - قلم مؤامرات .
- ۱۰ - قلم عهدود .
- ۱۱ - قلم قصص
- ۱۲ - قلم خرفاج .

و نیز خشنام بصری و مهدی کوفی را که از خوشنویسان زمان هارون الرشید « ۱۷۰ - ۱۹۳ هـ » و ابوحدی کوفی را که در عهد معتصم « ۲۱۸ - ۲۲۷ هـ » بوده ذکر کرده‌اند و پس از آنها ابن‌ام‌شبیان . مسحور . ابو حمیره . ابن‌حمیره و ابوالفرجی که اواسط قرن چهارم می‌زیسته نام برده‌اند .

بنا بقول ابن‌ندیم تا آغاز خلافت بنی‌عباس مردم بشیوه قدیم خط مینوشتند و چون خاندان هاشمی قدرتی یافتند نوشتن قرآن بآن خطوط معمول گشت لکن خطی پیدا گردید که بآن خط عراقی می‌گفتند و این خط همان بود که بآن وراقی نیز گفته می‌شد و رواج یافت و زیبایی آن روز بروز افزون می‌گشت و چون دور خلافت بمأمون رسید کتاب و نویسندگان به‌خوبی و زیبایی خط سعی بلیغ داشتند و اصحاب خط ازشم پیشی می‌گرفتند تا آنکه مردی بنام احوّل محرر پیدا شد که از برکشیدگان و ترتیب یافتگان برمکیان بود و در خط دانش فراوان داشت و او بود که قواعد خط را روشن ساخت و درجه بندی و تقسیم نمود احوّل محرر از خوشنویسان بنام بود و در تقسیم بندی خطوط قلمهای سنگین را در مرتبه اول قرار داد ،

چون اسلام براکثر شهرها غلبه کرد و دیوان حکومت آنان بنوشتن و خط نیازمند بود در فراگرفتن آن سخت می‌کوشیدند و پس از اندک زمانی خط در کوفه و بصره و سایر بلاد مقام بلندی یافت و اسلام بعد از آنکه قدرت فراوان کسب کرد و بغداد مرکز خلافت شد هنر خط در آنجا مورد توجه قرار گرفت و ترقی کرد و بدرجه کمال رسید و یکی از مظاهر هنر اسلامی بشمار آمد زیرا خوشنویسان و استادان خط همیشه در زیبایی خط کوفی می‌کوشیدند و تفنّن و ابتکارات زیاد در تحریر آن بخرج می‌دادند و این تفنّن‌ها به‌سی‌وهفت شکل مختلف رسید و بیشتر اختلاط برحسب اسلوب درشتی و ریزی خط و اختصاص آن برای کارهای دیوانی بود والا در اصل باهم چندان فرقی نداشتند .

زمانی که ذوالریاستین فضل‌بن‌سهل (۲۰۲ هـ) بوزارت رسید قلمی ابداع کرد که بهتر از سایر اقلام بود و بقلم ریاسی معروف شد و متفرعاتی پیدا نمود . در قرن دوم و سوم قرآن‌ها بخط مکی ، مدینین ، التّم ، مثلث ، مدور ، کوفی ، بصری ، مشق ، تجاوید ، سلواطی ، مصنوع ، مایل ، راصف ، اصفهانی سجلی ، پیرآموز نوشته می‌شد پیرآموز را ایرانیان استخراج نموده و بدان کتابت

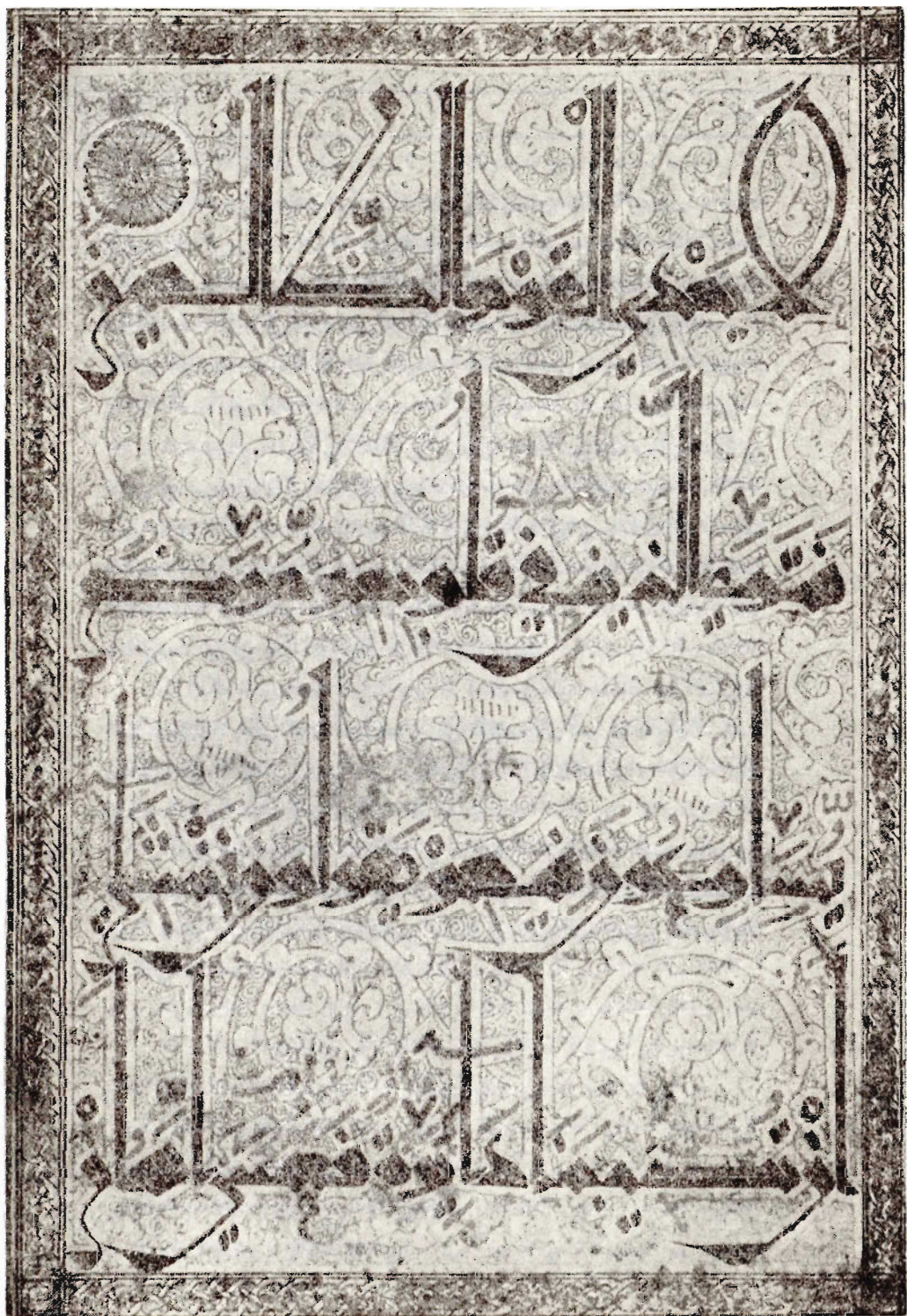
می کردند .

ابوالحسن اسحق بن ابراهیم که از شاگردان ابن معدان کاتب بود و خلیفه مقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰ هـ) و فرزندانش را خط می آموخت در عهد مقتدر بحسن خط اشتهار داشت و برادر وی ابوالحسن ابراهیم نیز خوشنویس بنام و فرزند او ابوالقاسم اسمعیل بن ابراهیم و پسر ابوالقاسم ابو محمد قاسم بن اسمعیل بن اسحق از مشاهیر خوشنویسان زمان خود بودند و اسحق رساله‌یی در خط و کتابت بنام تحفة‌الوامق تألیف کرده است .

تا قرن سوم خط کوفی راه تکامل می‌پیمود و در هر شهری بصورتی و شیوه‌یی خاص آن سرزمین درآمد تا آنکه ابن مقله ابوعلی محمد « ۲۷۲-۳۱۸ هـ » خط نسخ را در سال ۲۱۰ وضع نمود و جای‌گزین خط کوفی ساخت ابن مقله قلم محقق، ریحان، ثلث، رقاع و نسخ را ابداع کرد چنانکه میرمنشی در متن کتاب بدان اشارت کرده است و برادر ابن مقله ابو عبد الله حسن « ۲۷۸ - ۳۳۸ هـ » که بحسن خط شهرنی بسزا دارد چون برادر مشهور است .

با اینکه ظهور خط نسخ تحریر را آسان می‌نمود معذلك خط کوفی از میان نرفت و باسانی کتاب ترك خط کوفی نگفتند لکن بتدریج مقام آن کم شد و بجایی رسید که بیشتر برای تزئین در کتابها و محرابهای مساجد و قرآن‌ها بکار می‌رفت و هنوز هم مقام تزیینی آن محفوظست .

آنچه مسلم می‌باشد خط کوفی در صدر اسلام چندان سخت و دشوار و دارای انواع مختلف نبود کم کم صورگوناگون و پیچیده و مشکل پیدا کرد و چنان شد که تا اواخر قرن پنجم چهار و دو نوع خط کوفی تحریری و تزیینی بکار می‌رفت و بیشتر انواع آن در خراسان رواج داشت .



نوعی خطی کوفی ایرانی



از مسکوکات بنی امیه ضرب سال ۷۹ هجری نمودار خط کوفی در صدر اسلام

مقارن ابداع خط نسخ در بغداد و رواج آن در تمام بلاد حسن بن حسین بن علی فارسی کاتب از خط نسخ و رقاع و ثلث خط تعلیق را پدید ساخت .

وی در عهد عمادالدوله « ۳۲۰ - ۳۳۸ هـ » و عضدالدوله دہلمی « ۳۳۸ - ۳۷۲ هـ » می زیست و بیشتر مراسلات را بدان خط می نگاشت کتاب و منشیان آن زمان از او پیروی کرده آنرا بکار بردند و میان اهل انشاء نوشتن مراسلات بدین خط معمول گشت و بعد آنرا خط ترسل نامیدند .

کلمات در تحریر خط تعلیق بستگی بیکدیگر داشت و تغییر و تبدیل آن امکان نداشت و با آنکه برای مراسلات و احکام و فرامین بکار می رفت معذک چون خطی ایرانی بود در تزیین ظروف لعابی به کار برده و درون و بیرون اکثر ظروف لعابی را بدان می آراستند .



خط تعلیق که در تزئین ظروف لعالی بکار رفته است متعلق به اواخر قرن ششم

پس از ابن مقلة ابو الحسن علاء الدین علی بن هلال مشهور با بن بواب پایه خط نسخ را بجایی نهاد که هیچکس را یارای آن نبود که با وی دم از برابری زند ابن بواب خط نسخ را بسر حد کمال رسانید و قواعدی که او برای خط نسخ وضع کرد هنوز معمول می باشد او برای خط نسخ سطح و دور و تناسب معمول داشت که قیل از آن رسم نبود.

بنا بقول ابن خلکان استاد ابن بواب ابو عبدالله محمد بن اسد بزار بغدادی بود لکن نزد خوشنویسان معروف زمان مانند ابوبکر احمد بن سلیمان نجار، علی بن زبیر کوفی، جعفر خالیدی و عبدالملک بن حسن سقطی نیز ثلثه کرده بلند آوازه شد. و از معاصران او که بحسن خط موصوف بوده اند ابو عبدالله بن جعفر

بغدادی، ابراهیم بن هلال صابی را نام برده‌اند که کاتب خاص عزالدوله دیلمی «۳۵۶ - ۳۶۷» و عضدالدوله دیلمی «۳۶۷ - ۳۷۲» بوده و در سال ۳۸۴ وفات یافته است و نیز صاحب بن عباد «۳۸۵» و شمس‌المعالی قابوس «۴۰۳» را بحسن خط بسیار ستوده‌اند و ابوالفضل خازن دینوری که از مشاهیر خوشنویسان آن عهدست شاگرد ابراهیم بن هلال بوده است و ابوالفرج ابن‌حوزی بغدادی و اسمعیل بن حماد جوهری و ابوالمعالی النحاس اصفهانی که در این کتاب از آنان یاد نشده از خوشنویسان بنام بوده‌اند.

در قرن پنجم و ششم که از درخشنده‌ترین دوران هنری ایرانست در کلیه شهرهای ایران خط نیز بموازات سایر هنرها ترقی بسیار کرد سلاطین غزنوی و سلجوقی ارباب خط را بسیار محترم می‌شمردند سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی «۴۵۱ - ۴۹۲ هـ» که خود بحسن خط مشهور بود هر سال قرآنی می‌نوشت و به خانه خدا می‌فرستاد لکن تاکنون قرآنی بخط وی دیده نشده است در این دو قرن استادان خط زیاد بوده‌اند که ابوالبرکات رازی، ابونصر محمد بن علی بزاز محمد بن یحیی بن محمد نیشابوری، ابوالقاسم سعید بن ابراهیم، عثمان بن حسین وراق عبدالرحمن بن محمد دامغانی و ابو بکر غزنوی از آن جمله بوده‌اند ظهور یاقوت مستعصمی در قرن هفتم خط نسخ و ثلث را بمقامی والا رسانید و در این قرن خوشنویسان دیگر می‌زیستند که خط نسخ و ثلث را خوش می‌نوشتند مانند احمد بن ابی نصر عتیق سعد بن محمد سهلویه یزدی، لکن هیچیک شهرت یاقوت را نیافتند محمد بن مسعود ابهری. سلیمان بن احمد سلمی و نجم‌تارایی شاگردان یاقوت که قاضی میراحمد در متن این کتاب از آنان یاد کرده است مکتب یاقوت را در قرن هشتم همچنان دایر داشته و شاگردان بسیار تربیت کرده‌اند از خوشنویسان مشهور این زمان شمس‌الدین بن فخرالدین حافظ فقیه، علی بن محمد بن زید علوی، احمد بن المحسنی، عبدالله بن محمد بن محمود همدانی و عبدالقیوم بن کریم شاه تبریزی را می‌توان نام برد و چنانکه نوشته‌اند سلطان احمد جلایر «۸۷۴ - ۸۰۸ هـ» هفت خط را خوش می‌نوشته است

خط تعلیق که چند قرن از عمر آن می‌گذشت و محدود بود و کمتر برای تحریر کتاب بکار می‌رفت. تا عهد امیر تیمور گورکانی سبکی ابتدائی و خاص داشت و چنانکه نوشته‌اند در این عهد و زمان خواجه تاج سلمانی آنرا زیبا ساخت

و بصورتی خوش آن را جلوه‌گر فرمود و شیوه‌ی خواجه تاج هنوز متداول و مرسومست .

از خط نسخ و تعلیق در سده هشتم خطی پدید گشت که نسخ تعلیق خوانده شد هر چند نوشته‌اند که واضح آن میرعلی بن حسن تبریزی می‌باشد و او را سلطان علی مشهدی در صراط‌السطور که در متن کتاب نقل شده واضح‌الاصل خوانده و در اکثر مآخذ کهنسال این قول تأیید شده لکن مدارکی وجود دارد که این عقیده را رد می‌کند .

۱ - تاریخ وفات میرعلی تبریزی واضح خط نستعلیق را سال ۸۵۰ ضبط کرده‌اند اگر عمر وی را در حدود هفتاد سال فرض کنیم قاعده باید ولادت او در حدود سال ۷۸۰ باشد چنانچه این فرض و تصور صحیح باشد باید سن واضح خط نستعلیق در زمان ابداع این خط بیست و یا بیست و پنج سال کمتر نباشد یعنی حدود سال ۸۰۵ در صورتی که آثار موجود نشان می‌دهد که خط نستعلیق قبل از پایان قرن هشتم در ایران رواج داشته و بدان کتابها نوشته شده است .

۲ - کتابهایی که در نیمه دوم قرن هشتم تحریر یافته نشان می‌دهد که این خط در سی سال آخر قرن هشتم رایج بوده است .

۳ - زمانی که خط نستعلیق در بغداد رونق یافته دومیرعلی تبریزی در بغداد می‌زیسته‌اند یکی میرعلی بن حسن تبریزی و دیگری میرعلی بن الیاس باورچی تبریزی از میرعلی بن الیاس تبریزی مثنویات خواجوی کرمانی مسورخ سال ۷۹۶ بخط نستعلیق در بریتیش موزیم می‌باشد لکن از میرعلی بن حسن تبریزی اثری پیش از سال ۸۰۰ درجائی سراغ نداریم ،

۴ - قطعاتی که بخط میرعلی تبریزی دیده شده معلوم نیست خط کدام يك از این دومیرعلیست چه در رقم آنها نام پدر مرقوم نیست .

با ذکر این مطالب میتوان گفت خط نستعلیق بصورتی نازیا بمروود بوجود آمده میرعلی بدان صورتی خوش داده و برای آن مانند ابن مقله در خط نسخ و تاج سلمانی در خط تعلیق قواعدی وضع کرده است .

شاگردان میرعلی چون عیدالله پسرش و اظهر و میرزا جعفر و دوستداران خط نستعلیق در نیمه اول قرن نهم در رواج این خط سخت می‌کوشیدند و در اندک مدتی خط نستعلیق مقبول خاص و عام گردید و چنان شد که کتابها را اکثر با

بالتحقيق بحسب الخراج ولم يتعذر له ان يعلم ما ذكره الصنف الثاني في الاستدلال لم
 يتعذر من كماله ايضا لذلك قسم الثالث في ترجيح المقول المعقول بالمقول بالافضل
 واما عام الخراج من ايراد المنطوق او لا المنطوق فالخاص الدال المنطوق مقدم على المعقول
 من محسوس او استدلال الخاص الدال المنطوق لدرجات مختلفة في القوة والضعف
 والترجيح له او عليه بحسب ما يقع للناظر من قوة الطول واما العام مع القياس فيقدم
 حكمه في مثل مجوز التخصيص بالعكس او لا قاع اما الحدود اقوالها في مجوز الترجيح
 في الاول واما الحدود فثبتا عليها كترشحات المايبات ومنها سمعية كترشحات
 الاحكام ومنها اعمو الذي يتعلق عرضا فترجح بوجه الاول رجع الحد بالناظر صراحة
 على ما فيه تجوز الاستمارة او اشارة او غايبه او اضطراب الثاني كون المعرف في
 احدهما اعرف منه في الاخر الثالث كونه ذاتي في الاخر بمعنى الرابع ان يكون بدل لول
 احدهما اعم من لول الاخر فترجح الاخر للتساؤل اكل غيره فكثرة الفائدة وقيل بل يقدم
 الاخص لان اتفاقه على ما تناو له تساؤل الحدس في خلافه الباقية بخلافه والمفني
 على اولى الناس ان يكون على في النقل الشرعية او اللغوية وتقرر الوضعما والاولى
 تقديما فان الاصل عدم النقل السادس ان يكون اقرب الى المعنى المقول عنه شرعا
 او لغة لان النقل لو كان فلان نسبة فالاقرب اولى للاتباع ان يكون مطابقا لكتاب
 ارجح من طريق الكتاب الاخر لانه اغلب على النقل الثاني من عمل اسل المدته او عمل المختار
 الا ان يستعمل العمل ولو كانا واحد التاسع كونه مقرا للحكم المخطو والافضل
 العاشر ان يكون مقرا للحكم المعنى والافضل لاثبات الحادي عشر ان يكون مقرا للدرا
 الحدود وول الاخر ما ع ترشح من الترجمات اقواله اعتبرته وترجمات في الدلائل
 من جهة ما يقع في الترجمات من نفس الدلائل مقدما لها وفي الحدود من جهة ما يقع في
 الحدود وفي مقدماتها ثم ركت بعضها مع بعضها وثلاث فافوقها حصلت امور
 لا سكا ونحصر وفي القدر الذي ذكره ارشاد لذلك ارشادنا انه واما حكمنا فاعطنا
 في الدنا والافضل وكون مقرا بابر ضاه ومقربا الى عموده ورحمته واصح شائنا
 واعمالنا وقبلها منا وزادنا من فضل الاستعانة عليه التكلان
 ثم ان كتاب قراه وكتابه يوم الاحد لاثبت جلسا من عادتي وارجح
 سنة خمس وثلاثين كسبها بحرية مدنية من رطل
 الافرنج والحمد لله العالمين الصلوة على
 محمد وآله الطاهرين

بالتحقيق بحسب الخراج ولم يتعذر له ان يعلم ما ذكره الصنف الثاني في الاستدلال لم
 يتعذر من كماله ايضا لذلك قسم الثالث في ترجيح المقول المعقول بالمقول بالافضل
 واما عام الخراج من ايراد المنطوق او لا المنطوق فالخاص الدال المنطوق مقدم على المعقول
 من محسوس او استدلال الخاص الدال المنطوق لدرجات مختلفة في القوة والضعف
 والترجيح له او عليه بحسب ما يقع للناظر من قوة الطول واما العام مع القياس فيقدم
 حكمه في مثل مجوز التخصيص بالعكس او لا قاع اما الحدود اقوالها في مجوز الترجيح
 في الاول واما الحدود فثبتا عليها كترشحات المايبات ومنها سمعية كترشحات
 الاحكام ومنها اعمو الذي يتعلق عرضا فترجح بوجه الاول رجع الحد بالناظر صراحة
 على ما فيه تجوز الاستمارة او اشارة او غايبه او اضطراب الثاني كون المعرف في
 احدهما اعرف منه في الاخر الثالث كونه ذاتي في الاخر بمعنى الرابع ان يكون بدل لول
 احدهما اعم من لول الاخر فترجح الاخر للتساؤل اكل غيره فكثرة الفائدة وقيل بل يقدم
 الاخص لان اتفاقه على ما تناو له تساؤل الحدس في خلافه الباقية بخلافه والمفني
 على اولى الناس ان يكون على في النقل الشرعية او اللغوية وتقرر الوضعما والاولى
 تقديما فان الاصل عدم النقل السادس ان يكون اقرب الى المعنى المقول عنه شرعا
 او لغة لان النقل لو كان فلان نسبة فالاقرب اولى للاتباع ان يكون مطابقا لكتاب
 ارجح من طريق الكتاب الاخر لانه اغلب على النقل الثاني من عمل اسل المدته او عمل المختار
 الا ان يستعمل العمل ولو كانا واحد التاسع كونه مقرا للحكم المخطو والافضل
 العاشر ان يكون مقرا للحكم المعنى والافضل لاثبات الحادي عشر ان يكون مقرا للدرا
 الحدود وول الاخر ما ع ترشح من الترجمات اقواله اعتبرته وترجمات في الدلائل
 من جهة ما يقع في الترجمات من نفس الدلائل مقدما لها وفي الحدود من جهة ما يقع في
 الحدود وفي مقدماتها ثم ركت بعضها مع بعضها وثلاث فافوقها حصلت امور
 لا سكا ونحصر وفي القدر الذي ذكره ارشاد لذلك ارشادنا انه واما حكمنا فاعطنا
 في الدنا والافضل وكون مقرا بابر ضاه ومقربا الى عموده ورحمته واصح شائنا
 واعمالنا وقبلها منا وزادنا من فضل الاستعانة عليه التكلان
 ثم ان كتاب قراه وكتابه يوم الاحد لاثبت جلسا من عادتي وارجح
 سنة خمس وثلاثين كسبها بحرية مدنية من رطل

ز غفلت بی غما پر شکرت
 بیان معانیست پیش دان
 زه شایخ او نوجوان سار
 خوش گشت نوم مکین است
 جوان خسروی سیه می و خشم
 من آن چشم کی گریخته است
 کسی می شنیدم که گوشت دار
 بسن را بگوشت به کمن
 من این تخت زان عالم آوردم
 نشان دل از نشان سپهر
 من این نامورانه از همنام
 بدین سازای که بنوخت
 بگریخته تا این کمر بسته ام
 بچوشت در کج ویرانه
 نای که اسلش زشتاق کاس
 بمستم ارادت نیکو درو
 دل کرینا بدیع تورات
 منیبا خوار و خاکی بخش
 بار خوار و دار از خندان
 دور و کرب و دگته نا پسند
 از زبی خوابی ز دغم
 درن مستم دور و دار از خار

باز خوش سینۀ پراز گوشت
 اصول کدم تفتیش خوان
 بر نو بارش لبس ناز
 بسان که چون بکوی گیت
 حرفی ز اش برافروشم
 مگر دیکت اند این گیت
 دلم چون صد جلد کت
 گر باشد دین یک سخن صد سخن
 زبان عالم این سیه پرورده ام
 زبان من زنی زانمان پرس
 بگردم جمال عایون تمام
 بین سوزبان که کجاست
 گم گشته تا این هر گفته ام
 جوئیست و سخن پروانه
 بزرگان گویند گانیت را
 گو و چشم به مسج نماید بگو
 هرگز شک تا مار تو غم خطا
 درین ورطه ام بشتابی بخش
 حسراغم بر دین بر زیادوزن
 از دین کنه گیران بسته
 بحر سخن دست و پای زدم
 کمن کنم آلود ز هر سوار
 سخن را ناسیت نیاید به پیر

زانیت ز مجرب و کل
 چه غلت یاب چه خد برین
 زاده و صبح که نیات
 برین نفس منجمه کسب
 طرازی ز طریز و کسب هم
 توان جبار زمین سرسری
 زارین چه باید که گوی گوشت
 من مست آبی یکین زبان
 من این خورشاد لاسان پیونم
 سمر را که فغانی روست
 هم بدل بر سر کرد و خوش
 جو آیت و آینه روان آمد
 بر دهن کرده ام حسره از منم
 مزانن چه کین قند و از بود
 که رنگش و دانش بد خوان
 چون فاسی خوف دل خورد ام
 حسد ای دلی ز نورم بن
 جوادی دم میسی مریم
 جوایز هر چند آمد بر کنار
 با فتنه غریب بشر بود ام
 زانکست مکنی نشود مرا
 اگر بر دانه کرم روست
 ورق درخت که بر اینچا رسید

خنایت ز کس نیست جز دل
 که در میان بسته به دو درین
 سوادش برین آب جیات
 بدن وزن سنجو نکس است
 نیست بزدی و کز تا مستم
 حکایت اذات از کون بکون
 مگر عقل داری من تا جگت
 بکمر چست خاک رسید ز کاف
 سکان دل از کسان دین ام
 دل قبل و پس کسان کیت
 که تا رخ این نام ذلت و بی
 دل ز کمرت کان آمد
 چرا ده ام بخوار کون خوار
 بشیروان کس باید نمود
 بکران که بکشتن دشمنان
 کز این صفت مطهر ده ام
 بود او ذوق زو م جان
 جو می جان نفع از او دم
 برآوردن این کوه شاد
 دریا کز آب زآورد ام
 که از او پرده رود مر
 که از خم سنجو کس کیت

خدم تبلیغ اقل المالک والعبید علی بن ابی طالب علیہ السلام
مع ان شاء فی يوم الاحد رابع ذیح الحجۃ سنۃ ثانی ویکس

جواب

(Signature)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والصلاة والسلام على سيدنا
محمد عبد الله بن عبد
المطلب وآله الطاهرين
الطيبين الطيبين
الطاهرين

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

این خط می‌نوشتند و در ترویج آن شاهزادگان شاهرخی با اینکه خود استادخط نسخ و ثلث نویس بودند سهمی بزرگ دارند ابراهیم میرزا در عراق و فارس و بایسنقر میرزا در خراسان استادان خط نستعلیق را بسیار تشویق می‌فرمودند و با اینکه خط نستعلیق مراحل ابتدایی را می‌پیمود معذک استادان بنامی در این قرن پیدا شدند که نام برخی از آنان در این کتاب ذکر شده و جمعی چون خواجه عبدالله مروارید، محمد امین بن دانشمند، محمود سلطانی، عزیز بن محمد، محبی الدین هروی که در خط نسخ و ثلث استاد بوده‌اند ثبت نگردیده و در خط نستعلیق نیز محمد بن مطهر نیشابوری، محمد بن محمد مشهور به بقال، یوسف شاه هروی، پیر حسین کاتب، عبدالرحمن کاتب. شیخ عبدالله هروی، عبدالله زیارتگاهی و بسیاری دیگر در این کتاب نامشان بقلم نیامده است

در قرن دهم خط نستعلیق بسیار مورد توجه قرار داشت و استادان نامداری در این قرن ظاهر شدند که جمعی از آنان چون میر محمد باقر بن میر علی. سلطان علی قاینی، شاه قاسم، سلطان محمود، فتح‌الله محلاتی، محمد تقی، میرک حسینی، محمد رضا تبریزی، هدایت‌الله شیرازی که در این کتاب نامشان بقلم نیامده و در نسخ و ثلث پیر محمد ثانی، میرمسنجری، جلال الدین سبزواری عبدالعلی بن - محمد تریتی استاد بوده‌اند.

در قرن یازدهم شاگردان میر عماد، باباشاه، علیرضا عباسی، محمد حسین تبریزی معزالدین محمد کاشی مانند ابراهیم بن میر عماد محمدیحی، نورالدین محمد لاهیجی علی فایضی، نورالدین علی، عبدالجبار، میرخلیل قلندر، بدیع الزمان بن علیرضا، محمد علی قمی، محمد صالح، عبدالرشید دیلمی، میرسیداعلی جواهر رقم، حسنخان شاملو، میرابوالمعالی، شاه محمد اشرفی، میراحمد حسینی و بسیاری دیگر نستعلیق را بدرجه عالی رسانیدند و سایر خطوط نیز مورد توجه بسیار بود.

ظهور آقا محمد ابراهیم قمی، عبدالله یزدی، محمد انصاری، محمد رضا امامی، میرزا احمد تبریزی، آقا محسن، محمد صالح بن غلامحسین، محمد صادق بن محمد امین اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم خط نسخ را بشیوه‌ی خاص درآورد و این شیوه مقبول استادان خط واقع شد و هنوز متداول و معمولست.

در قرن یازدهم همانطور که اکثر خطوط را کتاب برای آنکه‌تند توان نوشت شکسته آن را پدید آورده بودند چنانکه قبل از ابداع خط نسخ تعلیق شکسته نسخ و

شکسته تعلیق معمول بود خط نستعلیق که برای تحریر نامه و مکاتبات مشکل می نمود شکسته آن را وضع کردند شکسته نستعلیق در آغاز قرن یازدهم در کتابت و تحریر کم کم پدیدگشت و در نیمه دوم این قرن محمد شفیع حسینی مشهور بشفیعاً و مرتضی قلی سلطان شاملو حاکم هرات بدان قاعده و ترکیب دادند و میرزا حسن کرمانی وزین العابدین در عهد شاه سلطان حسین « ۱۱۰۵ - ۱۱۳۳ » جلوه و رونق آن را افزون ساخته و درویش عبدالمجید طالقانی « ۱۱۸۴ » آنرا به کمال رسانید و چنانکه آقاهاشم نسخ را بپایه بی بلند نهاد درویش شکسته را چنان درست نوشت که پس از وی هیچکس را جز سید گلستانه در اوایل قرن چهاردهم یارای برابری با او نبوده است .

شاگردان درویش و آقاهاشم بازار خط را اوایل قرن سیزدهم چنان گرم ساختند که تاریخ خط کمتر عهد و زمانی چون این دوران بیاد دارد فتحعلی شاه و عباس میرزا و محمد میرزا خط نستعلیق را خوب می نوشتند و اکثر شاهزادگان بخطاطی افتخار می کردند .

در قرن سیزدهم بمناسبت توجه فتحعلی شاه و شاهزادگان قاجاری بخط استادان بی شمار پای بعرصه هنر وری نهادند ،

آقازین العابدین اشرف الکتاب ، آقاغلامعلی اصفهانی ، عبدالله عاشور عبدالعلی یزدی ، احمد شاملو ، آقازین العابدین قزوینی ، میرزا ابراهیم و میرزا جعفر قزوینی ، میرزا آقا جان پرتو ، وصال شیرازی ، میرزای نغمه ، ام سلمه دختر فتحعلی شاه ، علی عسکر ارسنجانی ، محمد شفیع ارسنجانی ، محمد حسین نیری ، میرزا عبدالغفار شیرازی ، محمد شفیع تبریزی ، میرزا محمدعلی تبریزی ، آقا سید حسین کاشانی ، میرزا محمد تقی مشهدی ، میرزا ابوالقاسم مصحح ، آقا زین العابدین یزدی ، میرزا بدیع الزمان همدانی ، فرج الله نگارستانی ، آقازین العابدین محلاتی ، میرزا محمدعلی خوانساری ، میرزا احمد وقار از مشاهیر نسخ نویسان این سده هستند .

وزین العابدین مستوفی ، محمد باقر کاشانی ، محمد حسین کاتب ، محمد کاظم و اله السلطان ، میرزا اسدالله شیرازی ، میر علی شیرازی ، میرزا محمد مشهور به آقا ، فتحعلی حجاب میرزا اسمعیل قاجار ، میرزا عباس نوری ، محمد خلیل ، میرزا عبدالکریم ، داوری ، حکیم ، فرهنگ ، یزدانی ، پسرهای وصال ، حاج میرزا محمد و ضای صفا ، میرزا عبدالرحیم افسر

میرزا علی محمد صفا، سنگلاخ، محمودخان ملك الشعرا، حاج میرزا فضل الله ساوجی
 میرزا محمد حسین حكاك، میرزا آقا شیرازی، میرزا حبیب الله، مهدی میرداماد، محمد
 ساوجی، میرحسین، حاج میرزا ابوالفضل ساوجی، میرزا محمد رضای کلهر و میرزا
 غلامرضا که در نستعلیق بسیار مشهورند و خط نستعلیق به این دو استاد ارجمند ختم گشت.
 و از شکسته نویسان نامدار محمد قاسم مشهور به میرزا کوچک میرزا جعفر صاقی
 معتمدالدوله نشاط، میرزا مهدی ملك الکتاب، میرسید علی فسائی میرزا علی
 اصغر همدانی، میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، میرزارضی تبریزی
 طراز یزدی، میرزا عبدالحسین اصفهانی، میرزا محمد جعفر دلودوز، آقاهاشم
 اصفهانی شکسته نویس، میرزا حسن مشرف، میرزا صادق، محمد علی درویش، میرزا
 عبدالکریم، مبین شیرازی، میر محمد اسمعیل انجوی، میرزا ابوالقاسم انجوی، میرزا
 سید احمد انجوی، رشیدالدین محمد بیگلری، محمد بهائی، میرزا علی محمد، میرزا
 محمد تقی، میرزا عبدالجواد عتقا و حسن علی خان امیر نظام رامی توان نام برد در عهد قاجاریه
 استادان خط از حد احصا خارجند و جمعی که نامشان در اینجا ذکر شد معدودی
 از آنها هستند و شکسته نویسان در این سده بشیوه های مختلف می نگاشتند بعضی
 بشیوه معتمدالدوله نشاط و میرزا رضی و میرزا مهدی ملك الکتاب و برخی مانند
 امیر نظام اقتدا بشفیعا و درویش میکردند و گروهی از منشیان و کتاب دیوان مانند
 میرزا علیخان امین الدوله طرزی خاص داشتند.

اوایل سده چهاردهم در خط فترتی پیدا شد و اگر چند تن از خوشنویسان
 چون میرزا عمو، مرحوم ملك الخطاطین، سید مرتضی برغانی، صدرالافاضل، قوام السلطنه
 رضاقلی تفرشی، عمادالکتاب، امیرالکتاب، ضیاء لشکر، آقامرتضی نجم آبادی، کاتب
 خاقان، منظوری، عمادطاهری، سیداسدالله خوانساری، آقا سید کمال، آقا شیخ احمد و
 عده بی دیگر نبودند امروز استادانی چون زرین خط، بوذری، عبدالرسولی، فرادی،
 کاوه، منظوری، نظام، مافی، برادران میرخانی، معصومی، کیفر، شریفی،
 احصائی، یزدانی، عطار چیان، کاشیان، اخوین، سلحشور، امیرخانی
 ابریشمکار و فسی، کیمیا قلم، موسوی، غروی، زرین قلم، احیاء خط را کمر نمی بستند.

فصل دوم

تاریخ نقاشی و نقاشان مشهور

اعراب در زمان جاهلیت صحرائنشین بوده تمدنی نداشتند چون طبیعت صحرائنشینی هرگز زمینه مساعدی برای پرورش ذوق و کسب هنر نقاشی فراهم نمی‌سازد از این رو آنان از مظاهر هنرهای ظریف محروم بودند .

بعد از غلبه سپاه اسلام بر سرزمین ایران و انقراض ساسانیان و برافتادن فرهنگ و هنر و تمدن ساسانی هنر نقاشی مانند سایر هنرهای ایرانی از میان رفت لشکرکشی برای کشورگشایی و بدست آوردن غنائم و راهنمایی و اشاعه دین جهت پرستش خدای یگانه سعی در استقرار حکومت و فرمانروایی اسلام دیگر نبوغ و استعدادی در مردم ظاهر نمی‌ساخت .

قدیمترین اثری که از نقاشی صدر اسلام پیدا شده در قصر کوچک عمرا می‌باشد که در شمال شرقی بحرالْمیت کشف گردیده است .

این قصر متعلق به یکی از خلفای بنی‌امیه بوده و دارای ایوانی مستطیل و شاه‌نشین‌های متعددیست که بر سقف آن تصاویری نقش کرده‌اند بر سقف یکی از شاه‌نشین‌ها تصویر شش پادشاه بصورت اسارت نقش شده که پیداست آنان از فرمانروایان اطرافند و مغلوب خلیفه اموی گردیده‌اند .

بر سایر سقف‌ها مجالس دیگر هست بر طرفی تصویر نوازندگان و رقاصان برهنه در حال رقص بر طرف دیگر مجلس شکارگاه و جای دیگر گروهی بحال

ورزش و بر سقف شاه نشین بزرگ تصویر پادشاهی که بر تخت نشسته نقش گردیده و بعید نیست تصویر خلیفه اموی باشد که قصر را برای او ساخته اند .

در این مجالس بخوبی تأثیر نقاشی بیزانس و ساسانی دیده می شود ولی سبک نقاشی این قصر با قصریکه در سامراء کشف شده و بامر معتصم عباسی « ۲۱۸ - ۲۲۸ » ساخته شده اختلاف بسیار دارد .

در این بنا نقوش برجسته و بصورت اشکال هندسی و گل و بوته نقاشی و گچ بری شده است بهر صورت محققین ثابت کرده اند که هنر نقاشی ساسانی الهام بخش نقاشی عرب می باشد و این تأثیر را در آثار باقی مانده از قرن دوم و سوم بخوبی می بینیم .

ایرانیان هر چند مغلوب سپاه اسلام شدند لکن در کلیه شئون فرهنگی و هنری در فاتحین اثر گذاشتند و کاری کردند که شخصیت ملی آنان در هنرهای اسلامی متجلی گردید .

در قرن دوم هنر نقاشی بیشتر بندهیب و تزئین قرآن اختصاص داشت و هر چند مرکز خلافت شهر بغداد توسعه و شکوه یافته و چنان نبود که بتوان گفت در آنجا هنرهای ظریفه مورد توجه قرار نداشت لکن اثری که این معنی را ثابت نماید در دست نیست مذهبین مشهوریکه در این ازمه می زیستند از اینقرارند .

یقطنی ، ابراهیم صغیر ، ابوموسی بن عمار ، ابن سقطی ، محمد .

ترجمه کتب پهلوی و سانسکریت و یونانی عبری از همین زمان مورد علاقه خلفا و بزرگان قرار گرفت و با استنساخ این ترجمه ها زیبا ساختن کتابها که با تجمل و تفنن اشراف آن عهد همراه بود در غایت اهل علم و دانش را برمی انگیزد است صنعت کاغذ سازی را مقارن این زمان یعنی اواخر قرن دوم مردم سمرقند از چینیان آموخته و به اکثر بلاد برده و از جمله بغداد آوردند و دیر زمانی نگذشت که فن کاغذ سازی در سراسر بلاد اسلام رایج گشت و از این پس یعنی اواخر قرن سوم با ازدیاد کتاب در فنون مختلف نقش تصاویر در کتابها معمول شد و هنر نقاشی برای تزئین کتابها بطور روشن جلوه گر گردید .

با ظهور صفاریان (۲۵۴ هـ) و دیالمه (۳۲۰ هـ) و سامانیان (۲۶۱ هـ) و تسلط فرمانروایی سرداران و سلاطین ایرانی در اکثر شهرهای ایران صنایع مستظرفه رنگ دیگر گرفت و توجهات بسیار بنقاشی این هنر را رواج داد ایرانیان برای تزئین ظروف لعابی و پارچه ها و کتابها و دیوارهای ابنیه و قصور خود

سخت علاقه نشان داده و تحت تأثیر هنر نقاشی ساسانی آثار خود را پدید می‌آوردند ظروف لعابی مصور و آثار هنری که از این زمان باقی مانده و در موزه‌ها می‌باشد بهترین معرف ذوق و سلیقه ایرانیان در این عهد و زمانست و باید آنها را ایرانی شناخته و معرفی نمود چه صانع و مکتب آن ایرانی می‌باشد نه اسلامی که برخی آنرا اشتباهاً بدین نام معرفی می‌نمایند و هنر اسلامی همانا آثار است که در سرزمین‌های عربی تحت تأثیر هنرهای ایرانی و یزانی و چین بوجود آمده است متأسفانه در تواریخ و آثار این زمان نام نقاشان کمتر بنظر می‌رسد و آثاریکه تاکنون بدست آمده اکثر بدون رقم نقاش و سازنده می‌باشد در قرن چهارم ابوبکر محمد بن حسن نقاش را می‌شناسیم لکن اثری از او تاکنون دیده نشده است حکیم ناصر خسرو علوی در سفرنامه خویش نوشته است از مکه تا فلیج صد و هشتاد فرسنگ است این فلیج در میانه باده است. و من بدین فلیج چهار ماه بماندم .. هیچ چیز دیناوی بمن نبود الا دوسله کتاب و ایشان مردمی گرسنه و برهنه و جاهل بودند هر که بنماز می‌آمد البته با سپر و شمشیر بود و کتاب نمی‌خریدند مسجدی بود که ما در آنجا بودیم اندک رنگ شنجرف و لاجورد بامن بود بر دیوار آن مسجد بیتی نوشتم و شاخ و برگ در میان آن بردم ایشان بدیدند عجب داشتند و همه اهل حصار جمع شدند و بتفرج آن آمدند و مرا گفتند که اگر محراب این مسجد را نقش کنی صد من خرما بتو دهیم و صد من خرما نزدیک ایشان ملکی بود چه تا من آنجا بودم از عرب لشکری به آنجا آمد و از ایشان پانصد من خرما خواست قبول نکردند و جنگ کردند ده تن از اهل حصار کشته شد و هزار نخل بریدند و ایشان ده من خرما ندادند چون بامن شرط کردند من آن محراب نقش کردم و آن صدمن خرما فریاد رس ما بود.

حکیم ناصر خسرو در سال ۴۴۲ در فلیج با نقاشی محراب مسجد خرما فراهم ساخت و از این رو احترام بدین هنر را توان مقدار نهاد زمان غزنویان و سلاجقه از درخشنده‌ترین دوران هنری ایران بشمار می‌آید و نقاشان این عهد آثار نیک از خود بجای گذاشته اند.

عبدالرحمن بن محمد دامغانی از مذهبیان مشهور قرن پنجم می‌باشد و عثمان وراق خوشنویس در تذهیب استاد بود در عهد سلطان محمود غزنوی « ۳۸۸ - ۴۲۱ هـ » صورتگری مشهور می‌زیست بنام ابونصر نقاش این ابونصر بسیار

چا بك دست بود گویند هنگامی که در دربار خوارزمشاه حکما و فضلا و متجمین مجتمع بوده‌ند و شیخ الریس ابوعلی سینا در سلك آنان انتظام داشت و سلطان محمود بر آنجا استیلا یافت بسعایت حسودان در پی قتل آن حکیم افتاد لاجرم ابوالفضل حسن بن میکال را که اذاعیان دولتش بود فرمود تا بنزد خوارزمشاه رفته پیغام گذارد تا افاضلی که در آن دیار نزد خوارزمشاه مجتمع بودند بغزنین پیش سلطان محمود روانه سازد چون خوارزمشاه از آن داستان آگاهی داشت و منظور سلطان محمود را می‌دانست ابوریحان و بوعلی و دیگران را بخواند و ماجرا بازگفت که اطاعت سلطان را گزیری نیست از آن پیش که حسن میکال در آید هر يك که رفتن غزنین را کراهت دارید سر خود گیرید و بطرفی رهسپار شوید و چون حسن بخوارزم در آید شما را نبیند و عذر ما موجه باشد چون ابوعلی سینا از حقیقت امر آگاه بود با بوسهل مسیحی که او از رفتن غزنین اعراض کرده بود از گرانج طریق مسافرت پیش گرفتند و ابوریحان و ابن‌الخمار برفتن غزنین رضا دادند چنانکه در تواریخ در احوال هر يك مسطور است لاجرم حسن میکال در پی مطلوب بخوارزم درآمد اما محروم بازگشت چون سلطان محمود در آن باب اهتمام تمام داشت بفرمود تا ابونصر که در علم تصویر خبیر بود صورت ابوعلی را پرداخته و مصوران از آن روی بر نقش جمال شیخ اطلاع یافته تمثالش را ساخته و بهمه‌جا فرستادند اما بدین وسیلت شیخ را نیافتند و شرح مسافرت او به نیشابور و جرجان و راه یافتن وی بدر بارقابوس در حالات شیخ بتفصیل نقل شده غرض اینست که در عهد سلاطین غزنوی نقاشان بسیار و هنرمندان بی‌شمار بوده‌اند ولی نامشان از میان رفته است. که عبدالملك نقاش و مهندس دربار سلطان مسعود بنا بقول ابوالفضل بیهقی یکی از آنان می‌باشد

در مقدمه شاهنامه ابومنصوری که در سال ۳۴۶ برای ابومنصور محمد بن عبدالرزاق حکمران طوس گرد آمده در داستان نظم کلیله که رودکی فرموده است نوشته شده که چینیان تصاویر اندرو افزودند و این خود بوضوح روشن می‌سازد که نقاشان چینی از اوایل عهد ساسانیان در ایران بوده و بدینکار اشتغال داشته‌اند و در ظروف لعابی که از این عهد باقی مانده این معنی بخوبی مشهود است

در داستان نظم شاهنامه و فردوسی « ۳۶۵ - ه » گویند سلطان محمود بفرمود که در پهلوی قصر سلطانی جایی دلگشا و منزلی فرح افزا برای فردوسی بیاراستند و بموجب التماس او تمام آلات حرب و صورت پهلوانان و جانوران از



جام مفرعی عمل ابی نصر نقاش مشهور زمان سلطان محمود
از مجموعه آقای مهندس فروغی

اسب و پیل و شیر و پلنگ و غیرها در چهار طرف دیوار مصوران شیرین قلم
ورنگین رقم تصویر نمودند و صورت پادشاهان ایران و توران و دیگر بزرگان
با سلاح جنگ تصویر فرمودند اگرچه این قول بافسانه بیشتر ماند ولی دلیلی
است بر ای اثبات رواج نقاشی و تصویر بر در و دیوار در آن عهد حکیم ناصر خسرو

بسال ۴۳۹ در مصر فرود آمده و بسادبیری از دبیران سلطان مصر دوست شد از او خواست که مجلس سلطان بیند او با پسرده دار بگفت سلخ رمضان سال ۴۴۰ که مجلس آراستند او را بدانجا بردند ناصر خسرو گوید ایوانها دیدم که اگر وصف آن کنم بتطویل انجامد دوازده قصر در هم ساخته همه مربعات که در هر يك که می رفتم از یکدیگر نیکوتر بود و هر يك بمقدار صد ارش در صد ارش و یکی از این جمله چیزی بود شصت اندر شصت و تختی بتمامت عرض خانه نهاده بعاول چهارگز از سه جهت آن تخت همه از زر بود شکارگاه و میدان و غیره بر آن تصویر کرده و کتابتی بخط پاکیزه بر آنجا نهشته و همه فرش و طرح که درین حرم بود همه آن بود که دیبای رومی و بوقلمون باندازه هر موضعی بافته بودند .. آرایش خوانرا درختی دیدم چون درخت ترنج و همه شاخ و برگ و بار آن از شکر ساخته و اندر او هزار صورت و تمثال ساخته همه از شکر .

ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی نوشته است امیر مسعود را بروزگار جوانی در هرات قصری بود پنهان از پدر در آنجا شراب می خورد و خلوتها می کرد و مطربان زن و مرد از راههای مخفی به پیش وی می بردند این خانه را از سقف تا پای زمین صورت کرده بودند صورت های الفیه از انواع گرد آمدن مردان با زنان همه برهنه چنانکه جمله آن کتاب را صورت و حکایت و سخن نقش کردند و بیرون این صورتها نگاشتند فراخور این صورتها و امیر بوقت قیلوله آنجا رفتی خواب آنجا کردی ...

و امیر محمود پوشیده بر مسعود مشرفان داشت .. که بر آنچه واقف گشتندی باز نمودندی تا از احوال این فرزند هیچ چیز بروی پوشیده نماندی .. پس خبر این خانه بصورت الفیه سخت پوشیده بامیر محمود نبشتند و نشان بدادند که چور از سرای عدنانی بگذشته آید باغیست بزرگ بردست راست این باغ را حوضی است بزرگ و از کران حوض بر چپ این خانه است و روز برو دوقفل باشد زیر وزیر و آن وقت گشایند که امیر مسعود بخواب آنجا رود و کلیدها بدست خادمی است که او را بشارت گویند .

امیر محمود چون برین حال واقف گشت وقت قیلوله بخرگاه آمد و این سخن با نوشتن خاصه خادم بگفت و مثال داد که فلان خیلناش را که تا زنده می بود از تازندگان که همتا نداشت بگوی تا ساخته آید که برای مهمی اورا بجایی

فرستاده‌اید تا بزودی برود و حال این خانه بداند و نباید که هیچ کس برین حال واقف گردد نوشتن گفت فرمان بردارم . و امیر بخفت و وی بوئاق خویش آمد و سواری از دیو سواران خویش نامزد کرد با سه اسب خیاباره خویش و با وی بنهاد که بشش روزوشش شب و نیم بهرات رود نزدیک امیر مسعود سخت پوشیده و بخط خویش ملطفه‌یی نبشت بامیر مسعود و اینس حالها باز نمود و گفت پس ازین سوار من خیل‌تاش سلطانی خواهد رسید تا آن خانه را ببیند ، پس از رسیدن این سوار یک روز و نیم ، چنانکه از کس باک ندارد و یکسر تا آن خانه می‌رود و قتلها بشکند امیر این کار را سخت زودگیرد چنانکه صواب بیند و آن دیو سوار اندر وقت تازان برفت و پس کس فرستاد و آن خیل‌تاش را که فرمان بود بخواند وی ساخته پیامد امیر محمود میان دو نماز از خواب برخاست و نماز پیشین بکرد و فارغ شد نوشتن را بخواند و گفت خیل‌تاش آمد و گفت آمد بوئاق نشست گفت دویست و کاغذ بیار نوشتن بیاورد و امیر بخط خویش گشاد نامه‌یی نبشت برین جمله :

بسم الله الرحمن الرحيم محمود بن سبکتکین را فرمان چنان است این خیل‌تاش را که بهرات بهشت روز رود چون آنجا رسد یکسر تا سرای پسر مسعود شود و از کس باک ندارد و شمشیر برکشد و هر کس که ویرا از رفتن باز دارد گردن وی بزند و همچنان بر سرای فرود رود و سوی پسر ننگرد و از سرای عدنانی بیاغ فرود رود و بردست راست باغ حوضی است و بر کران آن خانه‌یی بر چب درون آن خانه رود و دیوارهای آن را نیکو نگاه کند تا برچه جمله است و در آن خانه بیند و در وقت باز گردد چنانکه با کس سخن نگوید و بسوی غزنین باز گردد و سبیل قتلخ تگین جاجب بهشتی آنست که برین فرمان کار کند اگر جانش بکار است و اگر محابایی کند جانش برفت و هر باری که خیل‌تاش را بیاید داد بدهد تا بموقع رضا باشد بمشیه الله و عونه والسلام .

این نامه چون نبشته آمد خیل‌تاش را پیش بخواند و آن گشاد نامه را مهر کرد و بوی داد و گفت چنان باید که بهشت روز بهرات روی و چنین و چنان کنی و همه حالهای شرح کرده معلوم کنی ، این حدیث را پوشیده داری ، خیل‌تاش زمین بوسه داد و گفت فرمان بردارم و باز گشت امیر نوشتن خاصه را گفت اسی نیک رو از آخور خیل‌تاش را باید داد و پنج هزار دهم ، نوشتن بیرون آمد و

در دادن اسب و سیم و به گزین کردن اسب روزگاری کشید، و روز را می بسوخت تا نماز شام را راست کرده بودند و بخیلانش دادند ووی برفت تازان .

و آن دیو سوار نوشتکین ، چنانکه باوی نهاده بود بهرات رسید و امیر مسعود بر ملطفه واقف گشت و مثال داد تا سوار را جایی فرود آوردند و در ساعت فرمود که تا گج گران را بخواندند و آن خانه سپید کردند و مهره زدند که گویی هرگز بر آن دیوارها نقش نبوده است و جامه افکندند و راست کردند قفل بر نهادند و کس ندانست که حال چیست .

و بر اثر این دیو سوار خیلانش در رسید روز هشتم چاشتگاه فراخ و امیر مسعود در صفة سرای عدنانی نشسته بود با ندیمان و حاجب قتلغ تگین بهشتی بر درگاه نشسته با دیگر حجاب و حشم و مرتبه داران و خیلانش در رسید از اسب فرود آمد و شمشیر بر کشید و دیوس در کش گرفت و اسب بگذاشت در وقت قتلغ گشادنامه را بخواند و با امیر مسعود داد و گفت: چه باید کرد امیر گفت هر فرمانی که هست بجای باید آورد و هراز در سرای افتاد و خیلانش می رفت تا بدر آن خانه و دیوس در نهاد و هر دو قفل بشکست و در خانه باز کرد و در رفت خانه بی دید سپید پاکیزه مهره زده و جامه افکنده ، بیرون آمد و پیش امیر مسعود زمین بوسه داد و گفت بندگان را از فرمان برداری چاره نیست و این بی ادبی بنده بفرمان سلطان محمود کرد و فرمان چنانست که در ساعت که این خانه بدیده باشم باز گردم اکنون رفتم امیر مسعود گفت تو بوقت آمدی و فرمان خداوند سلطان پدر را بجای آوردی اکنون بفرمان مایک روز بیاش ، که باشد که بغلط نشان خانه بداده باشند تا همه سراپاها و خانه ها بتو نمایند گفت فرمان بردارم هر چند بنده را ایسن مثال نداده اند و امیر بر نشست و بدو فرسنگی باغیست که ییلاب گویند جای حصین که وی را و قوم را آنجا جای بودی و فرمود تا مردم سراپاها جمله آنجا رفتند و خالی کردند و حرم و غلامان بر رفتند و پس خیلانش را قتلغ تگین بهشتی و مشرف صاحب برید گرد همه سراپاها بر آوردند و یک یک جای بدو نمودند تا جمله بدید و مقرر گشت که هیچ خانه نیست بران جمله که اینها کرده بودند پس نامه ها نبشتند بر صورت این حال و خیلانش را ده هزار درم دادند و باز گردانیدند و امیر مسعود بشهر باز آمد و چون خیلانش بغزنین رسید و آنچه رفته بود بتمامی باز گفت و نامه ها نیز بخوانده آمد امیر محمود گفت برین فرزند من دروغها بسیار می گویند

چنانکه صاحبان تذکره نوشته‌اند طغان شاه سلجوقی را ضعف باه پدید گشت اطباء از معالجت وی عاجز آمدند حکیم ازرفی هروی «حدود ۴۶۴ هـ» کتابی تصنیف فرمود و در آن هفتاد و دو مجلس تصویر نقش کرد بشکل خاص و برای هر نقش داستانی بنوشت باخاصیت آنها و گفت سلطان در خلوت خواص را فرماید بدان عمل کنند و مشاهده فرماید وی چنین کرد و بهبود یافت و این کتاب بنام الفیه و شلفیه مشهور گشت و از آن پس تصاویر مرد وزن در حال عشق‌بازی را الفیه و شلفیه گفته‌اند، و برخی نوشته‌اند این کتاب را ازرقی بنظم فرموده است چنانکه مورخین نوشته‌اند وقتی که سلطان اتسز در خوارزم عصیان ورزید سلطان سنجر بن ملک‌شاه «۴۸۸-۵۵۲ هـ» ادیب صابر ترمذی شاعر مشهور را بجهت تجسس و تفحص حال او بخوارزم فرستاد تا کشف اسرار باطن او نماید در آنجا میان ادیب صابر و رشید و طواط «۵۷۴ هـ» مباحثات و مشاعرات واقع گردید در این اوان اتسز مردی فدایی را برانگیخته بود که رفته سلطان سنجر را بقتل آورد ادیب صابر براین حال وقوف یافت صورت او را کشیده بحضرت سنجر معروض داشت سلطان سنجر پس از آگاهی برآن حال بفرمود سعی بلیغ نموده آن شخص را بدست آورده بزخم تیغش هلاک ساختند جاسوسان اتسز این معانی دریافته بسطان خبر دادند اتسز ادیب صابر را مورد عتاب و خطاب درآورد و بفرمود او را بسته بجیحون انداختند سال ۵۴۲ هـ.

ابن اسفندیارد در تاریخ طبرستان در وصف عمارتی که حسام الدوله اردشیر بن حسن «۵۶۷-۶۰۲» ساخته بود نوشته است (و بروصفت کین افراسیاب از اول تا بآخر بطلا نقش کرده‌اند) و در همین کتاب جای دیگر ملاحظه شد که در آمل «قراکلا» قصری بر لب جوی هرمز ساخته بود که برجدار آن تصویرات دیده‌اند.

توجه بساین هنر را می‌توان از اینگونه داستانها بخوبی دریافت و چنانکه نقش ظروف لعابی و اشیاء دیگر این دوران نشان می‌دهد سبک نقاشی در قرن پنجم و ششم سبک خاص ایرانی و اندکی مشابه طرز نقاشی ساسانی بوده است.

راوندی در راحة الصدور مینویسد سبب تألیف این کتاب آن بود که در شهر سنه ثمانین و خمسمائه خداوند عالم رکن الدنیا والدین طغرل بن ارسلان



بهترین نمودار نقاشی اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم

راهوای مجموعه‌بی بود از اشعار خال دعاگوی زین الدین مینوشت و جمال الدین نقاش اصفهانی آنرا صورت میکرد، صورت هر شاعری میکردند و در عقبش شعر می‌آوردند و مضاحکی چند مینوشتند و آن حکایت را صورت رقم‌میزدند و خداوند عالم مجلس بدان می‌آراست و بلطف طبع مضاحکی چند ساختی.

از اینگونه کتابها سلاطین و بزرگان بسیار می‌ساختند که امروز ما را بآنها دسترسی نیست جمال الدین نقاش اصفهانی همانا جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی «۵۸۸ هـ» پدر کمال اسمعیل شاعر معروف میباشد.

و نیز محمد بن عون که در آغاز قرن ششم می‌زیست و احمد بن ابی نصر عتیق که اوایل قرن هفتم حیات داشت و محمد بن مسعود ابهری خطاط مشهور در تذهیب بسیار استاد بوده‌اند و از آنان آثار درخور تحسین باقی مانده است اسلوب نقاشی تا قرن هفتم در ایران بسبب خاص ایرانیان که بشیوه ساسانی و اندکی چینی متمایل میگشت بوده و در عراق بسبب خاص بغداد که ایرانیان آنرا در عهد خلفای عباسی تحت تأثیر نقاشی ساسانی و بیزانس و چین بوجود آورده بودند کار میکردند در قرن هفتم با تسلط مغول بر ایران هنرهای مغولی و چینی با هنرهای ایرانی آمیخت مخصوصاً نقاشی تحت تأثیر نقاشی چینی و مغولی دگرگون گشت چنانکه تصاویر کتابها وظروف لعابی آنعهد این معنی را روشن می‌سازد.

فخرالدین حسین بن بدیع نقاش، شیخ بدرالدین نقاش که از معاصرین خواجه نصیرالدین طوسی و مولوی بوده‌اند در نقاشی دست داشته‌اند و این حسین بن بدیع در سال ۶۷۲ هـ مقارن درگذشت خواجه نصیر وفات یافته است.

و محمد بن ابیک و حمزه بن محمد علوی که اوایل قرن هشتم می‌زیسته‌اند از مذهبان معروف این زمان هستند.

و محمود بن محمد علی طوسی کاتب را که در حدود سال ۷۳۴ هـ حیات داشته است بنقاشی ستوده‌اند و از استادان مشهور آن زمان استاد احمد موسی که نزد پدر نقاشی را فرا گرفته بود و شاگرد او امیر دولتیار که از غلامان سلطان ابوسعید بوده نام برده‌اند و مولانا ولی الله از نقاشان مشهور آنعهد است.

در عهد سلطان محمد اولجایتو «۷۰۳-۷۱۶ هـ» ابوسعید نقاشی و تذهیب مورد توجه بزرگان بوده لکن حوادث بعد از مرگ ابوسعید «۷۳۶ هـ» که بزوال این



نمونه نقاشی آن عهد در ظروف لعابی

سلسله منتهی گشت قسمتی از ایران را مانند آذربایجان دچار فترت ساخت و شهرهای دیگر چون فارس و کرمان تابع حکومت خاص بودند.

در فارس که ابو اسحق اینجو سلطنت میکرد هنرمندان در امن و آسایش بودند و نقاشی و تذهیب قدری داشت ولی بالعکس کرمان که با حکومت جابرائله امیر مبارزالدین وسعتی یافته بود عرض هنری نداشت خاصه آنکه دوران ابواسحق زود سپری گشت و هجوم سپاه امیر تیمور «۷۷۱-۸۰۷هـ» فارس و کرمان را

دگرگون ساخت.

هنر نقاشی در خراسان با حکومت سربداران انقلابی بهیچ بود و اگر ملوک کرت در هرات اندکی توجه بدان میکردند چیزی نبود که اثری از خود باقی بگذارد ظهور سلاطین آل جلایر «۷۳۶-۸۱۱هـ» در بغداد و آذربایجان که همه هنردوست و دانش‌پرور و صنعت‌آفرین بودند با اینکه مردم کمتر آسایش و راحت داشتند و عراق و آذربایجان غالباً گرفتار گریز و دار لشکر کشی مهاجمان و مدافعان بود معذک هنرمندان گرامی بودند و خوشنویسان و نقاشان و موسیقی‌دانان مورد توجه بوده مقامی والا داشتند چه سلطان احمد بن اویس جلایر «۸۷۴-۸۰۸هـ» خود در انواع هنر چون نقاشی و تذهیب و خساتم بندی و غیر ذلک استاد بود شعر خوش میسرود و شش قلم خط را نیکو مینوشت و موسیقی و ادوار نیز می دانست و در نقاشی شاگرد استاد عبدالحی بود.

در این زمان در بغداد نقاشان بسیار بوده‌اند که از مشاهیر آنان استاد شمس‌الدین و شاگردان مشهور او عبدالحی و جنید بغدادی رامی‌شناسیم که مکتب دوم بغداد را بوجود آوردند و مکتب تبریز شعبه‌یی از آنست و بابا حیدر نقاش نیز بدان مکتب منسوب میباشد.

سلطان احمد جلایر با اینهمه هنر پادشاهی ظالم بود و بمردم ستم بسیار میکرد و آنان از وی روگردان شده امیر تیمور گورکان را بدادخواهی خواندند و او در سال ۷۹۵ لشکر بدانجا کشید و سلطان احمد چون تاب مقاومت نداشت بجانب شام گریخت و عراق و بیشتر بلاد عرب بتصرف سپاهیان تیمور درآمد و پس از استیلا بر آن نواحی چنانکه ابن عربشاه در عجایب‌المقدور نوشته است امیر تیمور نخبه اصناف را در عراق از هر طبقه جمع کرده بسمرقند برد و او نام مشاهیر آنانرا بقلم آورده است من جمله گوید از نقاشان بسیارند و برتر از همه عبدالحی بغدادی که از همه تواناتر بود.

از نقاشانی که بر شیشه و مس و جز آنها نقش میکردند بسیارند که هر يك استاد زمان و نادره دوران خود بودند و من اگر پیکر الفاظ خود را بگوهراوصاف این اعیان و افراد بارز بیارایم هر آینه صفحات گیتی از گوهر یکتا و زر پر بها انباشته گردد.... حاصل امر آنکه تیمور بهر تیره و طایفه‌یی که بگذشت خلاصه آنان را بسمرقند گردآورد و در آن شهر از اهل هر هنری شگرف ودانای هر صنعتی

عجیب آنرا که بردیگران برتر و استادتر بود فراهم آورد امیر تیمور استاد عبدالحی و جمعی از نقاشان معروف را بسمرقند برد و بالنتیجه مکتب نقاشی بغداد بسمرقند رفت و سپس بهرات انتقال یافت و از آنجا بواسطه سلطان ابراهیم میرزا پسر هنرمند شاهرخ بشیراز رهسپار گشت و این مکتب در فارس توسعه یافت لکن تذهیب که خود مکتبی خاص داشت در هرات بوجود آمد و بفارس و عراق رفت و تا آغاز عهد سلطان حسین میرزا باقی بود و از آن پس شیوه‌ئی نو پیدا کرد.

در آذربایجان مکتبی که در عهد سلطان احمد جلایر تحت تأثیر مکتب بغداد بوجود آمده بود همچنان باقی بود و در عهد سلطان خلیل و سلطان یعقوب آق‌قویونلو مورد توجه قرار گرفت و خطاطان و نقاشان دربار این دو پادشاه در عرض هنر سخت میکوشیدند و هنر خود را زیبا و خوش جلوه گرمی ساختند و مکتب ترکمان انشعابی از مکتب تبریز این عهد و زمانست.

خلاصه استاد عبدالحی در سمرقند وفات یافت و استاد پیر احمد باغ شمالی شاگرد نامدار اوشیوه استاد را رواج داد لکن او زمانش چندان نپائید و در پنجاه سالگی از اینجان درگذشت.

پس از امیر تیمور شاهرخ و فرزندانش که اکثر هنرمند و هنرپرور بودند در خراسان و سایر بلاد نقاشان و مذهبان را مورد تشویق و اکرام قرار میدادند چنانکه مورخین نوشته‌اند در سنه ۸۲۲ هنگامیکه شاهرخ شادی خواجه و جمعی از امراء و شاهزادگان را بسمت ابلجی بدربار دایمینگ‌خان روانه مملکت ختای کرد خواجه غیاث‌الدین نقاش را اعزام داشت تا از آنروزیکه از دارالسلطنه هرات بر عزم سفر ختای بیرون میروند تا روزیکه مراجعت می‌کنند بهرموضع که میرسند آنچه می‌بینند از چگونگی راه و اوضاع ولایات و عمارات و قواعد شهرها و عظمت پادشاهان و طریقه ضبط و سیاست و عجایبی چند که در آن دیار مشاهده کرده مجموع بر چند جزو روز بروز بطریق روزنامه ثبت کند این هیأت که میرزا بایسنقر نیز همراه آنان بود در سال ۸۲۵ از ختای بهرات باز میگردند و حکایات غریب از اوضاع و رسوم آن مملکت تقریر می‌کنند و خواجه غیاث‌الدین نقاش مضمون آن حکایات را بی غرض و تعصب نوشته و نقش کرده بود که خلاصه آن در مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی نقل شده است.

دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراء خود در شرح احوال شاهرخ می نویسد «اما چهار هنرمند در پایتخت شاهرخی بوده اند که در ربع مسکون بروزگار خود نظیر نداشته اند خواجه عبدالقادر مراغی در علم ادوار و موسیقی، یوسف اندکانی در خوانندگی و مطربی و استاد قوام الدین در مهندسی و طراحی و معماری و مولانا خلیل مصور که ثانی مانی بوده» مولانا خلیل در نقاشی استادی چیره دست بود و از وی در مقدمه مرقع بهرام میرزا یاد شده و او را در عهد خود یگانه روزگار خوانده و نام او را امیر خلیل بقلم آورده است.

گویند شبی مولانا خلیل در صحبت بایسنغر میرزا بطریق ندما مزاح میکرد امر تقلید بجایی رسیده که بی اختیار پاشنه کفش او بر پیشانی بایسنغر آمد و بشکست و خون برخسارش ریخت و چون خدمتگاران این واقعه را مشاهده کردند گسرد پادشاه جمع گردیدند و در این میان مولانا امیر خلیل از بیم و هراس فرار اختیار کرده خود را بیکی از حجره های چهل ستون که مولانا فخرالدین جعفر در آن کتابت میکرد رسانیده در را بروی خود مستحکم بست.

بایسنغر میرزا چون واقعه چنین دید برای آنکه خبر بسمع شاهرخ نرسد بفرمود که ابواب آمد و شد باغ را مسدود سازند و مولانا خلیل را حاضر نمایند تا خاطر او از این ممر آزرده و خجل و شرمند نباشد مشعل ها افروخته و در اطراف باغ به جستجوی او پرداختند و ویرا در حجره مذکور یافتند که در را از درون بسته بود چون ملازمان شاهزاده کمال التفات او را نسبت بمولانا میدانستند در را نشکستند و کیفیت را بعرض رسانیدند بایسنغر میرزا خود بقدم عتابت بدر آن حجره آمده امیر خلیل را آواز داده و او در را گشاده پسای آنحضرت افتاده و شاهزاده روی او را بوسه داده همراه خویش آورد و انواع حرمت در حق او بجای آورد و از وی دلجویی نمود و اشیاء حاضر مجلس را از نقره و چینی و امثال آن با خلعت های فاخر بدو بخشید.

علاقه بایسنغر بهنرچنان بود که از همه جا هنرمندان را بهرات خوانده و تربیت میفرمود مانند استاد سیدی احمد نقاش و خواجه علی مصور که از تبریز بهرات آورده در کتابخانه خویش جای داده بود چنانکه مورخین نوشته اند بسیار کاتب و نقاش و مذهب همواره در کتابخانه وی مشغول کار بودند و همانا شاگردان این گروه بودند که در عهد سلطان حسین میرزا بایقرا مکتب هنر خطاطی

و نقاشی هرات را تکمیل فرمودند.

بعد از مرگ بایسنغر «۳۳۷هـ» علاءالدوله میرزا پسرش میخواست چون پدر صاحبان هنر را در حمایت خویش پیرواورد ازاينروی تربیت شدگان بایسنغر را بکتابخانه خود برده نوازش میکرد و کس گسیل فرموده خواجه غیاث الدین پیر احمد زرکوب مصور را از تبریز بهرات برده و او در هرات معزز و محترم میزیست تا آنکه الغ بیگ بن شاهرخ در سال ۸۵۲ از سمرقند لشکر بخراسان کشید و رایت دولت علاءالدوله را سرنگون ساخت.

باری شاهرخ و بایسنغر میرزا نسبت بهنرمندان توجه خاص داشتند و همین علاقه و توجه مخصوص بود که استادان نبوغ خود را نیز ظاهر میساختند.

ابداع معرق در هنر جلد سازی

توجهی که نسبت بخطاطان و نقاشان مبذول میگشت بهمان نسبت بصحافی و جلدسازی در امر کتاب و هنر زیبا ساختن کتاب می شد و با آنکه در هرات صحافان و جلد سازان استاد بهم میرسید معذک با نان اکتفا نکرده در هر جا خطاط و نقاش و صحافی نشان میدادند ویرا بهرات می طلبیدند در تبریز استاد قوام الدین مجلد تبریزی در صحافی و هنرهای جلدسازی بغایت اشتها داشت وصیت شهرت او بهرات رسیده بود بایسنغر میرزا او را از تبریز بهرات آورده در کتابخانه گماشت و مورد توجه ساخت وی در صحافی انواع هنر نمایی میفرمود از جمله معرق را که تا آنعهد نبود ابداع کرد معرق سازی نخست باصطلاح آنروز منبت در جلد خوانده میشد و آنگاه در آنکار استادان هنرها ظاهر ساخته تا آنکه در زمان شاه طهماسب بکمال رسید و روی جلد را ضربی طلاپوش کرده و پشت آنرا معرق میساختند مولانا میرک اصفهانی در آنکار تجدیدی ظاهر ساخت و روی جلد را بجای ضربی یا ضربی طلاپوش که دارای انواع نقوش اسلیمی و ختایی و یا تشعیر برجسته بود بوم مشکی کرده تشعیر می ساخت تشعیر روغنی روی جلد های کار میرک شامل گل و بوته و درخت و باغ و صحرا و جانور سازی چون سیمرغ و اژدها در حال گرفت و گیر و آهو در حال گریز و پرندگان زیبا در هوا بود و این طرز کار را شیوة آقامیر کی می گفتند و بسیار مستحسن و زیبا جلوه مینمود متأسفانه

اواخر عهد صفویه شیوة آقامیر کی متروک گردید.

میرزا الخ بیگ پس از استیلا بر خراسان بیشتر هنرمندان دربار بایسنقر که نزد علاءالدوله میرزا بودند با خود بسمرقند برده مصاحب خویش ساخت. در زمان بایسنقر میرزا بغیر از آنانکه مرقوم داشتیم نقاشان بسیار بودند که استاد ولی الله، سیمی نیشابوری، سیف الدین نقاش و احمد بن محمود کمال مذهب از آنجمله میباشند.

اختلاف میان شاهزادگان تیموری بعد از مرگ شاهرخ «۸۵۰هـ» سالی چند دوام یافت که پادشاهی خراسان بسلطان حسین میرزا بن منصور بن بایقرا بن تیمورگورکان استعقرار یافت «۷۸۶-۹۱۱هـ» و عنایت و نوازش او در سی و پنجسال سلطنت باهل فضل و هنر خراسان خاصه هرات را چون شهر غزنین در ایام پادشاهی سلطان محمود غزنوی ساخت و اهل هنر در عهد او و وزیر دانشمندش امیرعلیشیر عزت فراوان داشتند که تاریخ کمتر نظیر آنرا نشان داده است نقاشان مشهور این دوران پرورش یافتگان و تربیت شدگان استادان عهد شاهرخی بودند یعنی امیرخلیل مصور و سیدی احمد و خواجه علی و عبدالحی ها و تشویقات و توجهات این پادشاه و وزیر هنر پرورش بود که ستارگان درخشانی چون میرک هروی، بهزاد، حاجی محمد، محمدی هروی، قاسمعلی چهره گشا، سلطان محمد مصور، محمود مذهب، یاری مذهب، جلال الدین یوسف نقاش، میرعصمد مذهب، در آسمان هنر ایران طالع شدند که نام بعضی از آنان را قاضی میراحمد در متن این کتاب ثبت فرموده است.

مقارن ایام سلطنت سلطان حسین میرزا در خراسان آذربایجان نیز در سایه توجهات سلطان خلیل و سلطان یعقوب مهد علم و هنر شده بود و نقاشان چون سایر هنرمندان قدر و منزلتی داشتند و مانند دیوانه نقاش در دربار آنان بسیار بودند.

بعد از مرگ سلطان حسین میرزا در سال ۹۱۱ میان بسدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا اختلاف پیدا گردید باهم نساختند بالاخره در سال ۹۱۳ شیک خان اوزبک بخراسان تاخته آنجا را گرفت و بعد از برانداختن اولاد سلطان حسین میرزا مدتی نگذشت که شاه اسمعیل لشکر بخراسان کشید و با شیک خان جنگ کرده او را شکست داده کشت و خراسان را در سنه ۹۱۶ تصرف نمود و پس از بازگشت

از هرات بآذربایجان نقاشان بنام هرات را همراه استاد کمال الدین بهزاد و میرک و سلطان محمد به تبریز برد و با وجود آنان تبریز مرکز هنر ایران گردید.

استاد بهزاد پس آنکه به تبریز آمد مکتب بغداد و تبریز را که تا این زمان متداول بود منسوخ ساخت و سبکی نو در نقاشی پدید آورد و در این مکتب و تجدید اکثر مصوران استقبال کردند این نهضت هنری چنان بود که تا پیش از آن نقاشان چشم و ابرو و سایر مشخصات را متمایل بطرز چینی میساختند و در مجالس رموز نقاشی هر چند ایزانی بود لکن بشیوه نقاشان چین آرایش می یافت.

بهزاد اسلوب نقاشی را بطبیعت و زندگانی مردم زمان نزدیک ساخت و در نقاشی شبیه سازی را که تا آن زمان بدان طرز معمول نبود مرسوم ساخت و تصاویر اشخاص را چنان نقش میکرد که گویی زنده و جاندار است.

اکثر نقاشان مشهور آن عهد با او هم آهنگ بوده و این شیوه را پسندیده پیروی میکردند و این مکتب مطبوع تا هشتاد سال دوام داشت و مورد توجه بود. و در مکتب این استادان بود که استاد مظفر علی، جلال الدین میرک اصفهانی، میرزا علی، مانی شیرازی، خواجه عبدالصمد زرین قلم، میر مصور، میر سید علی مصور، صادقی بیگ، علی هجرانی، میرزین العابدین، خلیفه محمد حیوة، درویش محمد، استاد یوسف، خواجه عبدالعزیز، خواجه عبدالوهاب، خواجه عبدالرزاق، استاد شاه مظفر خراسانی، استاد شاهقلی، محمد قدیمی، کمال الدین حسین، میر عبدالصمد کاشانی، حدیثی اصفهانی، کمال الدین عبدالغفار، میر ابراهیم همدانی، میر عبدالصمد عطایی کاشی، استاد حسینعلی، ذهنی یزدی، محمد حسین صبوری تبریزی، ملک قاسم نقاش، محمدی هروی، پیری نقاش اصفهانی، تقدی بیگ کوسه، عبدالجبار استرآبادی و مذهبان نامداری چون طالع میرک، استاد حسن بغدادی، مجعلی تبریزی، قوام الدین مسعود، سلیم نیشابوری مذهب و خطاط، غیاثی مذهب، عبدالفتاح شیرازی، ابراهیم تبریزی، کمال الدین عبدالوهاب شیرازی و ملاعلی مذهب پرورش یافته و در دارالسلطنه قزوین و سایر شهرها این هنر را داده اند.

بعد از مرگ شاه اسمعیل در سال ۹۳۰ و جلوس شاه طهماسب که خود ذوق و شوق بسیار بنقاشی داشت بازار نقاشی گرم شد و نقاشان و مذهبان مذکور شاهکارهای گرانبها از خود باقی گذاشتند.

شاه طهماسب که پیش میر زین‌العابدین نقاشی را آموخته و در اینکار مهارتی تمام داشت بعضی از مبتدیان را که در کتابخانه مشغول کار بودند خود تعلیم داده تربیت میفرمود مانند سیاوش بیگ که در نقاشی بمدارج عالی ترقی کرد.

در دارالسلطنه قزوین بیشتر نقاشان مشهور و مذهبان معروف که نامشان مرقوم گشت در کتابخانه سلطنتی بنقاشی و تذهیب اشتغال داشتند لکن اواخر سلطنت شاه طهماسب اکثر آنان را مرخص کرده هر کدام کارخانه نقاشی دایر ساخته جهت خویش کار میکردند.

دوران سلطنت پنجاه و چهار ساله شاه طهماسب که اغلب شاهزادگان چون پادشاه بنقاشی عشق ورزیده و بدانستن آن افتخار مینمودند در بسط نقاشی سعی فراوان داشتند مانند بهرام میرزا و پسرش ابراهیم میرزا.

مسافرت همایون پادشاه هندوستان در سال ۹۵۱ با ایران نهضت و تجدیدی در نقاشی هند پدید آورد چه وی از شاه طهماسب اجازت خواست گروهی از هنرمندان خاصه نقاشان را همراه خویش به هندوستان برد و شاه طهماسب موافقت کرد و او خواجه عبدالصمد زرین قلم، استاد منصور معروف بمیرمصور، میرسید علی مصور، مولانا فارسی، دوست مصور، درویش محمد، استاد یوسف، قاسم مذهب، فخر صحاف و استاد یونس زرگز را به هندوستان برد و برخی دیگر از هنرمندان که شوق مسافرت هند در دل داشتند بار سفر بسته بهند رفتند و چون سلاطین هند برای نقاشان و هنرمندان ایرانی احترامی خاص قایل بودند از این رو نقاشان نادره کار جلای وطن کرده به هندوستان رفته‌اند.

پس از همایون جلال‌الدین اکبر «۹۶۲-۱۰۱۴» نیز با این طبقه الفتی خاص داشت و خود نزد آنان نقاشی آموخته و اکثر در کتابخانه با آنان کار میکرد.

ابداع کاغذ ابری

کاغذ ابری که از اختراعات ایرانیان ساکن هند میباشد و انواع آنرا که دارای صور و نقوش زیباست در حواشی کتابهای خطی بسیار دیده‌ایم و گاه‌گاه

کم رنگ آنرا در متن کتابها و قطعه‌های خطوط استادان می‌نگریم مواد اصلی آن از آب شنبلیله جوشانده و رنگهای کوبیده الوان و صمغ حاصل میگردد و تهیه آن نسخه‌یی خاص دارد.

میر محمد طاهر که در عهد شاه طهماسب از ایران به هندوستان رفته و در آنجا اعتباری فراهم ساخت مردی صاحب ذوق و هنر بود کاغذ ابری از اختراعات اوست و پس از اختراع و تکثیر بایران فرستاد بزرگان و اشراف از ملاحظه آن محظوظ گشته برای حاشیه کتابهای نفیس پسندیده بفرمودند صحافان بکار برند لکن چون مقداریکه تجار ایرانی از هندوستان می‌آوردند طالبان را کافی نبود اهل صنعت بر آن شدند که خود نظیر آنرا بسازند مولانا یحیی قزوینی در ایران نخستین کسیست که در پی فراهم ساختن ابری بروش میر محمد طاهر بوده است وی بعد از تتبع بسیار بالاخره موفق شده ساخت لکن در آغاز بخوبی میر محمد طاهر نتوانست عمل آورد پس از مدتی با بدست آوردن نسخه استاد از آب در آورد و استادان اینکار بعد شیوه‌ها بکار برده و انواع خوش نقش آنرا ساختند که مولاناذهبی یکی از آنهاست.

ازان پس صنعتگران عثمانی و اروپا از این هنر تقلید کردند و امروز بیشتر ابری فرنگی در کارهای صحافی جدید مصرف میشود و ابری ایرانی که تا قرن پیش ساخته میشد اکنون کم یافت میگردد.

قطاعی

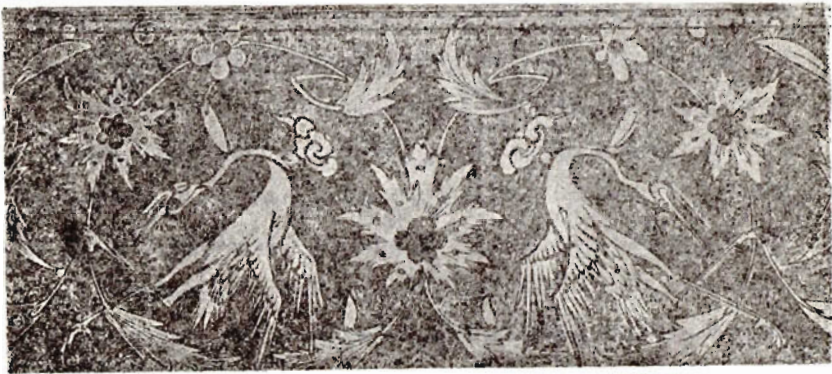
هنر قطاعی چنانست که خطاط هر شعری که خواهد بر روی کاغذ هر رنگی که باشد طرحی بيفکند و قطاع خط را از میان کاغذ بر آورد و چنان خط را از کاغذ جدا سازد که کرسی خط بهم نخورد و علائم محو نگردد .

استادان قطاعی گاهی خط را از میان کاغذ که طرح خط بر آن نقش شده بود چنان بر آورده اند که باقی مانده خود قطعه‌یی دیگر شده است.

قطاعی از اواخر عهد سلطان حسین میرزا یعنی در آغاز قرن دهم معمول گردید و استادان قطاع مشهور آن زمان بسیار بوده اند که دوست محمد قطاع و شیخ عبدالله را میتوان نام برد.

صنعت عکس

صنعت عکس را در عهد شاه طهماسب مولانا کپک هرروی نقاش ابداع کرده و مصور هر تصویری که میخواست از پرنده و گل و گیاه و پرندگان بر روی کاغذی بقطع و اندازۀ حاشیۀ کتاب طرح افکنده و با نوعی شفره که مانند ابزار برنده صحافان معرق کار بوده آن نقش را از آن بریده و درآورده و آنگاه کاغذ نقش درآورده را بر روی حاشیه نهاده هر رنگی که مناسب و درخور مینمود افشان میکرد سپس ورق کاغذ را از روی حاشیه برداشته میگذاشت تا خشک گردد و آنگاه مذهب یا مصور با طلا دور نقوش که عکس آن بر حاشیه افتاده بود تحریر کرده قلم گیری مینمود و اینگونه حواشی خاص کتب نفیس و گران بها بوده است که برای سلاطین و بزرگان میساختند متأسفانه این هنر بعد از صفویه از میان رفت و منسوخ گردید و امروز اگر کتابی با این امتیاز یافت گردد بسیار گرانقدر میباشد و این هنر اصحاب کتاب را از افشان بی نیاز میساخت.



تذهیب معرق

تذهیب معرق آنست که مذهبان نقوش اسلیمی و ختایی و برگ فرنگی یا هر نقش دیگر را منظم بر حاشیۀ کتاب طرح کرده صحاف آنرا با ابزار مخصوص بریده بیرون آورده و همان طرح را بهمان اندازه بی کم و کاست بر روی کاغذ

دیگر از رنگی تیره تر مثلاً لاجوردی افکنده سپس آنرا با شفره مخصوص آنکار بریده در جای نقش حاشیه کتاب چسبانده و بعد از خشک شدن مذهب دور آنرا با طلا تحریر کرده و مهره زده و میان آنرا برای زیبا ساختن با نقوش خاص طلا اندازی مینمود و باید دانست که تذهیب معرق را در حواشی کتابهایی که کاغذ آن ختائی ضخیم و قابل دوپوست کردن بود میکردند و این نوع تذهیب نیز در عهد شاه طهماسب متداول و معمول گردید بعد از صفویه از میان رفت و امروز متروکست.

زرافشان

آنچه بر کاغذ از طلا و نقره حل کرده بپاشانند زرافشان گویند افشان نقره کمتر و طلا بیشتر در قدیم مورد توجه بود افشان طلا از اواخر عهد سلطان حسین میرزا باقرا بر روی اوراق کتاب و کاغذ و حواشی کتابهای نفیس در ایران مرسوم گشت و انواع مختلف دارد و چنانکه قاضی میر احمد نگاشته واضح افشان مولانا غیاث الدین محمد مذهب مشهدی بود که در سال ۹۴۲ در مشهد وفات یافته است.

انواع افشان را بدین نام خوانده اند:

افشان میانه

افشان غبار

افشان لینه

افشان چشم موری

افشان سرموری

افشان بیخته که بنا بقول سام میرزا محمد مومن پسر خواجه عبدالله مروارید که در خط نسخ و ثلث استاد بوده اختراع کرده است.

و افشان پرپشه‌یی

و آنکه این هنر را انجام دهد افشانگر خوانند.

در قدیم گاه تمام ورق و گاهی فقط حواشی کتاب را برای زیبا ساختن آن زرافشان میکردند و این هنر اکنون کمابیش متداولست ولی نه زیبایی قدیم.

در سال هزار که پایتخت از قزوین باصفهان انتقال یافت هنرمندان از آنجا و سایر شهرها باصفهان روی نهادند و این شهر مرکز فعالیت‌های هنری گشت و کارخانه‌های نقاشی در آنجا دایر ساختند و در هارون ولایت مدرسه نقاشی تأسیس شد و سبک نقاشی که تا آن زمان سبک استادبیزاد بود ترک گردید و باسلویی خاص در آمد و بهترین نمونه آن را در عمارت چهل ستون و عالی قاپو و سردر بازار قیصریه در اصفهان می بینیم.

و این مکتب را رضای عباسی، خواجه نصیر پسر عبدالجبار استرآبادی، فرخ بیگ برادر سیاوش بیگ، میرزا محمد شاگرد خواجه عبدالعزیز، محمد قاسم مشهور بسراجای نقاش که در زرافشانی نیز شیوه‌های مطبوع بکار میبرد، شفیع عباسی که در دربار شاه عباس ثانی مقرب و معزز بود، محمد یوسف مصور که باسلوب آقارضا کار میکرد، مولانا محمد علی، معین مصور که تا سال ۱۱۲۰ حیات داشته است، محمد هادی معروف بشیخ رمزی، محمد طاهر کاشی که او نیز بشیوه آقا رضا سیاهی قلم میساخت، محمد قاسم مصور، مصور کاشی داماد آقا رضا که تا اواسط نرن یازدهم در قید حیات بود، مولانا حبیب الله، حیدر ذهنی، مولانا افضل حسینی، شمسای قمی، زمانای نقاش، محمودای نقاش و پسرش مسعود، میرزا عماد نقاش که در عهده شاه سلیمان میزیست و کلانتر نقاشان بوده پیروی کرده و تا پایان قرن یازدهم نقاشان بدین اسلوب کار مینمودند.

آقا رضا که در سیاهی قلم شیوه‌یی خاص داشت و مکتبی دارد در زمان جلال الدین اکبر پادشاه « ۹۶۲-۱۰۱۴ هـ » بهندوستان رفت مورد عنایت و لطف او قرار گرفت جهانگیر پادشاه باو توجه خاص داشت و پس از درگذشت اکبر و جلوس جهانگیر آقا رضا و پسرش ابوالحسن در دربار او مقامی والا یافتند آقا رضا مصدر مشاغل هنری گشت و ابوالحسن نقاش و ملقب به نادر الزمان شد.

آقا رضا، دولت، میرزا غلام، هاشم، منصور، احمد نقاش، گل محمد و محمد مقیم مصور و مولانا قاطعی مجلد و مذهب که از ایران بهندوستان رفته بودند شاگردان بسیار تربیت کردند و تحت تأثیر سبک انسان مکتبی میان شیوه هند و ایران که مبدع آن میر مصور و میر سید علی و عبدالصمد و دیگران بودند کار میکردند. و مقارن این زمان که آقا رضا در هند بازارش گرم بود رضا عباسی که از

هنرمندان نامدار است در ایران شهرتی یافته بود و شبوه‌یسی مخصوص به خود کار میکرد و بالاخص در صورت فرنگی سازی که شیخ محمد سزواری رواج داده بود او پیروی میکرد و سیاهی قلم را با الوان میآمیخت.





سیاه قلم گل و بوته نقل از کار بهزاد برقم رضاعباسی در سال ۱۰۳۷ نقل از
مجموعه آقای غلامعلی سیف ناصری

و در شاخ و برگ و گل و بوته سازی بسبك چینی استاد بود. که معاصرینش بدین سبك كمتر نقاشی مینمودند و تمام هنرش در چهره پردازی و تك صورت سازی بود و با اینکه منسوب پادشاه زمان شاه عباس می باشد معذلك در هیچيك از كتب و تواریخ كه نام معاصرین او را كمایش میخوانیم نام ویرا نمی یابیم.

رقم و تاریخ آثار این نقاش معروف از سال ۱۰۱۵ تا ۱۰۴۰ دیده شده است.

در زمان شاه عباس «۹۹۵-۱۰۳۸» نقاشان و مذهبان بسیار بوده اند كه متأسفانه نام اكثر آنان از میان رفته است و آنانكه ما می شناسیم ملا یگانه بلخی، میریحی تبریزی، كلیلی نادر تبریزی، موسی رضای نقاش، شهاب الدین احمد نقاش، ملا شاه محمود نقاش مشهدی، ملا ترابی، حكیم لایق، ملا مفید بلخی، استاد حبیب الله مشهدی و از مذهبان ملا هلال مذهب، غیاث الدین مذهب، زین العابدین مذهب اصفهانی، استاد عبدالله سلطانی، خواجه قوام الدین حسین مذهب كه بسیار معروف بوده اند.

در آغاز قرن دوازدهم اسلوب نقاشی را طوری دیگر ملاحظه می کنیم چنانكه طرز تذهیب نیز عوض شده و ظرافت و زیبایی چندان در آثار این عهد مشهود نمیگردد و زوال هنر نقاشی صفوی بخوبی احساس میشود با اینحال نقاشان مشهوری در این زمان هنر نمایی کرده اند كه آثارشان هر چند پایه استادان گذشته نیست لکن در عالم خود نیز جلوه خاص دارد كه محمد زمان، علیقلی بیگ ارنات نادر اصفهانی، حاجی محمد، مهدی نقاش، محمد هادی، محمد نقاش، محمد قاسم نقاش، استاد علیقلی ماهر دامغانی نقاش و حكاك، ابوالقاسم حسینی مذهب، لطف الله مذهب و محمد ابراهیم قمی مذهب نسخ نویس مشهور از معارف آنان هستند.

با تسلط افغانه بر ایران و زوال دولت دویست و بیست ساله صفویه و طلوع ستاره قدرت نادری و جنگهای بیست ساله طبعه فترتی در كار هنر نقاشی پیدا شد با اینحال نقاشانی چون علی اشرف، محمد علی، ابدال بیگ پدر محمد علی، داود نقاش، محمد رضا هندی و هادی نقاش و مذهب هنر نقاشی را رواج میدادند. علی ای حال بیشتر نقاشان اواخر عهد صفویه و دوران افشاریه تا اواسط زندیه در حیات بوده و شاگردانی تربیت کرده اند كه مكتب زندیه و شیراز حاصل

آنست.

دور نیست علی اشرف نقاش مشهور شاگرد محمد علی باشد چه رقم وی که در اکثر کارهای او ملاحظه می‌گردد. ز بعد محمد علی اشرفست بوده و این مصراع کنایه از آنست که در نقاشی بعد از محمد علی اشرفست بهر صورت این دو استاد هنرمند شاگردانی چون آقا صادق، آقا زمان، آقا نجف، آقا باقر، داشتند که در عهد زندیه مکتب جدیدی بوجود آوردند.

رقم آقا صادق مانند علی اشرف چنین بوده است صادق از لطف علی اشرف شد و یا صادق الوعد، آقا زمان یا صاحب الزمان، آقا باقر یا باقر العلوم و باقر از بعد علی اشرف و آقا نجف یا شاه نجف بوده است. محمد علی و علی اشرف تا نیمه دوم قرن دوازدهم حدود سال ۱۱۷۵ و ۱۱۸۰ حیات داشته‌اند و آقا صادق و آقا نجف و آقا زمان و آقا باقر تا حدود سال ۱۲۱۰ با اختلافات سنوات میزیستند و با رقم محمد باقر و محمد صادق آثاری دیده شده که امکان دارد چون تاریخ آنها با زمان آقا صادق و آقا زمان مقارن است از این دو استاد باشد.

مکتب زندیه که طلیعه مکتب قاجاریه است بسیار فریبده و شیرین و زیباست و چون نموداری از حقیقت و طبیعت و زندگانی مردم آن زمان میباشد امروز دوستدار فراوان دارد.

بجز این استادان در زمان زندیه نقاشانی چون عبدالمحمد میرزا جانی نقاش، خداداد، محمد باقر میناساز، حسن بن خداداد، سید میرزا، محمد بن خداداد محمد قاسم خان، محمد سلیم تبریزی، ابوالحسن غفاری مستوفی که بسبب فرنگی آب رنگ میساخت می‌شناسیم که آثار آنها اکنون در دست میباشد و مذهبان مانند میرزا رضای مذهب و محمد مهدی حسینی امامی.

قرن سیزدهم با سلطنت فتح علی شاه (۱۲۱۱-۱۲۵۰) و از یاد تجمل در زندگانی سلاطین و شاهزادگان و تزئین قصور سلطنتی در هر شهر که حکومت آن با یکی از شاهزادگان بوده که جلال آنان بر اساس رقابت فراهم گشته بود نقاش را قدر و منزلتی خارج از حد بیان پیدا شد و نقاشی و صورتگری بر روی قاب آئینه و قلمدان و جلد کتاب و جعبه و میناسازی بسیار رواج یافت و نام بعضی از نقاشان و مذهبان مشهور آن عهد را بقلم می‌آوریم که انموذجی باشد.

عبدالله خان نقاشباشی، میرزا بابا حسینی نقاشباشی، استاد مهرعلی نقاش، استاد حیدرعلی، آقا مسیح نقاش، محمد رضا امامی، میرزا علی مصور، علیقلی مصور، میرزا احمد که آب رنگ ساز بود، استاد محمد تقی نقاش، میرزا حسینعلی مصور، محمد حسن افشار نقاشباشی که تا پایان قرن سیزدهم میزیست، میرزا آقا بزرگ شیرازی، استاد اللهوردی پسر ابوالحسن افشار، میرزا احمد تبریزی که بیشتر بسبک نقاشان اروپا کار میکرد. بهرام قلی افشار که بیشتر بسبک آقا رضا سیاه قلم میساخت، استاد حسن که تصاویر قصر محمد تقی میرزا رکن الدوله را دربرو جرد ساخته بود. ابوالحسن اصفهانی میرزا عبدالعلی مذهب، محمدعلی فرهنگ اصفهانی مذهب، میرزا محمد علی محرم مذهب، میرزا محمد جعفر اصفهانی مذهب.

ابداع نقاشی ابری بر روی جلد و قلمدان

آقا ابوطالب مدرس از علماء که در خط نسخ و تذهیب از استادان نامدار اواخر عهد فتحعلی شاه و محمد شاه و ناصرالدینشاه میباشد نوعی ابری مذهب بر روی جلد و قلمدان وجعه ابداع کرد که در جای خود بسیار بدیع و جالب میباشد این نوع ابری تا آن زمان نبود و ازین پس بر روی قلمدان رواج یافت لکن کار هیچک از مذهبیان بمرتبه آقا ابوطالب نرسید پسر آقا ابوطالب استاد محمد علی بهار شاعر و مذهب مشهور است که در تذهیب از نوادر زمان بوده است این نوع ابری که اطراف نقوش آن الوان و باطلا بطرز مخصوص تحریر می شده بسیار زیباست.

ابداع خط و نقاشی ناخنی

مقارن این ایام رسم خط و نقاشی ناخنی ابداع گشت و یا ناخن بطرزی خاص خط و نقاشی بر روی کاغذ رسم میکردند که از هر جهت قواعد آن درست بود این خط و نقاشی برجسته در روی کاغذ خود را مینمود و چنان است که گویی با قالب مخصوص در فشار چنان برجسته در آمده است و استادانی که در این کار معروف بودند از این قرارند:

میرزا علی اکبر نقاش، محمد کاظم، درویش علی اکبر، محمد حسن،
فخر جهان خانم از زنان حرم معروفیت داشتند.

این هنر هر چند درخور توجه است لکن چون نمایش و جلوه‌یی ندارد
در آغاز قرن چهاردهم از میان رفت.

در زمان محمد شاه «۱۲۵۰-۱۲۶۴» و ناصرالدین شاه «۱۲۶۴-۱۳۱۳»
نقاشان بدو طبقه تقسیم شده اند گروهی بسبك قدیم یعنی شیوه قاجار و جمعی پیروی
از مکتب اروپا میکردند.

نقاشان مشهور این زمان که از حد احصا بیرونند از خود شاهکارهای
جاویدان باقی گذاشته اند که نخست میرزا ابوالحسن خان صنیع‌الملک غفاری را
باید نام برد.

این نقاش هنرمند که در سلك نوابغ هنر انتظام دارد در تاریخ نقاشی نظیر
او چند تن بیش نیستند وی در شبیه‌سازی با آب و رنگ و رنگ و روغن بسیار
استاد بوده در پردازش شیوه‌ئی مخصوص بخود داشت و در دقایق این هنر بی‌رقیب
بوده است.

صنیع‌الملک اواخر عهد محمد شاه بایتالیا رفت و نقاشی را در آنجا تکمیل
کرده بایران بازگشت قدر و منزلتش بسیار بود همه چیز برای او فراهم کرده بودند
در سال ۱۲۷۷ مدرسه نقاشی که در آنوقت بمنزله دانشکده‌یی بود بطرز اروپا
تأسیس کرد و در آن مدرسه شاگردان بسیار تربیت نموده که از همه معروف‌تر میرزا
عباس شیرازی است.

در خاندان غفاری کاشانی در این قرن بجز او میرزا بزرگ غفاری پدر
کمال‌الملک و میرزا ابوتراب غفاری برادر کمال‌الملک که متأسفانه در جوانی
بسال ۱۳۰۷ خودکشی کرد و میرزا مسعود غفاری نیز از نقاشان نامدار این قرن
هستند.

صنیع‌الملک بسال ۱۲۸۲ در پنجاه و یک سالگی درگذشت و شاهکارهای
وی همیشه او را زنده نگاه خواهد داشت.

نقاشان دیگر که در نیمه دوم قرن سیزدهم مشهور بودند از
اینقرارند:

آقا محمد حسین شیرازی، محمد حسین اصفهانی، آقا محمد کاظم، آقا محمد

اسمعیل اصفهانی، آقا نجفقلی «آقا نجف ثانی» و محمدعلی پسرش، لطفعلی خان شیرازی که در گل و بوتسازی در این قرن کم نظیر بود، استاد محمد، فتح الله شیرازی، میرزا علی، آقا مصطفی شیرازی، لطف الله حمزوی، اسمعیل خان جلایر که در خط و نقاشی سیاهی قلم نبوغ خاصی داشت، جعفر بن نجفقلی، حبیب الله، میرزا احمد مذهب باشی، میرزا عبدالوهاب مذهب باشی. میرزا یوسف مذهب باشی، آقا سید احمد، میرزا عبدالوهاب امامی، میرزا نصرالله امامی، محمدولی نقاش، محمد جعفر شریف قایمی نقاش، سید محمد نقاش باشی، آقا بالا، داوری بن وصال، یزدانی بن وصال، بهرام قلی افشار، احمد بن میرزا حسن که بیشتر نقاشی بر روی قلمدان میکرد. او کتای قان میرزا فرزند حسنعلی میرزا شجاع السلطنه، فرصت شیرازی، سید ابوالقاسم مذهب باشی، میرزا احمد پسر میرزا محمد حسین مذهب، استاد آقا کوچک شیرازی، میرزا آقای شیرازی استاد فرصت شیرازی، آقا محمد حسین شیرازی، میرزا احمد نقاش باشی، آقا محمد ابراهیم، آقا حسین مذهب، میر ابراهیم، حیدرقلی پسر آقا محمد اسمعیل نقاش باشی، میرزا محمود مذهب بن میرزا یوسف نقاش باشی، محمد تقی مذهب باشی شیرازی، میرزا باقر شیرازی حسرت تخلص که نقاش و مجسمه ساز بود، میرزا عبدالحسین ثابت شیرازی، محمد حسن شیرازی مذهب، آقا بهرام کرمانشاهی، استاد رحیم، علی اکبر شیرازی نقاش و مذهب، استاد باقر معمار که بر اکثر صنایع مثل نقاشی و تذهیب تسلط داشت. و استاد علی اکبر که در حجاری و مجسمه سازی بی نظیر بود.

میرزا اسدالله مذهب مهدی، حیدرعلی قلمدان ساز، استاد رجعلی، سمیرمی که تا اواخر عهد مظفرالدین شاه میزیست، آقا قاجان میرزا که صورت ساز ماهر بود. میرزا رضای مذهب باشی، عبدالحسین صنیع همایون که تا پایان دوران قاجاریه حیات داشت. میرزا عبدالمعلی که نقاشی و تذهیب با هم میکرد، علی محمد شریف قایمی میرزا غلامحسین مذهب که در دارالطباعة ناصری مذهب بود، قهرمان میرزا هشتمین فرزند عباس میرزا نایب السلطنه، میرزا کاظم خان نقاش کاشانی. میرزا لطف الله سهیل شیرازی نقاش، میرزا لطف الله مستوفی شیرازی میرزا آقا امامی که تا پایان دوران قاجاریه حیات داشت، مبارک میرزا، سید محمد بن میرزا کاظم حسینی شیرازی که در صورت سازی استاد بود. میرزا مصطفی شیرازی که چون آقا فتح الله بیشتر سیاهی قلم میساخت،

محمد حسین زند که بیشتر مناظر را بر جسته میساخت و چون طبیعت جلوه می داد و در اینکار از پر مرغ و چوب درخت و آنچه از طبیعت برمیآید استفاده میکرد.

عبدالمطلب که با میرزا حسینخان بفرنگ رفت، میرزا علی اکبر مزین الدوله که استاد دارالفنون بود و در فرانسه تحصیل نقاشی کرده بسبک اروپا کار میکرد که کمال الملك نخست نزد پدرش و مزین الدوله در دارالفنون نقاشی آموخته بود.

محمد امامی که از خاندان امامی های اصفهان بوده که اکثر استادان امامی از این خاندانند.

میرزا محمد بن محمد حسین تاجر شیرازی که بیشتر رنگ روغن میساخت و دور نیست که همان استاد محمد آب رنگ ساز باشد.
محمد جعفر خان استاد نقاشی در دارالفنون که در صورت سازی بسیار استاد بسود.

میرزا موسی که او نیز صورت ساز بود و بعد از مرگ ابوترابخان غفاری تصاویر روزنامه شرف را میساخت.

میرزا مهدی مصور الملك که او نیز صورت ساز خوب بود.
آقا محمد جواد گل و بوته ساز که بیشتر قلمدان میساخت.
میرزا مهدی او نیز گل و بوته ساز بود.
آقا محمد علی نقاش شیرازی پدر آقا محمد حسین شیرازی.
معصوم علی مذهب که تا زمان مظفرالدین شاه حیات داشت.
میرزا محمد که ابری بسبک آقا ابوطالب مدرس میساخت.
آقا محمد حسین آغولی که بیشتر بسبک فرنگی کار میکرد.
محمد حسن که بیشتر گل و بوته میساخت.
محمود خان ملك الشعر که در انواع نقاشی استادی بی نظیر بود.
میرزا هادی که بیشتر گل و بوته میساخت.

میرزا رضی طالقانی مذهب که تا اواخر عهد مظفرالدین شاه حیات داشت.
سیر تاریخ نقاشی و نقاشان مشهور اجمالا تا پایان قرن سیزدهم بدینجا تمام میشود هر چند در نیمه اول قرن چهاردهم نقاشان و مذهبانی بوده اند که به

پیروی از سبك قدیم کار کرده و شاگردانی تربیت نموده و مینمایند و نقاشی و
تنهیب همچنان رواج دارد ولی نه چون قرون گذشته لکن ما سخن را کوتاه می
کنیم و از نقاشان سبك های مختلف و جدید فرنگی مانند مرحوم کمال الملک و
شاگردان وی که معروف میباشند سخنی نمیگوییم.

فصل سوم

قاضی میراحمد منشی و تألیفات او

در سال ۱۳۱۷ یعنی سی و چهار سال پیش خانم زهرا داعی در شماره ششم اردیبهشت سال هفدهم راجع به کتاب بی آغاز گلستان هنر خود که آنروز نام آن معلوم نبود شرحی نگاشته و آنرا معرفی کرده و برای شناسایی این کتاب و مصنف آن از فضلا و دانشمندان یاری خواسته بود.

نگارنده مقارن آن زمان کتابی بدون آغاز و انجام برای کتابخانه ملک خریده بودم که نام و مصنف آن مجهول بود و پس از ماهی مطالعه دریافتم مجلدی از خلاصه التواریخ قاضی میراحمد منشی میباشد و بعد از تتبع و تحقیق در شماره بعد آن مجله پاسخ نامه خانم زهرا داعی و شرح حال قاضی میراحمد را نگاشتم و هنگام چاپ ذیل عالم آراء عباسی اسکندریک که آن نیز در سال ۱۳۱۸ واقع شد در مقدمه آن نوشتم که چون سبک انشای قاضی میراحمد و اسکندریک بسیار بهم مشابیهست دور نیست که اسکندریک شاگرد قاضی میراحمد باشد و در مقدمه ذیل عالم آراء بهمین مناسبت مختصری از احوال قاضی را بقلم آوردم.

بعد از آنکه نسخه گلستان هنر را یافته و شرح حال اسکندریک را در آن خواندم که قاضی نوشته بود «فقیر را بمنزله فرزندست....» و رفته رفته بموانست فقیر در فن انشاء و تحریر... سرراست شده طبیعتش بآن عادت نمود» دانستم ظن

و جدس نگارنده در آنوقت صایب بوده لکن اسکندربیک در مقام شاگردی حق استاد را ادا ننموده و در عالم آرا ازو یاد نکرده است ده سال قبل نسخه مغلوطنی از گلستان هنر را نزد مرحوم دکتر مهدی بیانی بخط وی یافتم و چون دانستم از روی نسخه آقای حاج حسین آقا نخجوانی استنساخ کرده نامه‌یی نوشته و نسخه ایشانرا خواستم این فاضل کریم بی مضایقت نسخه را برایم فرستاد و سالی از آن استفاده کرده و برای خود بدقت از روی آن نسخه‌یی برداشته و کتاب را مسترد نمودم. و چون میدانستم بهترین نسخه این کتاب درمسکو می باشد بوسیله وزارت فرهنگ و وزارت امور خارجه عکس آنرا خواستم سالی انتظار کشیدم و جوابی نیافتم بوسیله یونسکو و انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی نامه نوشتم نتیجه‌یی نگرفتم بالاخره پس از یأس و ناامیدی نسخه آقای نخجوانی را بزرگم تصحیح کرده و بر حسب امر استاد ارجمند جناب آقای دکتر خانلری برای چاپ آماده ساختم.

قاضی میر احمد

نام جد امی قاضی میر احمد آقا کمال الدین حسین مسیبی می باشد و چون از اولاد مسیب بن علی خزاعی بوده بدین واسطه به مسیبی اشتهار یافته است. پدر قاضی میر احمد شرف الدین حسین حسینی قمی معروف بمیرمنشی از فضلا و دانشمندان و شعرا و منشیان دربار شاه طهماسب صفوی «۹۱۹-۲۸۴» و نزد آن پادشاه مقرب و معزز بوده است.

نخستین بار در زمان حکومت سام میرزا در هرات «۹۲۸-۹۴۳» بسمت منشی او تعیین گردیده و پس از مدتی در زمان وکالت احمد بیک نورکمال انشاء ممالك باو تفویض شد و سه سال عهده دار این شغل بود و سپس پانزده سال وزیر و منشی قاضی جهان وکیل گردید و آنگاه ممیز اعراب و اخلاج شد و بعد از چندی در زمان حکومت اسمعیل میرزا و شاه قلی سلطان استاجلو در ولایت شوره گل و چخور سعد وزیر کار خاصه شریفه شده است.

در سال ۹۶۴ که شاه طهماسب حکومت خراسان را بشاهزاده کثیرالافضال سلطان ابراهیم میرزا جاهی فرزند بهرام میرزا تفویض فرموده خواست تا وزیری

بمعیت وی روانه خراسان کند که سلامت نفس و کم طمعی و پرهیزگاری و امانت و راستی موصوف باشد بعد از تأمل و تفکر میرمنشی را انتخاب و وزارت شاهزاده مذکور را بوی ارزانی داشت چنانکه قاضی میراحمد در خلاصه التواریخ مرقوم داشته از روی عنایت بر زبان الهام بیان گذرانیدند که نیک و بد مهمات ویرا از تو میدانیم و بنواب میرزا فرمودند که میرمنشی را ریش سفید در خانه تو ساختم باید که از سخن او بلد نیروی که رضای او موجب رضای ماست و مقضی الحرام شاهزاده عالمقام روانه آستانه عرش منزلت شدند.

میرمنشی در وزارت خراسان پیوسته به حل و عقد کارهای بزرگ مأمور بود چنانکه یکسال بعد سنه ۹۶۵ از طرف شاهزاده جهت آوردن گوهر سلطان خانم که بزرگترین دختران شاه بود از مشهد روانه درگاه شاه طهماسب شد در آن هنگام شاه در دارالسلطنه تبریز بود و میرمنشی عازم آن شهر گردید در آن نواحی بشرف پای بوس سرافراز شد و حقیقت حال را بشاه طهماسب معروض داشت شاه که ابراهیم میرزا را بسیار دوست میداشت و بیش از سایر شاهزادگان باو توجه داشت علماء و فضلاء آن عصر را حاضر ساخته شاهزاده خانم را جهت ابراهیم میرزا خطبه نمود سپس بدارالسلطنه قزوین آمده میرمنشی را مرخص کرد که شاهزاده را بعد از آن روانه مشکوی شاهزاده نماید.

وزارت خراسان و ابراهیم میرزا بر عهده میرمنشی بود تا آنکه در سنه ۹۶۸ باغواي معصوم بيك صفوی از وزارت معزول گشت.

استاد وی در خط ثلث مولانا حیدر قمی و در صرف و نحو مولانا صدقی استرآبادی و هیأت و ریاضی را نزد غیاث الدین منصور دشتکی آموخته و در شعر و انشاء و هنرهای دیگر چنانکه قاضی میراحمد در صفحه ۳۴ این کتاب بتفصیل نگاشته مرتبه بی والا داشته و در شب جمعه هفتم ذیقعدة الحرام سال ۹۹۰ در هفتاد و هفت سالگی در حضرت عبدالعظیم ری وفات یافته و در آن آستانه بخاک سپرده شده است.

قاضی میراحمد از یازده سالگی تا سی و یک سالگی در سایه توجه ابراهیم میرزا و تربیت پدر عالقدرش دوران جوانی را طی کرده و در محضر فضلا و شعرا به کسب علم و دانش کوشیده است.

چنانکه در خلاصه التواریخ نوشته ولادت او بسال ۹۵۳ در قم اتفاق

اتفاق افتاده و بسبب بستگی بدربار سلطان ابراهیم میرزا خود را ابراهیمی خوانده است.

همراه پدر در یازده سالگی در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بمشهد مشرف شده و بیست سال در آنجا بسر برده توفیق دیدار استادان مشهوری چون شاه محمود نیشابوری و میرسید احمد مشهدی و مالک دیلمی نصیب وی شده و ضمن شرح حال آنان بدین معنی اشارت فرموده و در خط نستعلیق خود را شاگرد میر سید احمد خوانده است.

در سال ۹۸۴ با اشاره شاه اسمعیل ثانی بتألیف خلاصه التواریخ پرداخته و در سال ۹۸۷ صحبت مولانا علی بیگ را در تبریز دریافته از این روی میتوان سفر او را در این سنه در تبریز مسلم دانست.

در سال ۹۸۸ استیفاء شریعات با وزارت دیوانا الصداره شاه سلطان محمد پدر شاه عباس را بوی تفویض فرموده اند و در سال ۱۰۰۷ بسعایت میرصدرالدین محمد پسر میرزا شرفجهان قزوینی مورد بی‌مهری شاه واقع شده و بقم رفته است.

پایان کار او معلوم نیست در خلاصه التواریخ آخرین تاریخی که میتوان بدست آورد سال ۹۹۹ می باشد و در گلستان هنر در ذکر مولانا محمد امین عقلی که از خوشنویسان اردبیل است گوید (در تاریخ شهر محرم الحرام سنه خمس عشر و الف در دارالسلطنه قزوین ملاقات افتاد) «صفحه ۱۲۲» و این آخرین تاریخی است که در گلستان هنر دیده میشود و از این پس مآل کارش معلوم نیست.

جد امی والد ما جدا و قاضی شرف الدین عبدالمجید قمی بوده و حافظ قنبر شرفی خطاط را مملوک وی بشمار آورده «صفحه ۳۲».

شرح حال پدر خود را در صفحه ۳۴ مرقوم داشته است.

میر وجیه الدین خلیل الله عم او بوده «صفحه ۱۲۰» و در حق او گوید بعد از سی سالگی در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بسر میرد و تعلیم خط از این شاهزاده هنرمند گرفته است و در آخر شاگرد میرسید احمد مشهدی گردید و میروجیه الدین را سخت ستوده و وفات او را در سال ۱۰۰۴ ضبط کرده است.

اقوام قاضی میراحمد همه اهل فضل و بزرگ و عالیقدر بوده‌اند خال وی آقا فتح‌الله در زمان شاه اسمعیل چندی حکومت قم را عهده دار بود. و نیز یکی دیگر از منسوبان او آقا کمال منشی قمی نیز مدتی وزارت آن شهر را داشته است.

بطور قطع اسکندریک در ذکر وقایع زمان سلطنت شاه اسمعیل و شاه طهماسب از خلاصه‌التواریخ نیز استفاده کرده ولی هرگز بدان اشارتی ننموده قاضی میراحمد راجع بعزل خود در گلستان هنر چنین نوشته است.

«میرصدرالدین محمد ولد میرزا شرفجهان قزوینی شاگرد مولانا مالک بوده صاف و پاکیزه مینوشت در رنگ آمیزی و وصالی قدرت تمام داشتند و در علم موسیقی و ادوار و قوف بسیار داشتند.... تذکرة الشعرائی بطرز و اسلوب خواجه دولتشاه که بعد از هر شاعری یکی از سلاطین زمان را ذکر می‌کند قریب چهل سال در میان داشتند و دست و پای بیشتری زدند و کاری نساختند و قریب ده سال هر ساله مبلغی کلی از نواب کامیاب مالک رقاب اشرف همایون ابوالمظفر شاه عباس بهادرخان خلداالله ملکه اهدا می‌گرفتند که تذکره را تمام کنند بالاخره عاجز آمده موقوف بتذکره راقم نمودند که این را گرفته در آن لباس پوشانند مکرراً نواب اعلی را برین داشت که تذکره را از بنده طلبیدند چون اتمام نیافته بود بنده معذرت عرض کردم تا آنکه دیگر بهانه نیافت و نواب کامیاب تذکره او را می‌طلبیدند در برابر تهمت بر فقیر نموده عرض کرد که چهل و پنج سال قبل از این که والد راقم و زیر مشهد مقدس معلی بوده کتابی از کتابخانه آنحضرت گرفته و نزد او مانده الحال آن کتاب نزد قاضی احمد است آنرا بستانید و بمن دهید تا من تذکره را تمام کنم، هیچ قزوینی هرگز این حرف نگفته القصه بمؤدای القاص لایحبالقاص خاطر اشرف را از این غلام منحرف ساخته معزول شده بقم آمدم و در ماه صفر که نواب مستطاب معلی القاب سیادت و صدارت پناه خداوندی امیر ابوالولی اینجو به قم تشریف آوردند و در درون روضه مقدسه منوره معصومه سلام‌الله علیها فقیر مصحف برداشته قسم خوردم که حکایت کتاب کتابخانه حضرت را که میرصدرالدین بعرض اشرف رسانیده که نزد بنده است کذب محض است و بنده از آن خبری ندارم و غیر واقع و تمام افتراست و در ضمن آن مبالغه کرده مشارالیه را بحضرت امام رضا و همشیره اش حواله کردم و چون میرصدر

الدین محمد از دارالسلطنه اصفهان متوجه کاشان شده از کاشان بجانب خراسان عزیمت فرمودند مشارالیه در حوالی بسطام بانتقام منتقم حقیقی ناگاه از کارخانه دیوان قضا در شهر ربیع الاول تنگوزئیل سبع و الف که یکماه از مباحله میگذشت مستوجب سیاست و حدود الهی شده بآن خود رسید.

بیت

پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد
بر گردن او بماند و از ما بگذشت
ماجرای او و فقیر مجلدات می طلبد و رقبه‌هایی که او بفقیر نوشته شرحها خواهد و بتقریبات در تذکرة الشعرا ایراد یافته و مسوده تذکره که مینوشت و اتمام نیافته بود بدست اشرف درآمده از آنچه او جمع کرده بود هفت بیت انتخاب فرمودند.

تألیفات قاضی میر احمد

۱- خلاصة التواریخ تاریخ عمومی مشتمل به پنج مجلدست جلد پنجم آن در احوال و حوادث دوران سلاطین صفویه میباشد که خود در گلستان هنر بدان اشارت کرده و جلد ششم را در احوال سلاطین صفویه میخواند این تاریخ را بر حسب امر شاه اسمعیل ثانی نوشته و از چهار یا پنج جلد اول اثری نیست و از مجلد آخر که تا سال ۹۹۹ یا ۱۰۰۰ میباشد نسخ متعدد دیده شده است.

۲- گلستان هنر کتاب موجود که ظاهراً دو تحریر دارد یعنی قاضی میر احمد نسخه اول را قبل از سال هزار نگاشته و بعد از چند سال در آن تجدید نظر کرده است.

۳- مجمع الشعراء و مناقب الفضلا که تذکرة جامع و مفصلی است و از آن نسخه‌یی در مسکو میباشد.

۴- جمیع الخیار تذکرة الشعراء دیگر شامل شش مجلد کوچک در احوال شعرا و نویسندگان آذربایجان و عراق و خوزستان و استوری در فهرست خود از آن یاد کرده است.

قاضی میراحمد در خلاصه‌التواریخ و گلستان هنر از خود اشعاری ذکر کرده که دور نیست دیوان اشعاری نیز داشته باشد.

نسخه‌های گلستان هنر

تاکنون از گلستان هنر نسخه‌هایی که دیده شده نخست باید از نسخه مسکو یاد کرده سخن گفت چه از هر حیث قابل توجه می‌باشد و آنگاه نسخه‌های لندن آصفیه و سالار جنگ و مرحوم داعی الاسلام که بدخترش زهرای داعی انتقال یافته است.

نسخه آقای نخجوانی که نگارنده از روی آن این نسخه را فراهم ساخت متعلق بقرن سیزدهم می‌باشد.

نسخه مسکو که اقدم‌نسخ و دارای هشت مجلس تصویر می‌باشد و در اوایل قرن یازدهم تحریر یافته است.

در زمان صفویه بسبب توجه بسیار سلاطین و شاهزادگان باریاب هنر تذکره‌نویسی بیش از سایر ادوار مرسوم بود و نیز در باب خط و خطاطی اهل ذوق بیشتر رساله تألیف کرده‌اند.

پیش از آنکه قاضی میراحمد منشی گلستان هنر را تألیف کند نویسندگانی چون شمس‌الدین محمد وصفی در مقدمه مرقع شاه اسمعیل «۹۱۶» دوستمحمد هروی در مقدمه مرقع بهرام میرزا «۹۵۳» و قطب قصه خوان در مقدمه مرقع شاه طهماسب «۹۶۱» و میر سید احمد مشهدی در مقدمه مرقع امیر نجیب‌بیگ باختصار راجع بنقاشان و خطاطان این زمان سخن رانده‌اند این مقدمه‌ها علی‌التقریب مشابه همست و در نیم قرن بروش هم نگارش یافته و قاضی میراحمد که بعد از همه گلستان هنر را تألیف کرده یقین آنها را دیده و با اینکه سعی کرده نسبتاً مفصلتر از آنان در این باب بحث کند معذک آنچنان که باید نیست و چنانکه ملاحظه می‌شود در هر باب باختصار برگذار نموده و پس از او هم هیچکس کتابی کامل در این باب ننوشته است هر چند امتحان الفضلا و خط و خطاطان میرزا حبیب اصفهانی و عبدالمحمد ایرانی و سایر کتابها که در باب خط و

خطاطی نوشته شده تا حدی ارباب فضل را از کتابی دیگر بی نیاز مینماید لکن راجع بنقاشی و نقاشان مأخذی نداریم و اگرگاهی در کتابی بنام نقاشی برخوردیم ایم گویی گنجی یافته ایم از این روی در فصل دوم این مقدمه سعی شده است راجع بآن بیشتر سخن گفته شود.

ترجمه‌های گلستان هنر

در سال ۱۹۴۷ میلادی، ۱۳۲۶ شمسی خاور شناس مشهور شوروی پرفسور زاخو گلستان هنر را بروسی ترجمه و در مسکو چاپ نموده است.
در سال ۱۹۵۹ میلادی، ۱۳۳۸ شمسی استاد مینورسکی آنرا بزبان انگلیسی ترجمه کرده و در واشنگتن بطبع رساند و در مقدمه آن از نگارنده بعنوان نخستین کسیکه شرح حال قاضی میر احمد را نگاشته یاد کرده است.

در تیرماه سال ۱۴۲۷ در مجله پیام نو با استفاده از مقدمه زاخو بعنوان يك نسخه قدیمی بنام رساله علمی که در اتحاد جماهیر شوروی چاپ شده درج گردیده است.

از متن فارسی گلستان هنر بسیار بغارت برده و انتحال کرده اند که کلام الملوك میرزا یوسف لاهیجی یکی از آنهاست.
راجع بقاضی میر احمد و تألیفاتش دوست شاعر و محقق ارجمند آقای احمد گلچین در تاریخ تذکره ها نیز بتفصیل سخن رانده است.

بهمنماه ۱۳۵۱

احمد سهریلی خواستار

متن کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای نام تو دیباچه دیوان بقا آرایش هر صفحه اوراق سما
 منشی ازل صحیفه ملکت تو از کلك ازل نوشته بر لوح قضا
 حمد و سپاس مقرون باخلاص صانعی را زبید که صفحه فلك^۱
 بوقلمون را بسواد و بیاض قَوْلُجِ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَقَوْلُجِ النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ^۲
 ملمع ساخت و شکر و ستایش بیرون از حد قیاس راقم صحیفه ن وَالْقَلَمِ
 وَمَا يَسْطُرُونَ^۳ را شاید که مرقع فلك دوآر را باوراق الوان بهار و خزان
 ترتیب داده .

مرتب ساز سقف چرخ دایر فراز چار دیوار عناصر
 زبان در کام کام از نام او یافت نم از سرچشمه انعام او یافت
 تعالی الله زهی قیوم دانا ز حکمت بر همه چیزی توانا
 و درود بی پایان بر رسولی که جدول شریعتش احاطه صفحتین احوال
 انس و جان فرموده و لوحه رسالتش مرقع مرفوع وجود را حسن و زینت
 او افزوده .

عارف حق عالم امی لقب خاك درش هم عجم وهم عرب

رشحه جام کرمش سلسبیل مرغ هوای حرمش جبرئیل
و بر آل و اولاد فرخ بال آنحضرت که بی شیرازۀ محبت ایشان اوراق
ایمان مربوط نیست و بی سرمایۀ متابعت ایشان معاملۀ دین مضبوطنی خصوصاً
بر اقلیم گشایی که در قلمرو وجود بی رقم قبول او عبادتسی مقبول نیست و
بی اطاعت او طاعتی بر صحنۀ قبول مرقوم نه^۱.

رباعی

شاه عربی سید اشراف سلف داماد نبی جامع اسباب شرف
یعنی که امیر نحل و سلطان نجف دُرّی که چو او نبود در هیچ صدف
پس از آن بر باقی ایمة معصومین المنصوصین بنص قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ أَجْرًا الْآلَمُودَةَ فِي الْقُرْبَى^۲ الموصوفین بنعت إِمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا^۳ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ
أَجْمَعِينَ .

مثنوی

سر هر نسخه را رواج فزای نام ایشانست بعد نام خدای
ذکرشان سابقست در افسواه بر همه ذکر ، بعد ذکر الله
گر پرسد ز آسمان بالفرض سائلی من خیار اهل الارض
بزبان کواکب و انجم هیچ لفظی نباید الا هم
اما بعد بر ضمایر ارباب بصایر پوشیده نماند که آدمی را هیچ متاعی
گرانمایه تر از فضل و هنر و هیچ حیثیتی زیباتر از حسن خط نیست چنانچه
فرمود .

نظم

خَطٌ حَسَنٌ جَمَالُ مَرِّءٍ إِنْ كَانَ لِعَالَمٍ فَاحْسَنٍ

والدَّرْمَعُ الْبَنَاتِ أَجْلَى
و دیگر چنین گفته اند .

مثنوی

خط که از شبیه حسن تهیست بهره کاغذ ازو روسپه‌یست
خط چنان به ز قلم راننده که بیاساید ازو خواننده
انسان که اشرف مخلوقات و جوهر نفیس است قابلیت و اهلیت آن
دارد که در هر وادی که سعی نماید سرآمد عصر و نادره دهر گردد لهذا بر هر
فردی از افراد انسان لازم و بلکه واجب و متحتم است که بذل جهد در کسب
فضایل و هنر نموده در آن وادی بسرحد ترقی رساند .

رباعی

سر رشته فضل ای برادر بکف آر وین عمر گرامی بخسارت مگذار
دایم همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته چشم دل جانب یار
خواجه حافظ شیرازی چنین فرماید .

بیت

هزار سلطنت و دلبری بدان نرسد که خویش را بهنر در دلی بگنجانی
بر مرآت حقایق ارتسام و ضمیر خورشید انتظام کافه انام ظاهر باشد
که ادای حقوق استادان و ذکر ایشان و ابقای آثار و حالات آن جمع بیکران
بر ذمه شاگردان و ابنای جنس در هر زمان واجبست و آنانکه سلسله و شجره
خط بهر کدام از آن طایفه کثیر الفایده می‌رسانند بمودای من علّمنی حرفاً فقد
صیرنی عبداً^۱ از لوازمست چرا که هر کدام از این طایفه جلیله و زمره رفیع
را حالتی و مرتبه‌یی بوده بواسطه مرور و گردش دهور و انقضای شهور نام
اکثر آنها در پرده خفا مانده چون فقیر حقیر کثیر التقصیر قاضی احمد بن میر منشی

۱ - منسوب بحضرت امیر المؤمنین علی علیه سلامت .

ابراهیمی الحسینی القمی رفع الله قدرهما بالنبی والوصی بخدمت اهل فضل میرسید و از خرمن افضال ایشان خوشه میچید بخاطر فاطر رسید که نسخه‌ی پاکیزه در باب حدوث قلم و پیدا شدن و اسناد آن بحضرت شاه ولایت پناه امیرمؤمنان صلوات الله وسلامه علیه واحوال هریک از استادان و خوشنویسان و نقاشان و افشانگران و سایر هنروران که باین طبقه منیفه منوطند و از اهل کتب و کتابخانه‌اند و طریق ساختن مرکب و ترتیب سایر لونه‌های مختلف و تذهیب در سلك تحریر و نمط تسطیر در آورد، حقا که اگر سحبان زنده شود و ابن‌مقله حیات یابد هیچکدام از عهده‌تقریر و تحریر کماهی کمالات و حالات آن جماعت نامتناهی نتوانند بیرون آیند فکیف این بی‌بضاعت قلیل الاستطاعت را حد و یارای آن، اما بمضمون مالا یدرک کله لا یترک کله عمل نموده این نسخه را جهت یاران و خلان و جمعی از جوانان و بزرگ زادگان که باین فنون رغبت داشته باشند و بدان خاطر عاطر شکفته دارند و کسب کمال نمایند تدوین و تألیف نمود.

مثنوی

شکفته باد یارب گلشن جان بدین گله‌ها که آید رشک بستان
 خرد چون چشم دل سویش گشاده گلستان هنر نامش نهاده
 چو گلزار ارم از بهر خوبان فقیرش داده ترتیبی بدینسان
 امید از ناظران آنکه بعین عنایت ملحوظ نظر کیمیا اثر گردانیده
 اگر چیزی ترک شده باشد داخل فرمایند و اگر چنانچه سهوی یا چیزی زاید
 و ناپسند باشد بقلم اصلاح سرکشند.

مثنوی

دارم امید که این نسخه تمام که درو هست اسامی عظام
 بنماید بمددگاری غیب پیش ارباب هنر دور از عیب

و این مجموعه بر مقدمه و چهار فصل و خاتمه مرتب گردید .
 مقدمه در باب احداث قلم و پیدا شدن خط و اسناد آن بحضرت
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام و موضوع علم خط .
 فصل اول در بیان خط ثلث و مایشابهه .
 فصل دوم در ذکر خط تعلیق .
 فصل سوم در شرح خط نسخ تعلیق .
 فصل چهارم در ذکر احوال نقاشان و مذهبیان و عکس سازان و قاطعان
 خط و افشانگران و صحافان .
 خاتمه در باب تذهیب و جدول و رنگ السوان و ساختن مرکب
 بانواع مختلف .

مقدمه

در باب احداث قلم و اسناد آن بحضرت امیر عرب و عجم

بیت

شه سریر ولایت امیر کل اثیر که باز گشته بفرمانش آفتاب منیر
بدانکه اصل خط نقطه است هر گاه دوسه حرف بهم پیوستی خط
میشود و خط عبارتست از معرفت تصویر الفاظ بحروف تهجی و کیفیت و
کمیت و حالانی که باعتبار آن کتابت طاری شود و صنعت خط بغایت اثری
معتبر و فضیلتی جانپروست و همواره بسازیب و فرست و نزد همگنان
موقر و در هر مقام سرافراز و باهر گروه مصاحب و دمساز و صاحب رازست
و همیشه با قدر و جاه و دست تعدی از دامن کوتاه در هر دیاری ازو
یادگاری و برهر دیواری رقمی از دست نگاری ظاهر و هویدا باشد که
حضرت خالق برابا عز و علا اول چیزی که موجود ساخت قلم معجز رقم
بود چنانچه نص الهی دران باب صادر شده که **اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ**
بِالْقَلَمِ و حدیث حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم موافق آن اول
خلق الله القلم .

مثنوی

هستی ز قلم رقم پذیرست زو شمع قلم فروغ گیرست
 سرویست قلم بباغ ادراک سایه ز رقم فگنده بر خاک
 و با وجود فضیلت سبقت امر کتابت وحی ازو متمشی و شغل کفایت
 امر ونهی ازو متقصی است .

مثنوی

طرفه نگاری قصب آل پوش با دو زبان درسخن اما خموش
 جلوه کنان سروقدی سایه سای گیسوی شبرنگ کشان زیر پای
 سروقدی همچو کمان توز پوش با شب تاریک رخ روز پوش
 تیرنه اما هدف ره سپر بوده ز کاغذ هدفش بیشتر
 کارگر و پرهیز خورده بین کرده همه کار بکند یمین
 پیشه او معجزه ساحری گاه کلیمست ، گاهی سامری
 کرده گهی موی شکافی شعار گاه فرو مانده بمویی زکار
 و بی شبهه مفتاح ابواب فیروزی و مصباح پیشگاه دانش افروزی
 خامه عنبر شمامه است که زاده دوده او موجب گرمی این هنگامه است.

مثنوی

کلید خرد را هنر شد علم کلید هنر چیست نوك قلم
 قلم نقشبندست و چهره گشای قلم بر دو نوع آفریده خدای
 یکی از نبات آمده دلپذیر نی قند گشته ز بهر دیر
 دگر نوع او نوع حیوانی است کش از آب حیوان درافشانی است
 نگارنده نقش مانسی فریب ازو روزگار هنر دیده زیب
 قلم آنچه از قسم نباتست کام شیرین کن کتابت کرامت آیاتست که
 نمونه‌یی از کرام الکاتبین و نشانه‌یی از ارقام علم الیقینست و آنچه حیوانیست

قلم موسست که سحر سازان مائی فرهنگ و جادو طرازان ختای و فرننگ بدستیاری آن اورنگ نشین کشور هنر و نقشبندان کارخانه قضا و قدر گشته اند اما قلم کتابت که نباتیت حسب الاشارة کثیر البشاره منتخب جریده موجودات و منتجب حضرت واجب بالذات نبی عربی محمد الابطحی علیه و آله افضل الصلوات و اکمل التحیات که فرموده مَن کَتَبَ بِحَسَنِ الْخَطِّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ دَخَلَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ الْحِسَابِ و بعبارتی دیگر چنین مرویست که مَن حَسَنَ كِتَابَتَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ دَخَلَ الْجَنَّةَ بتعليم واجب التعظیم ادیب دبستان عذب البیان خطه امامت سرلوح دیباچه وصایت و کتابت ایوان آقا مدینه العلم و علی بابها کلیم طور سَلَوْنِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی ولی صاحب سمو منزله هارونی .

بیت

شیر خدا شاه ولایت علی صیقلی شرک خفی و جلی
که فرمود علیکم بِحَسَنِ الْخَطِّ فَإِنَّهُ مِنْ مِفْتَاحِ الرِّزْقِ و آنحضرت
سلام الله علیه بدین شغل کریم و هنر واجب التکریم جهد موفور بکار
زده اند .

غرض مرتضی علی از خط نه همین لفظ بود و حرف و نقط
بل اصول صفا و خوبی بود زان اشارت بحسن خط فرمود
و بعضی دیگر از اکابر چنین گفته اند :
فزاید ز خط حسن نازک عذاران علیکم بحسن الخط ای دوستداران
شود تازه از خط بهار جوانی بسدانگونه کز سبزه عهد بهاران
و هم از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه
علیه منقولست که فرموده اند .

تَعَلَّمْ هَوَامَ الْخَطِّ يَا ذَا التَّأَدُّبِ فَمَا الْخَطُّ إِلَّا زِينَةُ الْمُتَأَدِّبِ

فَإِنْ كُنْتَ ذَا مَالٍ فَخُطِّكْ زِينَةً وَإِنْ كَانَ مُحْتَاجاً فَأَفْضَلُ مَكْسَبٍ
یعنی بیاموزید نیکویی خط را برای ادب داران و اهل عقل و دانش
که اگر خطاط نیک غنی باشد خط نیک آرایش جمال اوست و اگر محتاج
باشد بهترین کسب هاست او را و او را از آن مکسب باشد .

قطعه

خط خوب ای برادر دلبذیرست چو روح اندر تن برنا و پیرست
اگر منعم بود آرایش اوست و اگر محتاج باشد دستگیرست
و هم آنحضرت سلام الله علیه فرموده حُسْنُ الْخَطِّ لِسَانُ الْيَدِ وَجَهَةُ
الضَّمِيرِ . یعنی: نیکویی خط زبان دستست و روشنی درون، چرا که اگر
درون از کدورات پاکست خط خوب میآید چنانچه گفته اند: الْعِلَامُ الْحَسَنُ
مَصَائِدُ الْقُلُوبِ وَالْخَطُّ الْحَسَنُ فَرْهَةُ الْعَيُونِ . یعنی: هر که نیکو خواند و
گوید صید دل‌های مردم کند و خط خوب حظ بچشم رساند و هر که خط
خوب بیند خواه خواننده و خواه آمی بتماشای آن مایل شود .

قال عليه السلام ايضاً اِعْلَمَنَّ اَنَّ الْخَطَّ مَخْفِيٌّ اِلَّا بِتَعْلِيمِ الْاِسْتَادِ وَقَوَامُهُ
فِي كَثَرَةِ الْمَشَقِّ وَتَرْكِيبِ الْمَرْكَبَاتِ وَبِقَائِهِ عَلَى الْمَعْلَمِ فِي تَرْكِ الْمُنْهِيَّاتِ
وَمُحَافَظَةِ الصَّلَوَاتِ وَاصْلِهِ فِي مَعْرِفَةِ الْمَفْرَدَاتِ . وبعضی دیگر از افاضل
اکابر فرموده اند : الْخَطُّ اَصْلٌ فِي الرُّوحِ وَ اِنْ ظَهَرَتْ بِجَوَارِحِ الْجَسَدِ . یعنی:
اگر روح از کدورات پاک افتاده است آنچه در درونست باعضای جسد و
جوارح مثل دست و زبان ظاهر میگردد و ازین باشد که هر که را درون از
کدورات و حسد و کینه و غیر از این از اوصاف ذمیمه پاکست خط را نیز
نیکو و صاف و پاک مینویسد و الا بد . و جمعی دیگر گفته اند: خَطُّ الْحَسَنِ
لِلْفَقِيرِ مَالٌ وَلِلْغَنِيِّ جَمَالٌ وَلِلْحَاكِمِ كَمَالٌ . و افلاطون میگوید: الْخَطُّ هَنْدَسَةٌ
و روحانیت ظَهَرَتْ بِجَالِهِ الْجِسْمَانِيَّةِ . و از اینجهت افلاطون خط را مخصوص

دست نکرده و بدست مقید نساخته که اعضا را شاملست .

فقیر شخصی را دیدم که هر دو دست نداشت و بانگشت پای قلم گرفته خوب مینوشت و شاید که بدهان قلم توان گرفت و نوشت و جاری بر عادتست و در بعضی از کتب سیر مسطورست که اول کسیکه کتابت عربی کرد و قلم بدست گرفت حضرت آدم صفی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام است بعد از آن شیث بن آدم و در زمان حضرت ابراهیم نبی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام خط عبری یافتند و بعضی نوشته اند که خط مبارک حضرت ادریس نبی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام بود اما آنچه مشهورست و مذکور چنینست که از قدیم خط نبود طهمورث دیو بدند در این امر شروع کرد و ابتدای آن از زمان اوست .

بدانکه اصل خط نقطه است هر گاه دو نقطه یا سه نقطه را بهم پیوستی خط شد بعد ازان هر کسی دخلها کرد و در هر عصری خطی وضع شد و باسمی موسوم گشت و آنچه از اسامی خطوط در کتب تواریخ بنظر آمده و یافعی^۱ در تاریخ خود بتقریب اسم علی بن هلال مشهور باین بواب ذکر کرده که جمیع کتابت امم از شرق و غرب دوازده خطست اول عربی دوم حمیری سوم یونانی چهارم فارسی پنجم سریانی ششم عبرانی هفتم رومی هشتم قبطی نهم بربری دهم اندلسی یازدهم هندی دوازدهم صینی اما در دیگر نسخه ها هفت دیگر نوشته اند اول تمودی دوم حجری سوم رومی مقلوب چهارم کوفی پنجم معقلی ششم جعفری هفتم گرجی و این خطوط میان مردم متداول بوده و بیکدیگر مینوشته اند و قبل از آنکه خط فارسی بر روی کار آید و کارگاه عالم چون این زمان بجواهر خطوط و نقوش بدیعه بیاراید خط

۱- امام ابی محمد عبدالله الیافعی الیمنی المکی وفاتش بسال ۷۶۸ و نام تاریخش

مرآت الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان میباشد .

معقلی بود که آن مجموع سطح است و در وی هیچ دوری نیست و بهترین خط معقلی آنست که سواد و بیاض آن بتوان خواند و بعد از آن خطی که دیده اولوالابصار را سرمه وار بوحی الهی و اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم روشنایی میبخشید خط کوفی بود و ارقام اقلام معجز نظام حضرت شاه ولایت پناه سلام الله علیه در میانست که چشم جان را ضیاء و لوح ضمیر را جلا کرامت میفرماید و خوشتر از آن حضرت صلوات الله علیه کس دیگر ننوشته و بهترین خطهای کوفی آنست که آنحضرت سلام الله علیه نوشته و در خط کوفی دانگی دورست و باقی سطح، و آنچه خط مبارک شاه ولایت پناه است سرهای الف دوشاخه است و بیاضی از آن الف در نهایت نزاکت و غایت لطافت و باریکی ظاهر میشود و استادان سند آن خط و سلسله شجره آنرا بدانحضرت صلوات الله علیه میرسانند .

بیت

سند علم خط بحسن عمل بس بود مرقضی علی ز اول
 حیث قال صلی الله علیه و آله وسلم الخط یصف العلم یعنی هر که نیکو
 نوشت چنانست که نیمه یی از علوم دانست .

مثنوی

خط که فرموده است نصف العلم	سرور انبیا بعلم و بحلم
آن خط مرقضی علی بودست	زان نبی نصف علم فرمودست
مرتضی شاه اولیا حقا	در زمان تغلب خلفا
انزوا را شعار ساخته بود	تا دمی وارهد ز گفت و شنود
کردی اکثر کتابت مصحف	خط از آن یافت رسم عز و شرف
آنچنان خط کجاست حد بشر	قلم دیگرست و خط دگر

اگر نه التیاف و استکشاف دقایق اینمعنی بر آنحضرت سلام الله علیه واضح و لایح بودی اکثر اوقات شریف صرف کتابت کی نمودی^۱.

بیت

اگر نه قید کتابت بود کجا باشد شکفته معنی رنگین و فکر^۲ جانپور
و بعد از آنحضرت امام دوم و برگزیده خالق افلاک و انجم امیر المؤمنین
حسن صلوات الله و سلامه علیه خوش مینوشت^۳ و کتابت مصحف نمودی^۴ و در
زمان تغلب معاویه^۵ آنحضرت نیز منزوی بود و کتابت مصحف میکرد و
مصحفی بخط آنحضرت سلام الله علیه در کتابخانه پادشاه غفران پناه جنت
بارگاه آنکه الثقات بالقباب و تعریفات ظاهری نمیکرد و خود را بدین فقرات
می ستود و از مفاخرت سر بر عرش میسود خاك آستانه حضرت خیر البشر وراج
دهنده مذهب حق حضرات ائمه اثنا عشر علیهم صلوات من الله الملك الاکبر
غلام خالص باخلاص حضرت امیر المؤمنین حیدر صلوات الله و سلامه علیه
ابوالبقاء شاه طهماسب الحسینی انا الله برهانه و روح روحه بود و راقم زیارت
کرده و بدیدن آن مشرف گشته و در میان حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین بعد ایشان حضرت امام الساجدین و قبله العابدین رابع ائمه
المعصومین علی زین العابدین علیه افضل الصلوة المصلین و حضرت امام
هشتم و قبله هفتم مفترض الطاعة واجب العصمه :

بیت

شهید خاك خراسان امام طیب و طاهر علی موسی جعفر محمد باقر
خوش نوشته اند و در سناباد طوس که الحال مشهد مقدس معلی مزکی
است در موضعی که اکنون بمدرسه قدمگاه اشتها دارد کتابت مصحف نموده اند

۱ - نفرمودی ۲ - ز فکر ۳ - مینوشت ۴ - فرموده ۵ -

معاویه بن ابی سفیان در سال ۴۱ خلیفه شد و در سنه ۶۰ هجری درگذشت .

و از وجه هدیه آن اراضی مشهور بغسلگاه که در حوالی روضه مقدسه منوره واقعست خریداری کرده وقف فرموده اند که مسلمانان را در آن دفن نمایند و آن اراضی در جنب موضع مبارکیست که آنحضرت را در آنجا غسل فرموده اند و اکنون مسجدیست که مردم در آنجا زیارت و عبادت میکنند و در شهر سنه ست وستین و تسعمایه شاه جنت مکان علین آشیان المشارالی بعض اوصافه الشریف مبلغ یکصد تومان تبریزی بمشهد مقدس معلی نزد والد راقم میرمنشی که در آن اوان وزیر شاهزاده فردوس آشیان ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا روح الله روحه العزیز بود فرستادند که آن اراضی را دیوار کشیده درگاه و دری بسازند که مردم از آنجا عبور نمایند و الاغان بدرون آن قبرستان نبرند و بسیاری از درویشان و علما فضلا در آن مقبره مدفونند و شیخ علی طبرسی علیه الرحمه والرضوان از آن جمله است^۱.

۱ - ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی از مشاهیر علما و فقهاست تفسیر مجمع البیان از معروفست وفاتش در سال ۵۴۸ می باشد.

فصل اول

در ذکر خط ثلث و مایشبه به و پیدا شدن آن

برضا میر ارباب بصایر پوشیده نماند که ثلث را ام الخطوط گفته اند و علی بن مقله واضع خطوط سته است که بشش قلم معروفست و او مدار خط را بر دایره نهاد و در شهور سنه عشر و ثلثمائه استخراج کرد و از طریق کوفی گردانید و مردم را تعلیم داد و آن ثلث و نسخ و محقق و ریحان و توقیع و رقاع است اما اصل این خطوط اینست که ابن مقله استخراج کرده چنانکه گذشت اصل خط را از نقطه گرفته و اخذ کرده و قاعده و اصول آنرا واضع اوست و برشش نوع قسمت کرد و هر یک را نامی نهاد مناسب لفظ و معنی .

قسم اول را محقق نام کرده اند دانگی و نیم دورست و چهار دانگ و نیم سطح پس مشابهت بخط کوفی و معقلی بیشتر دارد بواسطه سطحیت بنابراین این قسم را مقدم داشته و محقق نام کرده .

قسم دوم ریحان که تابع محققست از اینجهت که اصول محقق و ریحان یکیست و وجه تسمیه ریحان آنستکه بوی و رنگ ریحان دارد .

قسم سیم ثلث نامیده بدین سبب که دو دانگ دورست و چهار دانگ

سطح .

قسم چهارم نسخست که تابع ثلثست و نسخ را از اینجهت نسخ گفته اند که بیشتر مصاحف و کتب بدان خط کتابت مینمایند و گویا چنانست که خطوط دیگر منسوخ شده و این خط ناسخ دیگر خطوطست .

اما قسم پنجم توقیعتست نصفی دور و نصفی سطح و قضاة سجلات بدین خط مینویسند و بتوقیعات میرسد و قسم ششم رقاعست که خفی ترست از توقیع و تابع توقیعتست و شباهت بیکدیگر دارند و از هم فرق نمی توان کرد و رقعه را بدان خط مینویسند و بعضی دیگر اصل وضع را که شش است از جهات سته گرفته اند فوق و تحت و یمین و یسار و خلف و قدام و هرچه هست ازین شش بیرون نیست و اقسام خط را بدین دلیل هشت هم میتوان گرفت که هرگاه خطی از این خطوط بقلم جلی کتابت کنی طومار باشد و اگر باریک نویسی غبار باشد پس طومار و غبار دو قسم دیگر باشد و هشت شود و هفت نباشد و دیگر آنکه اقسام خط را بر اختلاف قلم وضع میکردند اقسام خط را حد و عد نمیتوانست گفت پس معلوم شد که اقسام خط شش است و واضع هر يك را اصول نهاده که از یکدیگر ممتاز باشند. چنانچه سبق ذکر یافت ابن مقبله وزارت الراضی بالله عباسی کرده و لادتش عصر روز پنجشنبه ۲۱ شوال سنه اثنی و سبعین و مائین وفاتش در دارالخلافة بغداد در شهر سنه ثمان و عشرين و ثلثمائه بعد از رحلت ابن مقبله^۱ دخترش

۱ - کنیتش ابوعلیست و نسبش بدین شرحست . محمد بن علی بن حسین بن مقبله از افاضل فضلاء مشهور میباشد در بدایت حال در دستگاه خلافت متصدی برخی از امور گردید خدماتش بمعرض ظهور و بروز رسید و حاکم بر بعضی از اعمال فارس شد خدمات شایسته نمود . پس از بازگشت ببغداد که زمان خلافت المقتدر بالله عباسی (۲۹۵ - ۳۲۵ هـ) بود و زمام رتق و فتق مهام امور در عهده ابو الحسن علی بن فرات کارش روی در ترقی نهاد زمانی بسعایت دشمنان ابن فرات محبوس گشت و ابن مقبله ←

تعلیم علی بن هلال داد که شهرت بابن جَوَّاب دارد علی بن هلال الشهیر بابن جَوَّاب بواسطه آنکه شاگرد ابن مقله است و استاد خط اوست خوش نوشت و نزد سلاطین و خلفا معتبر بود و قرب و منزلت تمام یافت اول کسیکه از استادان خوشنویس شد و قطعه نوشت بعد از وضع و استخراج خط که ابن مقله شکر الله سعه کرد علی بن هلال بود و هیچ آفریده چه در زمان او

→

نهانی با دشمنان او یار بود چون از حبس خلاص شد و وزارت یافت و دانست ابن مقله کافر نعمتی کرده بفرمود او را گرفته بحبس بردند و یکصد هزار دینارش مصادره کردند سالها در زندان بود تا ابن فرات معزول و مقتول گشت آنگاه ابن مقله از حبس برهید و متصدی امور دیوان خلافت شد و پس از عزل علی بن عیسی که بعد از ابن فرات وزارت بدو تعلق گرفته بود ابن مقله در سال ۳۱۶ هـ بوزارت رسید و سه سال در کمال اقتدار وزیر بود تا آنکه مزاج خلیفه از وی منحرف گشت و بفرمود تا او را گرفته شکنجه کرده و مال بسیار از او گرفتند ابن مقله از بغداد بفارس رفت و چون المقتدر در سال ۳۲۵ هـ مقتول گشت و القاهر بالله برمسند خلافت نشست او را بغداد خواست و وزارت بدو داد و پس از چندی او را متهم کردند وی ناگزیر گریخته در گوشه‌یی پنهان گشت چون قاهر در سال ۳۲۲ هـ از خلافت معزول شد و الراضی بالله خلیفه گشت وزارت بابن مقله تفویض فرمود دیری نگذشت که الراضی از او رنجیده معزول و دربندش کرد و وزارت به عبدالرحمن بن عیسی بن داود بن جراح داد و عبدالرحمن بسابقه دشمنی از آزار و اذیت در حقش چیزی فرو نگذاشت و چون ابن رائق امیرالامراء بغداد شد بر تیره روزی وی بیفزود و ابن رائق از خلیفه قطع دست راست او را خواست و الراضی بفرمود دست راست او را قطع کردند و بزندان او افکندند اما او قلم بر ساعد بسته کتابت میکرد و کلام الله مجید مینگاشت .

گویند ابو عبدالله حسن بن مقله برادر ابن مقله نیز بحسن خط موصوف بود و در خط چون برادر ولادت ابو عبدالله در سال ۲۶۵ و وفاتش در سال ۳۳۸ در بغداد اتفاق افتاده است .

و چه بعد از او بدو نرسید تا زمان مستعصم^۱ که یاقوت پیدا شد کتابه نویسی و مثنی برداشتن از مخترعات ابن بوابست و او پیدا کرد .

قبلة الكتاب جمال الدین یاقوت مستعصمی غلام مستعصم عباسی که آخر خلفای متغلبین است بوده و از حبش است وی تتبع خط ابن دواب کرد و خط را بدورسانید اما در قلم تراشیدن و قط زدن تغییر روش استادان پیش داد و استدلال و استرشاد از کلام معجز نظام حضرت شاه ولایت پناه صلوات الله علیه نمود حیث قال طُل حَلَقَةُ الْقَلَمِ وَأَسْمِنُهَا وَ أَحْرَفَ الْقَطُّ وَ أَيْمَنُهَا فَإِنْ سَمِعْتَ صَلِيلًا كَصَلِيلِ الْمَشْرِقِيِّ وَالْأَقَاعِدَ نَقْطَةً : حاصل عبارت آنکه نوک قلم را دراز بتراش و فربه بگذار و قط قلم منحرف بزنی که چون قلم بر کاغذ نهی آواز کند مثل آواز شمشیر مشرقی و این مشرقی گویند شخصی بوده که شمشیر را در غایت خوبی و لطافت ساختی چنانکه هر که شمشیر او را آزمودی و بر هر چه زدی دونصف کردی و اگر حرکت میدادند بحرکت میآمد و از غایت نازکی آوازی می شنیدندی پس بهتر آنستکه قط قلم منحرف زنند و نوک قلم دراز و گوشت دار باشد چون بر صفحه کاغذ نهی در حرکت آید و صدایی از او ظاهر گردد و ابن دواب قلم را قط نمیزد و از آن سبب کتابت او نازک و لطیف نیست اما قبلة الكتاب یاقوت قلم را قط زد و از آن قاعده تغییر کرد و در خط نیز تغییرات فرمود از بهر آنکه خط تابع قلمست بدینجهت خط او را ترجیح بر خط ابن دواب مینهند بواسطه نزاکت و لطافت نه از جهت اصول و قاعده اما اصل خط همانست که ابن مقله استخراج کرده و جمعی که اقسام خط را هفت گرفته اند طومار را يك قسم دیگر از خط نام نهاده اند چنانکه شاعر گوید .

۱ - المستعصم بالله ابو احمد عبدالله بن المستنصر آخرین خلیفه از خلفای بنی عباس

میباشد که هلاکوخان در سال ۶۵۶ هجری او را بر انداخت .

بیت

طومار و محقق و رقاع و ریحان نسخ است که ثلث او بتوقیع نوشت
و یاقوت مجموع اصل خط را در این يك بیت بر سبیل اجمال
ذکر کرده .

اصول و ترکیب کراس و نسبت صعود و تشمیر نزول و ارسال
یاقوت چون قبله‌الکتاب شد هر روز بلافاصله دو جزء کتابت
قرآن می‌کرد و هر ماهی دو مصحف تمام می‌نمود و در آخر آن قید میکرد
که این مصحف چندمست و سیصد و شصت و چهارم را دیده‌اند که نوشته
بوده و هر روز هفتاد کس را سرخط می‌داد .

محقق بنزدیک هر کس که هست که ریحان خطش برد دل زدست
رقاعش پسندیده روزگار بتوقیع او سحر را ختم کار
غبارش بر اطراف سیمین حریر چو آثار خط بر رخ دلپذیر
حکایت مشهورست که در وقتی که هلاکوخان بغداد را گرفت^۱ و
لشکر مغول بشهر ریختند یاقوت بمغازه‌بی گریخت و در آنجا دوات و قلم
همراه داشت و کاغذ مشق نداشت و مالی از جنس متقال بعلبکی با خود
داشت حرفی چند دران نوشته بود که عقل را از دیدن آن حروف حیرت
دست می‌داد و آن پارچه نوشته در کتابخانه نواب غفران پناه ابو الفتح بهرام
میرزا بر دالله مضجع بود والد ماجدم میرمنشی روح الله روحه و عطر بنسیم
الغفران مضجع نقل می‌فرمود که کافی مسطح بر آنجا نوشته بود که فی الواقع
حمل بسحر و اعجاز می‌توانست نمود و بعضی دیگر نقل کرده‌اند که بی‌قلم
بانگشت سبابه بر آن رومال مشق کرده و این شهرت تمام دارد گویند که در
همان روز که یاقوت در مناره جای جسته بود یکی از یاران و شاگردان او

بی‌الا آمد و گفت که چه نشسته‌یی که لشکر مغول بغداد را قتل و غارت کرد و تمام شهر خراب شد یاقوت گفت غم نیست چرا که کافی نوشته‌ام که بتمام عالم می‌آورد چه جای يك شهر بغداد که اگر خراب شود باکی نیست یاقوت معمر بود و عمرش از صد سال تجاوز نموده و عینک می‌نهاد و کتابت می‌کرده است و فاش در ابتدای سلطنت سلطان غازان^۱ در شهورسنه ست و تسعین و ستمایه در دارالاسلام بغداد قبرش در جوار قبر احمد حنبل^۲ است و از شاگردان او شش کس سرآمد شده مرخص بوده‌اند که اسم یاقوت را در خط خود بنویسند و ایشان را استادان سته می‌گویند :

اول شیخ زاده سهروردی که مولدش بغداد بوده و عمارات آنجا را اکثر او کتابه نوشته و در مسجد جامع بغداد سورة الکهف را سراسر نوشته و استادان بنا آنرا منبت بیرون آورده‌اند اما زینتی ندارد و بدستور آجر است .

دویم ارغون کاملی^۳ وی هم از مشاهیرست در بغداد دو مدرسه عالیست هر دو کاشی کاری یکی در مرغابیه و یکی در کنار جسر کتابه‌های هر دو بخط اوست .

سیم نصرالله طبیب در بغداد کتابه بعضی از عمارات عالی بخط اوست .

چهارم مبارکشاه زرین قلم او بغایت نازک و شیرین نوشته و در کمال

۱ - غازان خان بن ارغون بن ابقای بن هلاکوخان در سال ۶۷۰ متولد شده و در ۶۹۴ سلطنت رسید بنیاد عدل و داد کرد در ترویج دین اسلام کوشید در سنه ۷۰۳ در نواحی قزوین درگذشت .
 ۲ - ابو عبدالله امام احمد بن محمد بن حنبل بن هلال ولادتش در سال ۱۴۱ - ۱۶۴ هـ و وفاتش در سنه ۲۳۳ در زندان المتوکل عباسی و نیز بقولی در ۲۴۱ .
 ۳ - ارغون بن عبدالله .

صافی و پاکیزگی سطورست گویند که چسبون سلطان اویس جلایر^۱ در نجف اشرف عمارات بنیاد کرد شبی حضرت شاه ولایت پناه سلام الله علیه را در خواب دید که به سلطان اویس امر فرمود که کتابه عمارات را به مبارکشاه زرین قلم بگو که بنویسد از اینجهت او را زرین قلم گفتند و شهرت تمام وی از خطه طیبه و محروسه فاخره قبریز است .

پنجم دوسف مشهدی وی خدمت یاقوت بسیار کرده و در آخر عمر از عراق عرب به آذربایجان رفته رحل اقامت در دارالسلطنه قبریز انداخت و بقیه عمر در آنجا بکتابت و مشق اوقات صرف نمود عبدالله صیرفی شاگردی او را نموده است .

ششم سید حمید درکنده نویسنده بضم الکاف یعنی جلی نویسنده بغایت خوشنویست مجذوب و اهل حال بوده ، هر کس از او تعلیم گرفته هم خوشنویس می شده و هم بمناصب و مراتب عالی می رسیده از آنجمله خواجه علی شاه^۲ وزیر و خواجه غیاث الدین محمد رشید^۳ هر دو شاگردی وی کرده و هر دو خوشنویس گشته باقصی مراتب و مناصب و توفیقات کلیه فایز و موفق گشته اند اما همه کس را تعلیم نمی داده .

- ۱ - سلطان اویس بن امیر شیخ حسن از پادشاهان ایلخانیهست در سال ۷۵۷ جانشین پدر شد از بغداد به آذربایجان آمده آنجا را گرفت سلطان اویس از سلاطین هنر دوست و ادب پرور بود در سنه ۷۷۶ وفات یافت .
- ۲ - خواجه تاج الدین علی شاه جیلانی تبریزی وزارت اولجایتو سلطان محمد داشت و در امر وزارت با خواجه رشید شریک بود وفاتش بسال ۷۲۳ .
- ۳ - خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید از مشاهیر وزراست وزارت سلطان ابوسعید با وی بود از وزرای فاضل و ادب دوست و کریم و منشیان بلیغ بود مصنفین کتاب بسیار بنام او تألیف کرده اند در وقتیکه امیر علی پادشاه دیار بکر بهواداری موسی خان به آذربایجان آمده با آذرباخان جنگ کرد و آذرباخان شکست خورد خواجه غیاث الدین محمد گرفتار گشت و در سال ۷۳۶ شهید گردید .

احمد رومی استاد خط و نادر زمان و اعجوبه دوران بوده و ثلث و محقق و ریحان و نسخ و رقاء و توقیع را در نزاکت و خوبی بجایبی رسانیده که معتقد بعضی آنست که صافتر و نازکتر از خواجه یاقوت می نوشته اما اعتقاد خودش آن بوده که پسر خود را می گفته جهدی کن که اگر همچو من نویسی مثل آن غلامك یعنی یاقوت بنویسی اما بعد از استادان سته شاگردان ایشان منمهم سلیمان سلمی دیشاوری و سید شرف الدین خطاط شیراز است که در زمان پادشاهی سلطان محمد اول لجایتو^۱ بوده در وقتی که سلطان محمد سلطان ابوسعید پسر خود را بدارایی ممالك خراسان میفرستاد سید را بمعلمی او تعیین فرمود شاهزاده در احترام و تعظیم و اعزاز سید که استاد وی بود مبالغه می نمود چنانچه پیاده بمنزل او می رفت و استاد را از قیام مانع آمده در پیش او بدو زانوی ادب می نشست خط سید شرف الدین کمتر در میانست .

دیگر از شاگردان احمد رومی و پیری حبی صوفی که شاگرد او و مبارکشاه زرین قلم است صوفی مذهب و صاحب مشرب بوده و با مشایخ صوفی بسر می برده اکثر عمارات نجف اشرف علی راقدها الف الف صلواة و سلام و کتابه های آن بخط اوست و در خدمت سلاطین جلایر و ایلخانی و امیر چوپان سلدوز^۲ بوده که طایفه یی از اتراك مغولند چون بعد از فوت سلطان ابوسعید ملك اشرف^۳ نبیره امیر چوپان و بعضی دیگر از آن دودمان چند

- ۱ - اولجایتو سلطان محمد بن ارغون خان پس از برادر غازان خان در سال ۷۵۳ در تبریز بتخت سلطنت نشست در تقویت اسلام کوشید در سنه ۷۱۶ وفات یافت.
- ۲ - از امرای بزرگ و در عهد سلطان ابوسعید دوازده سال مداور سلطنت با او بود در سال ۷۲۸ در هرات ملك غیاث الدین کرت بفرمان سلطان ابوسعید ویرا بکشت.
- ۳ - ملك اشرف بن تیمورتاش بن امیر چوپان بعد از برادر شیخ حسن کسوجك بر ممالك آذربایجان و عراق عجم واران حکومت می کرد مردی ظالم و ستمگار بود دجانی بیگ خان حاکم دشت قبیاق او را در سال ۷۵۹ برانداخت .

روزی سلطنت راندند و ایشان را چوپانیان می گویند .

عبدالله صیرفی ولد خواجه محمود صراف تبریزی است یاقوت عصر خود بوده شاگردی سید حیدر^۱ نیز نموده ، در کتابه نویسی استاد و از کاشی تراشی نیز وقوف تمام داشت عمارات دارالسلطنه تبریز خصوصاً عمارت استاد و شاگرد و کتابه های بیرون و درون و کمرهای گنبدها و سردرها تمامی بخط اوست و در نوشتن آنها سحرکار فرموده و اعجاز نموده آن عمارت را امیرسلدوزچوپانی ساخته عبدالله معاصر سلطان محمدپادشاه اولجایتو و سلاطین چوپانیان بوده و در مدرسه دمشقیه دارالسلطنه تبریز کتابه طاقی بخط اوست و در راه جلیانکوه تبریز مسجدی قریب ببقعه سلیمانیه این بیت از بیرون پنجره در کاشی کاری خط اوست و بی تکلف خط بآن خوبی مشاهده نشده .

هَذَا الْمَنْزِلُ وَالْآثَارُ وَالْأُطْلُ مُخْبِرَاتُ بَنَانِ الْقَوْمِ قَدَرُ حَلَا

و میرزا سلطان ابراهیم بن میرزا شاهرخ که از خوشنویسان مقرر ثلث است به تبریز فرستاد این آیه مبارکه که بخط او بر سنگی نوشته شده بود سنگ تراشان کنده بشیر از برده در در دکان عمارتی که وی در میان صحن مسجد جامع بزرگ شیراز که در زمان سامانیان احداث یافته و میرزا آن عمارت را در شهر سده عشرين و ثمانمائه ساخته نصب نموده و آن آیه اینست .

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ^۲ .

دیگر حاجی محمد بند دوز تبریزی که شاگرد صیرفیست و استاد

۱ - خواجه صیرفی شاگرد سید حیدر ، سید حیدر شاگرد خواجه یعقوب و او

شاگرد پیر یحیی صوفی و او شاگرد خواجه مبارکشاه زرین قلم و او شاگرد یاقوتست

وفات خواجه صیرفی بسال ۷۴۲ و قبرش در چرنداب تبریزست . ۲ - سورة القمر

معین‌الدین و مولانا شیخ محمد جندگیر خطاط در شهر سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه بخدمت امیر قیّمور رسیده کتابتی که امیر قیّمور بملک مصر فرستاد مقرر فرمود که مولانا بآب طلا نوشته این کتابت بعرض سه گز و بطول هفتاد ذرع بوده که ایلچی مصر برده نیز حاجی محمد فرزند صیرفی است و ازو مرخص بوده در اسم استاد نوشتن، کتابه عمارات چهار مناره دار السلطنه قبریز بخط معین‌الدین است و وی استاد مولانا شمس‌الدین مشرقی قطابی بوده و بعد از آن پسران او عبدالحق و عبدالحریم و مولانا جعفر قبریزی که از شاگردان مولانا شمس‌الدین اند تمامی حکام خطه خط بوده‌اند.

دیگر از خوشنویسان مشهور عمر اقطع است که دست راست نداشته و بدست چپ خط بر صحایف بنوعی می‌نگاشت که دیده‌الوالابصار در آن خیره و عقل اولوالالباب از مشاهده آن طیره می‌گشت جهت سلطان صاحبقران امیر قیّمور غورکان^۱ مصحفی بخط غبارنوشت که در کوچکی و حجم بمثابه بی بود که در زیر نگین انگشتی می‌توانست گذشت و بهدیه نزد سلطان صاحبقران برسد وی بواسطه آنکه کلام حضرت ملک علام را در نهایت حقارت و کوچکی نوشته بود خوش نیامد و اقبالی نکرد و تفقدی باو ننمود و عمر اقطع ازین مهم منفعل شده مصحفی دیگر در غایت بزرگی چنانچه هر سطری از آن یکذرع بلکه بیشتر بود نوشت بعد از اتمام و تذهیب و زینت و جلد آنرا برگردونی بسته بجانب دولتخانه صاحبقران روان شد چون این خبر بمسامع سلطان صاحبقران رسید با جمعی از علما و صلحا و اکابر و امرا و اعیان دولت پیاده باستقبال شتافته اکرام و احترام بیشتر بمولانا

۱- ولادت در شب شنبه بیست و پنجم شعبان ۷۳۶ در کش از بلاد ماوراءالنهر

فرمود و احسان بی پایان باو نمود و يك ورق از ان مصحف نزد استادى مولانا مالك ديلىمى بود.

ديگر از جمله خوشنويسان قديم مولانا معروف خطاط بغدادىست كه سرآمد جهان و نادره دوران بود. غير از حيثيت خط در اقسام هنرها و اصناف كارها ماهر بوده و اهليت و استعداد تمام داشته و شعر را نيكو مى- گفته و از سلطان احمد جلایر در بغداد روگردان شده به اصفهان پيش ميرزا اسکندر بن ميرزا عمر شيخ بن امير قيمور گور كاضى آمد و در كتابخانه او از اهل تعين و اعتبار گشت گویند يك روز هزار و پانصد و بيت مقرر کرده بود كتابت نمايد دو روز هيچ ننوشت و از حكم ميرزا تخلف نمود سبب تغافل ازو استفسار کردند گفت مى خواهم كه يكروز كتابت سه روزه كنم ميرزا اسکندر فرمود كه سايبانها و چتر و اوطاق برافراختند و يکى قلم مى تراشيد و مولانا مى نوشت نماز ديگر چهار هزار و پانصد بيت در كمال لطافت و نزاکت تمام نمود ميرزا اسکندر انعام فراوان بوى التفات فرمود ميرزا شاهرخ در وقت فتح ممالك عراق مولانا را بدار السلطنة هرات آورده رقم اختصاص بروكشيد و او را كاتب خویش ساخته در كتابخانه جایش داد و كتابت باو فرمود، مولانا مرد خوش محاوره شیرین کلام بوده نمد عسلى پوشيده و طاقيه بلند هم از ان جنس بر سر نهادى و الف نمدى برگرد آن بيچيدى جوانان مستعد دار السلطنة هرات مثل مولانا روح الاثمه خوارزمى وغيره با مولانا معروف مصاحب بودندى بعضى بواسطه مشق خط و جمعى بمصاحبت و مولانا بسيار خوش منش و خويشتن دار بوده و ميرزا بايسنغر

۱- ميرزا اسکندر از جانب شاهرخ فرمانروای اصفهان بود با وی مخالفت کرده سکه بنام خویش زد شاهرخ باوى جنگ کرد اسکندر شکست خورد و اسير گشت اورا بپادشاهى ميرزا رستم سپرد در سال ۸۱۷ برادر او را کور کرد و سپس بقتل رسيد.

میرزا بن شاهرخ خمسۀ نظامی بمولانا فرمود که کتابت نماید و کاغذ بجهت مولافا معروفی فرستاد مولانا مدت یکسال ونیم آن کاغذ را نگاهداشت آنگاه آن کاغذ را نانوشته بخدمت میرزا فرستاد و میرزا بغایت ازو رنجیده از اتفاقات ایام وسوانح روزگار در همان اوان مولانا را بمصاحبت احمد لڑکه در مسجد جامع دارالسلطنۀ هرات میرزا شاهرخ را کارد زده بود متهم ساختند^۱ و او را گرفتند و اکثر جوانان مستعد که پیش مولانا متردد بودند کناره نمودند ارباب طمع از آن جماعت زرها گرفتند و مولافا معروف را چند نوبت بیای دار آورده عاقبت در چاه حصار قلعه اختیارالدین هرات^۲ او را حبس کردند^۳.

مولانا معروف سرآمد مستعدان جهان و نادرۀ دوران بود و غیر از خط انواع فنون و اصناف کمالات داشت و در جواب قصیدۀ خواجه جمال الدین ساوجی قصیده‌یی گفتہ.

ز ترك چشم تو هر غمزه‌یی که آمد راست

درون سینه نشست آنچنان که دل میخواست

مولافا عبداللہ طباح وی از دارالسلطنۀ هرات بود در آنجا ترقی کرده کار او بالا گرفت و مشهور آفاق شد و خطوط را خوش نوشت و در افشان و وصالی قدرت داشته و اکثر عمارات دارالسلطنۀ هرات خصوصاً گازر گاه خط اوست و عمارت موسومہ بآغاچہ کہ منسوب بآغاچہ زوجۀ سلطان حسین میرزا بایقراست در مشهد مقدس معلی مزکی اکثر کتابہای آن بخط اوست.

۱- این سانحه در سال ۸۳۰ ه. اتفاق افتاد. احمد لڑ از مریدهای فصل الله استرآبادی نقطوی بود. ۲- قلعه اختیارالدین در هرات از قلاع مشهورست از بناهای ملك اختيارالدین توك می باشد امیر تیمور گورکان چون در سال ۷۸۲ هرات را فتح کرد آنجا را ویران ساخت در سال ۸۱۸ بامر شاهرخ دگر باره عمارت شد. ۳- معروف پس از اندك زمانی در حبس وفات یافته است.

مولانا ذمعت الله جواب شاگرد عبدالرحیم خلوتی بوده وی بسیار نیکو می نوشته کتابه عمارات بقعه رفیعہ مظفریہ دارالسلطنه تبریز که از مستحذات جہانشاه پادشاه است^۱ تمامی بخط اوست.

مولانا شمس الدین شاگرد ذمعت الله جواب او نیز خوش می نوشته این جماعت از شجره خطوط سته اند که مذکور گشت.

مولانا پیر محمد از دارالملک شیرازست بغایت خوش می نوشته و گوی رجحان از خوشنویسان آنجا ربوده و در آن اوان کسی مثل وی ننوشته اکثر کتابه های مزارات و عمارات شیراز بخط اوست.

امیر مجدالدین اجیر اهییم از خوشنویسان مقرر بوده و بظہیری منسوبست وی نیز از شیرازست.

مولانا محمود سیاوش و مولانا پیر محمد ثاخی نیز هردو از دارالملک شیرازند و معاصر یکدیگر یوده اند اکثر کتابه های مساجد و مدارس تبریز بخط ایشانست درشہور سنه عشرین و تسعمائہ بوده اند.

مولانا شمس الدین محمد ظہیر و مولانا روزبهان و میر عبدالقادر حسینی و حافظ عبداللہ از خوشنویسان مقرر شیرازند اکثر کتابه های آنجا بخط ایشانست و آثار ایشان بسیارست و اکثر خوشنویسان که در فارس و خراسان و کرمان و عراق نام بر آورده اند ریزه خواران خوان ایشانند.

مولانا شمس الدین بایسنغری از نوادر خوشنویسان بوده و خطوط سته را بسیار خوب می نوشته قلم بر قلم و قدم بر قدم یا هوت گذاشته بسی نازک و با سلوب و شیرین می نوشته خصوصاً چہرہ گشای خط نستعلیق کہ عروس خطهاست کسی بہتر ازو مشاطگی نکرده فقیر خط او را با خطوط استادان سبہ موازنہ کردم و بمیزان نظر سنجدیم خط وی کم از هیچکدام نیست او

۱- جهانشاہ بن قرا یوسف بن قرا محمد در ۸۳۹ بحکم شاہرخ فرمانروای آذربایجان شد جهانشاہ بر اکثر بلاد عراق مسلط گشت سی و دو سال در کمال قدرت سلطنت کرد در ۸۷۲ با حسن بیک آق قویونلو جنگ کرد و کشته شد.

استاد بایسنغر بوده مشهورست که میرزا بایسنغر دیوان قاضی شمس الدین طبسی^۱ را بمولانا فرموده بود که کتابت نماید و همیشه می گفت که این نوع شعر و این قسم خط که درباره این دو شمس کرامت شده از فیوضات الهیست کتابه‌های مسجد جامع مشهد مقدس معلی بیشتر بخط مولانا شمس است.

نواب میرزا بایسنغر ولد میرزا شاهرخ او نیز بغایت خوش نوشته استاد عصر بوده و تعلیم خط از مولانا شمس گرفته و مولانا شمس در خدمت میرزا می بوده و بایسنگری بدان مناسبت در اسم می نوشته کتابه‌های پیش طاق عمارت مسجد جامع مشهد مقدس که والدۀ ماجدۀ او گوهر شاد بیگم^۲ ساخته بخط اوست و اسم خود نوشته که کتبه بایسنغر بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان و کتابۀ بعضی عمارات سبزوار نیز بخط اوست^۳.

نواب میرزا سلطان ابراهیم برادر میرزا بایسنغر او نیز بسیار خوب می نوشته شاگرد مولانا محمد شیرازیست میرزا بغایت مستعد و فاضل و هنرمند بوده و ارباب فضل و استعداد را دوست می داشته و با ایشان محشور

۱ - از شعرای مشهورست مداح صدرالدوله نظام‌الملک بود و در سال ۶۲۴

وفات یافته است. ۲ - گوهر شاد بیگم زوجۀ شاهرخ بن امیر تیمور گورکان یکی از زنان نیکوکار و نامدار بود و از آثار و ابنیۀ خیریۀ او مسجد جامع و خانقاه شهر هرات و مسجد جامع مشهد مقدس می باشد و بر این بقاع مستغلات و املاک زیاد وقف کرده است و این ابنیه از شاهکارهای فن معماری و هنری ایران در سده نهم می باشد که علاوه بر استحکام باکشی‌های زیبا و معرق تزئین شده و کتیبه‌های آنها بخط بسیار زیبای فرزندش بایسنغر میرزا نوشته شده و معمار آنها استاد قوام الدین شیرازی بوده گوهر شاد پس از مرگ شاهرخ در ۸۵۵ سال چند بزیست در نهم رمضان بسال ۸۶۱ در عهد سلطنت ابوسعید گورکان هنگام غائله قیام میرزا ابوالقاسم بابر بدسیسۀ جمعی از امرای ابوسعید بدستور آن پادشاه در هرات بقتل رسید و نزدیک قبر بایسنغر در مسجد گوهر شاد بیگم هرات بخاک سپرده شد. ۳ - فضائل این شاهزاده بسیار بوده بسال

۷۹۹ متولد و در ۸۳۷ از این جهان درگذشته است.

بوده . از جمله اعلیٰ المورخین مولانا دورالدین لطف الله المشتبه بحافظ
 ابرو الهروی^۱ تاریخ موسوم بزيادة التواريخ البایستغری که با اسم میرزا بایسنغر
 نوشته بعد از رحلت میرزا بایسنغر به شیراز رفته و در خدمت میرزا سلطان
 ابراهیم میرزا می بوده و عمدة الفضلا مولانا شرف الدین علی یزدی^۲ نیز در
 خدمت میرزا در شیراز می بوده و تاریخ ظفر نامه را با عانت و رعایت نواب
 میرزایی و پرتوالتفات و همراهی جمعی کثیر از فضلا و ارباب استعداد که در
 آن اوان در آن مکان بواسطه نوشتن تاریخ مجتمع بودند نوشته میرزا بانواع
 حیثیات و کمالات آراسته بوده کتابة های مدرسی که در شیراز در آن ایام خود
 احداث نموده مثل دارالصفاء و دارالایتام بخط او بوده و در عمارت بقعه
 ظهیری^۳ نیز بخط میرزا است و در صفة مقبره شیخ العاشقین شیخ سعدی شیرازی
 غفرله این غزل بخط آن بی بدل بر ازاره آن بکاشی تراشی مسطورست.

غزل

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
 عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
 نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل
 آنچه در سر سویدای بنی آدم ازوست
 شادی و غم بر عارف چه تفاوت دارد
 ساقیا باده بده شادی آن کاین غم ازوست
 پادشاهی و گدایی بر ما یکسانست
 که بدین در همه را پشت اطاعت خم ازوست

۱ - بسال ۸۳۴ در زنجان وفات یافته است. ۲ - شرف الدین علی یزدی

از شعرا و فضیای و مورخین مشهور عهد شاهرخ بوده در سال ۸۵۳ وفات یافته است.

۳ - ظهیری به نیز نوشته شده است .

سعدیا گر بکند سیل فنا خانهٔ عمر

دل قوی دار که بنیاد بقا محکم ازوست

و در شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه نوشته و مصحفی به قطع دو
ذرع در طول و یک ذرع و نیم در عرض نوشته و وقف بر مزار بابا عمادالدین
لطف الله نمود .

حکایت کنند که خوش طبعی سمرقندی از شیراز در سمرقند بخدمت
میرزا شاهرخ رسید وی از احوال میرزا سلطان ابراهیم استفسار نمود آن
شخص از کمالات میرزا خصوصاً مباحثات علمی و مشق خط نقل بسیار نمود
و آخر سخن را بدان منتهی ساخت که میرزا برادر و دیوار شیراز
کنته سلطان ابراهیم نوشته که تجنیس کتبه است میرزا شاهرخ را بسیار
خوش آمد و حقیقت بمیرزا سلطان ابراهیم^۱ نوشت، پادشاهان جغتای را
اینقدر وسعت مشرب و فهم و حالت بوده است .

میرزا اسلطانعلی بن میرزا اسلطان خلیل بن پادشاه جلیل حسن پادشاه در
چینی که دارایی مملکت فارس بمیرزا اسلطان خلیل مفوض شد بمیرزا اسلطان خلیل
را در آنجا پسری شد و آنرا اسلطانعلی نام کرد چون به نه سالگی رسید از خوش-
نویسان آن مملکت گشت چنانچه این بیت که از نتایج طبع اوست شاهد بر آنست.
یکی از عنایات حق است این که نه ساله ام می نویسم چنین
و این ابیات در عمارت تخت جمشید که در مرودشت شیراز واقعست
و بر سنگ نقش شده بخط او مشاهده شد مناسب احوال نوشته .

صحبت گیتی که تمنّا کند با که وفا کرد که با ما کند
ملک سلیمان مطلب کان هو است ملک همانست سلیمان کجاست

۱ - سلطان ابراهیم میرزا در سال ۷۹۶ متولد و در سنه ۸۳۸ در شیراز از این
جهان در گذشته و در مدرسه دارالصفاء مدفون شده است .

این مَکَهر و گنج که نتوان شمرد سام چه برداشت سلیمان چه برد
 خاک شد آنکس که در این خاک زیست خاک چه داند که در بن خاک چیست
 هر ورقی چهرهٔ آزادیست هر قدمی فرق ملک زاده بیست
 عمر بخشودی دلها گذار تا ز تو خشنود شود کردگار
 هر که بنیکی عمل آغاز کرد نیکی او روی بدو باز کرد
 و کان ذالک فی تاریخ احدی و ثمانین و ثمانمائه .

مولانا عبدالحی سبزواری او شاگرد مولانا عبدالله طباطبائی است مردم
 خراسان او را استاد میدانند کتابهٔ گنبد مبارک حضرت امام همام ثامن صلوات الله
 علیه از بیرون بخط اوست .

مولانا حافظ محمد از خوشنویسان مقرر دارالمؤمنین قم بوده
 معاصر سلاطین آق قویونلوست در خط ثلث سرآمد زمان بوده و عدیل
 خود نداشته است .

حافظ قنبر شرفی مملوک غفران پناه قاضی شرف الدین عبدالمجید قمی
 جد امی والد ماجد راقم بوده شرفی بمناسبت اسم قاضی در خط می نوشته و
 اصل او نیز بطریق یاقوت مستعصمی از حبش بوده وی خط ثلث را خوش
 می نوشته و کتابهٔ درگاه مسجد جامع دارالمؤمنین قم و محراب مسجد و
 درگاه و مزار کثیر الانوار سلطان سید ابوالاحمد در درب ری به خط اوست
 و آخر رجوع بخط نسخ تعلیق کرده و بروش مولانا سلطانعلی می نوشت
 در آن فن نیز سرآمد شد باقی حالات او در تذکرة الشعراء ایراد یافته .

مولانا نظام الدین ولد مولانا شمس الدین از دارالارشاد اردبیل بوده
 و خطوط سته را نیکو نوشته و نسخ تعلیق را نیز صاف و پاکیزه می نوشته
 از خوشنویسان مقرر آذربایجانست و در دارالارشاد اردبیل بکتابت اشتغال

داشته و از زمان سلاطین ترکمان تا سنهٔ عشرين و تسعمائه در قيد حيات بوده است .

مولانا حيدر قمي شاگرد حافظ قنبر شريفست خطوط سته را خوش مي نوشته و خط كوفي را هم نيكو مي نوشته و در قم اديب بوده و اولاد اكابر در پيش او چيزي مي خواندند و بميمنت شهرت تمام داشته هر پسري كه نزد او چيزي خواند بمرتبه يي فايز شد، كتابه هاي بيرون و درون گنبد حضرت معصومه سلام الله عليها به خط اوست و در زاويهٔ حسينيّه نيز در صفة عمارت كتابه هاي ثلث و كوفي بخط اوست مولانا حيدر خوش آواز بوده و حافظ تمام كلام ملك علام بوده است .

مولانا سيد ولي از سادات هم بوده ثلث را بغايت خوش مي نوشته از خوشنويسان مقرر عراقست كتابهٔ صفة و درگاه حضرت معصومه عليها الصلوة والتحيه و درگاه زاويهٔ حسينيّه واقعه در درب كنعان كه از منشات جد مادري را قمست بخط اوست .

مولانا شهره امير و الدا ستادي مولانا مالك ديلمست كاتب و خوشنويس مقرر بوده و نسخ را خوش مي نوشته در او ايل مولانا مالك پيش پدر مشق ثلث و نسخ مي کرده و در آن فن ياقوت عصر بوده و تعليم از پدر داشته است .

مولانا نظام بخارايجي خطوط سته را بتمامي خوش مي نوشته و در كتابخانهٔ نواب غفران پناه ابو الفتح بهرام ميرزا بوده و از جمله مخترعات اوست كه بانگشت خط ثلث را چنان با سلوب و نزاکت تمام مي نوشته كه قلم از تعريف آن عاجزست و كمالات او از حد تقرير و حيز تسطير متجاوزست و از جمله اين قطعهٔ كنايه آميز از طبع وقاد نواب ميرزايجي در باب ثلث نويسي او بانگشت مشهور مي باشد .

شناسای رقوم هفت خط مولی نظام الدین

که مانند خطش در عرصه افاق کم باشد

نویسد از سر انگشت خط ثلث را یا رب

که دیدست این چنین کاتب که انگشتش قلم باشد

مولانا محمد حسین ولد مولانا یحیی مشهور بباغ دشتی از متأخرین

خوشنویسان دارالسلطنه هرات است ثلث و رقاع و نسخ را بغایت خوش می نوشته کاتب مسلم بوده است .

مولانا حسین فخار شیرازی باتا بکان منسوبست و از خوشنویسان

دارالملک شیراز بوده او نیز کاتب مقررست .

میرمنشی حسین قمی والد مصنف والد ماجد راقمست اسم شریف

ایشان شرف الدین حسین از جانب نواب کامیاب مالک رقاب جنت مکان علین

آشیان شاه طهماسب مخاطب به میرمنشی شدند و باین اسم مشهور در افاق

گشتند اول مرتبه در دارالسلطنه هرات منشی نواب غفران پناه سام میرزا^۱ گشتند

بعد از آن در زمان وکالت احمد بیگ نور کمال^۲ انشاء ممالک از دیوان اعلی

بدیشان مفوض شد سه سال بآن خدمت اقدام داشتند و مدت پانزده سال وزیر

و منشی جمله المناصب سرکار مغفرت پناه قاضی جهان^۳ وکیل بودند و بعد

از آن ممیز کل اعراب و اعراب و اخراج ممالک محروسه گشتند و پس از

۱ - سام میرزا فرزند شاه اسمعیل و باشاهزاده القاس میرزا از يك مادر بوده اند

سام میرزا شعر را خوش می سرود و در تربیت فضلا و شعرا سعی موفور داشت تحفه سامی از او بسیار مشهورست وی در سال ۹۲۳ متولد شد. و در سال ۹۶۹ بسزندان افتاده و در سال ۹۷۵ در قلعه قهقهه از این جهان درگذشته است. ۲ - از بزرگان

نور کمالیه اصفهان بوده در عهد شاه طهماسب بوزارت دیوان اعلی رسید . شش سال بالاستقلال وزارت داشت و بعد از او قاضی جهان وزیر گشت . ۳ - قاضی جهان

سیفی حسنی جامع فضائل و کمالات بود از وزراء مشهور شاه طهماسب می باشد در سال ۹۶۰ از این جهان درگذشت .

آن وزیر کارخانهٔ خاصه شریفه در ولایت سوره کل و چخور سعد^۱ بودند که نواب اسمعیل میرزا^۲ و شاهقلی سلطان استاجلو^۳ حکومت آنجا داشتند و بعد از گذشت آن هفت سال تمام بوزارت نواب شاهزاده عالم آرا سلطان ابراهیم میرزا در مشهد مقدس معلى اقدام داشتند و بعد از آن سه سال دیگر بجای آقا کمال الدین وزیر خراسان وزارت مشهد منور مقدس معلى و ولایات داشتند و از آنجا که بدرگاه عالم پناه آمدند تا زمان حیات آن خسرو فرخنده صفات شب و روز در مجلس بهشت آیین و محفل فلک تزیین بمجلس نویسی و کتابت متفرقه اقدام داشتند آنحضرت روح الله روحه در خط ثلث شاگرد مولافاحیدر مذکور بودند و ثلث و نسخ را بدرجۀ اعلی رسانیدند و در آخر بواسطهٔ انشاء رجوع بتعلیق فرمودند و در آن فن نیز تتبع مولافا درویش می نمودند و شکسته نسخ تعلیق بمزه و بمشابهی می نوشتند که ارباب خط آنرا قطعه می نمودند و در انشاء فارسی و ترکی عدیل خود نداشتند و بغایت صاحب سلیقه و ماهر بودند و در کسب علوم بعد از اتمام مقدمات صرف و نحو و منطق که در بلدۀ طیبه کاشان پیش مولافا سلطان محمد صدقی استرآبادی^۴ مباحثه نموده بودند در اردوی معلا شاگردی استاد البشر عقل

- ۱- از مضافات آذربایجان و دارالاماره ایروان بوده است برخی نوشته اند همان یروانست
- ۲- شاه اسمعیل ثانی پس از مرگ شاه طهماسب در سال ۹۸۴ پادشاه شد و در ۹۸۵ وفات یافت.
- ۳- شاهقلی سلطان یکان استاجلو از سرداران مشهور عهد شاه طهماسب بود در زمان حکومت محمد میرزا وی همراه او بخراسان رفت و این سردار نامدار همواره مورد توجه شاه بود و او آخر عهد شاه طهماسب لله شاه عباس و امیرالامراء هرات گشت و در عهد شاه اسمعیل ثانی بجرم حمایت حیدر میرزا در ۹۸۴ بقتل رسید و پسرش مرشد قلیخان جانشین وی گشت.
- ۴- مولافا صدقی از مشاهیر علما و شعرای عهد خویش بود شرح مطالع ازوست در سال ۹۵۲ از اینجهان درگذشت.

حدادی عشر میر غیاث الدین منصور شیرازی^۱ کرده بودند و اکثر کتب هیأت و ریاضی را نزد آنحضرت مباحثه نمودند بعضی از مصنفات نواب میرزا با کتب معانی بیان مولای ققی شیرازی که سرآمد شاگردان میر بود گذاردند و شرح تجوید و حواشی را با مرحومی خواجه جمال الدین محمود شیرازی گذرانیده بودند و در سلیقه شعری و بلاغت طبع و رای بدیهه مرتبه عالی داشتند اما بآن اقبال نمی فرمودند اگر تمامی کمالات و حیثیات ایشانرا بادیگر صنایع و هنرها مثل نقاری و زرگری و نقاشی و جام بری ذکر نمایم مردم حمل بر نسبت بندگی و علاقه فرزندى خواهند نمود لهذا بدین اکتفا نمودم و فضایل علمی ایشان بواسطه شغل دنیوی و خدمت و ملازمت پادشاه صفوی مخفی مانده بود و از بدایت عمر و حیات تا نهایت اوقات با برکات آن حمیده صفات بیک قاعده و تیره گذران بود و جوانی و پیری یکسان در پیش ایشان از کثرت مجاهدات با نفس و ریاضات و طاعات و عبادات و اجتناب از محرّمات و مکروهات و سلامت نفس از اوان جوانی تا انتهای عمر و زندگانی و ایام اشتغال و تقربات پادشاهی و تردد مجلس شاهنشاهی تا اوقات عزلت و انزوا و گوشه نشینی بیک روش بود چنانچه مرحومی مولای معین الدین استرآبادی^۲ غفرالله له در قصیده مدح ایشان گفته .

بیت

سلیم النفس قمی میر منشی خلاف بابویه در باب مانیت

- ۱ - امیر غیاث الدین منصور بن صدرالدین محمد حسنی حسینی دشتکی شیرازی از علمای بزرگ بوده در عهد شاه اسمعیل بصدارت رسید تا لیفات زیاد دارد سال ۹۴۸ و وفات یافته است.
- ۲ - معین الدین سلطان حسین از افاضل مشهور عهد خویش بوده معین تخلص می فرموده در بدله گوئی و هزل سرائی گوی از اقوان ربوده اشعارش شیرین و بامزه است در خدمت سلطان ابراهیم میرزایی جاهی معزز و محترم می زیسته است.

القصه صاحب نفس قدسی و اخلاق ملکی بودند اکثر روزهای دراز در تابستان بوضوی صباح نماز عشا میگزاردند و بیشتر ایام متبرکات و روز پنجشنبه روزه می داشتند و هرگز بی وضو نبودند و متصل بتلاوت کلام الله مشغول بودند و در سرعت کتابت ید طولائی داشتند و در علم سیاق ایشان را مهارت تمام بود و در آن عمل و فن دستور محاسبان زمان بودند و شکسته و نسخ تعلیق آمیز و تعلیق را کس بخوبی ایشان ننوشت و در آن باب مخترع بودند و طرز نوشتن و روش خط از اول تا آخر بیک قاعده بود و در مدت العمر تغییری بواسطه پیری در خط ایشان نشد سن شریف آنحضرت هفتاد و شش سال، در آستانه امامزاده واجب التعظیم والتکریم عبدالعظیم علیه التحية والتسلیم در شب جمعه هفتم شهر ذیقعدة الحرام عام تسعین و تسعمائه از دار فنا بهجنت سرای بقا ارتحال فرمود استادی مولانا عبیدی جنابدی^۱ در تاریخ فوت آنحضرت گفته :

سپهر شرف میر منشی که بود فلك را سر قدر بر پای او
چو از گلشن دهر دلگیر شد ریاض جنان گشت مأوای او
چو تاریخ جستم ز پیر خرد بگفتا « بهشت برین جای او »
در درون آستانه مقدسه مذکوره مدفون شد علیه الرحمة و مغفرة
واسعه .

میر نعمت الله پسرزاده میر عبدالوهاب تبریزی مشهورست که از اکابر سادات و نقبا و فضلا بوده، در زمان سلاطین آق قوینلو بسیار مطاع گردیده و میر نعمت الله بساخلاق حمیده و اوصاف پسندیده معروف و مشهور و بسلامت نفس موصوفست خطوط ثلث و نسخ را خوب می نویسد اما شکسته

۱- عبیدی گونآبادی از شعرای زمان شاه طهماسب صفویست و مداح سلطان ابراهیم میرزا جاهی بوده است مثنوی گوهر شهوار ازوست .

تعلیق امیر نیز بسیار با مزه است و مطلقاً در پیری تغییری در خط ایشان نشد بعد از واقعه دارالسلطنه تبریز که بدست رومیان افتاد شیخ الاسلام بسلده کاشان گشتند بعد از آن چهار سال قاضی القضاة دارالسلطنه اصفهان شدند. مولانا علی بیگ از دارالسلطنه تبریز بود و از خوشنویسان مشهورست خطوط را بغایت نازک و شیرین و صاف می نوشت اکثر کتابه های مساجد و عمارات مجدد دارالسلطنه تبریز بخط اوست .

مولانا شیخ کمال سبزواری شاگرد مولانا عبدالحی است خطوط سته را خوش می نوشت و همیشه بکتابت کلام ملک علام و ادعیه دوازده امام اشتغال تمام داشت و فقیر در شهور سته خمس و ستین و تسعمائه در مشهد مقدس رضیه رضویه علی شرفها الصلوة والسلام والتحية ادراك ملاقات او نمودم پیر نورانی بود کتابه های درون روضه مقدسه بخط اوست .

مولانا علی بیگ تبریزی^۱ از خوشنویسان تبریزست راقم درشهور سته ثمان و ثمانین و تسعمائه در دارالسلطنه تبریز بادراك ملاقات او فایز شدم بغایت آدمی صفت و خوش صحبت بود خطوط او بر اکثر عمارات مساجد مجدد دارالسلطنه مذکورست .

مولانا مقصود خواهر زاده میر مقتول بند^۲ تبریزی بوده و بغایت خوش می نوشته کتابه عمارت مسجد میر مقتول بند در حوالی چرنداب^۳ تبریز بخط اوست وی به هند رفت .

میر نظام الشرف از اعظم سادات موسوی و از اجلاء اکابر دارالسعادة

۱-ظاهراً همان علی بیگ می باشد که پیش از مولانا شیخ کمال نوشته شده است.

۲- میر مقتول بند نامش میرحسن بوده و شعر نیز می سروده است و فاتش در سال

۹۹۲ اتفاق افتاده و مزارش در چرنداب تبریز بوده. ۳- چرنداب از محلات

تبریزست و قبرستان آنجا مشهورست .

ابرقوه بود جمع بین الخطوط نموده بود هم خط‌نسخ و ثلث و هم تعلیق را با مزه می‌نوشت فضیلت و مولویت داشت شیخ الاسلام و قاضی القضاة ابرقوه و چهار دانگه فارس و جوانات بود وی متخلق باخلاق جلی و به - کمالات معنوی آراسته سلیقه انشا هم داشت و در عبارت آرای و عربی دانی نظیر نداشت فوتش در حوالی گنجه در معسکر همایون اثر فی‌شهور سنه خمس و تسعین و تسعمایه .

قاضی محمد باقر از آدمی زادگان و قضاة خطه طیبه اردوباد^۱ بود و قضای آن ولایت بدو متعلق بود طالب علمی کسوده و کمالات بسیار داشت شعر را نیز نیکو می‌گفت و در آن فن استاد عصر خود بود و در خط سرآمد بود خطوط سبعة را خوش می‌نوشت .

مؤنگا میرزا علی جامع کمالات و حاوی حیثیات بسیارست در عنفوان جوانی در اندک زمانی نمایان شد و از علوم متداوله مستغنی گردید و شروع در علم فقه و حدیث نمود و در علم لغت و پیروی لغات و عربیت بلندمرتبه گردید کم کسی مثل وی تتبع آنها نموده باشد منشی بی مثل و مانندست و در علم تجوید و قرائت همچو او کسی ماهر نه و بر خواندن و نوشتن فقرات و عبارات عربی و خطبه‌های نیکو دیگر مثل او قادر نه و در علم قرائت استاد فن و خطابت بلبل خوش الحان انجمنست خطوط ثمانیه جمع ساخته هریک را بهتر از دیگری می‌نویسد ، در کتابت ید طولی و در انشا و عبارت مرتبه اعلی دارد و فصاحت و بلاغتش درجه قصوی یافته اکثر کتب و احادیث و فقه و ادعیه را بخط نوشته و مباحثه و تصحیح و تحشیه نموده و هیچکس آن کار نکرده و آثار کمالات ایشان بسیارست و شاهد عدل بران حمجج و صکوک و قبالات و امثله علیه عالیه دیوان الصدارة السامیه الانجوتیه

۱ - اردوباد از شهرهای آذربایجان و برکنار رود ارس واقع شده است .

المطاعیه است که بقلم خجسته رقم او در ایران منتشر گشته وی از بلده طیبیه سلطانیه است و قضای آنجا با طارمین^۱ باو متعلق است .

مولانا علاء بیگ تبریزی^۲ از خوشنویسان مقرر دارالسلطنه تبریز بود شاگرد مولانا علی بیگ است کمالات بسیار داشته او به هند رفت. مولانا علیرضا تبریزی شاگرد مولانا علاء بیگ تبریز است صاحب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده است بعد از فترت رومیه شومیه^۳ و خرابی دارالسلطنه تبریز بدارالسلطنه قزوین آمده در آن بلده توطن اختیار نموده و در مسجد جامع آنجا رحل اقامت انداخته بکتابت اشتغال نمودند کتابه های مسجد جامع آنجا بخط اوست و چند مصحف در آنجا تمام نمودند و باقی حالات وی در پهلوی خوشنویسان نسخ تعلیق سمت تحریر خواهد یافت .

حسن بیگ ولد مرحومی حسن بیگ سالم است وی از تبریز است و شاگردی مرحومی مولانا علاء بیگ تبریزی نموده آثار نجابت و آدمی - زادگی و نامرادی و از خود گذشته گی ازو ظاهر و مترشح است او نیز بعد از تلامذ دارالسلطنه تبریز بعراق آمده گاهی در اصفهان و اکنون در دارالسلطنه قزوین بمشق و کتابت اشتغال دارد و در مسجد جامع قزوین بکتابت اقدام می نماید خطش کم از استادان سته نیست مصاحف بخط او را اهل تجارت باطراف و اکناف ربع مسکون می برند و بقیمت اعلا هدیه می دهند .

مولانا فغان الدین جلبل در دارالسلطنه اصفهان نشو و نما و کسب

۱- طارمین ولایت گرمسیرست بر شمالی سلطانیه. ۲- علاء الدین بن شمس الدین حافظ التبریزی. ۳- بعد از قتل سلطان حمزه میرزا در سال ۹۹۴ تبریز و اطراف آنرا جعفر پاشا که از طرف عثمانی برای فتح آنجا آمده بود تصرف کرد و بلاد آذربایجان در تصرف سپاهیان عثمانی تا سال ۱۰۱۲ باقی بود تا آنکه شاه عباس درین سال لشکر بلانجا کشید و آذربایجان را فتح کرد .

کمالات و هنرها نموده و خط ثلث و نسخ و رقاع را بر طاق بلند نهاده و بسیار با مزه و نازک می نویسد اگر چه بلند پروازها دارد اما نمی تواند خود را از مملو کیت و رقیق خلاص سازد و جهت رفع خجالت گاهی اسم خود را اصفهانی می نویسد و بعضی اوقات بلبل ردد و تعجل می نماید که کسی پی بآن نبرد و از دو شاهد عادل خلاصی نمی یابد یکی سیاهی و دیگری نام بلبل و معهذا از مالککش وارث بسیار مانده و بهر شهر و مملکتی که رفت یکی از آنها او را پیدا کرده در معرض فروختن دارند و او با این همه حالت و استعداد از شومی بخت سیاه در هیچ شهری سفید نمی تواند شد و شاهنامه را بسیار خوب می خواند و تتبع مولانا علی رضا تبریزی میکند و گاهی مشق نسخ تعلیق کرده قطعه ها بر کاغذهای حل کاری کرده مینویسد ، اما صورت ترقی ندارد مدتی در میدان قم آشیانه داشت و بقطعه نویسی و شاهنامه خوانی اشتغال مینمود ناگاه غوغا و هنگامه را بر طرف نموده عزم دارالسلطنه قزوین نمود .

بیت

بلبل بناله بلده قم را وداع کرد کاین شهر را ترانه او ناپسند بود

فصل دوم

در ذکر خوشنویسان تعلیق

برمرآت حقایق نما ظاهر و هویدا باشد که خط تعلیق از رقاع و توقیع مأخوذست و خواجه قاج سلمانی که اصفهانی بوده واضح آنست و قبل از آن یکچند شکسته می نوشته و خط درست تعلیق در میان نبوده او درست کرده و بنزاکت و رعنائی نوشته چون نوبت بخواجه عبدالحی منشی رسید قاعده و نزاکت و اسلوب پیدا کرد و سلسله تعلیق نسویسان و شجره ایشان باین دو استاد میرسد .

خواجه عبدالحی از دارالمؤمنین استرآبادست دو روش خط او در میانست یکی در نهایت رطوبت و حرکت که مناشیر و احکام سلطان سعید شهید میرزا ابوسعید گورکان^۱ را بدان روش نوشته و منشیان خراسان مثل مولانا درویش و میر منصور و خواجه جان جبرئیل و غیره بدان طرز نوشته اند

۱- ابوسعید بن سلطان میرزا محمد بن میرانشاه در سال ۸۷۳ در جنگ با ازون حسن گرفتار شده بقتل رسید هجده سال در ماوراءالنهر و غزنه و کابل و سیستان و خوارزم پادشاهی کرد .

و دیگری در کمال استحکام و پختگی و اصول و چاشنی که احکام پادشاه مرحوم حسن بیگ و سلطان یعقوب و سایر سلاطین آق‌قویوندو را بدان طرز نوشته و منشیان عراق سیما شیخ محمد قمیمی و مولانا ادریس و غیر هما تتبع ایشان نموده‌اند خواجه عبدالحی در انشاء میرزا سلطان ابوسعید مشهور آفاق‌گشت در فن خود یاقوت عصر بسوده و کسی بدو نرسیده و شیخ محمد قمیمه شاگرد وی بود و در آخر حقوق شاگردی وی را فراموش کرده بعقوق مبدل ساخت و در مجالس سلاطین گفت که بهتر از خواجه مینویسم خواجه او را نفرین کرد و بنفرین خواجه فوت شد خواجه تا اوایل ظهور دولت خسرو جلیل ابوالبقا شاه اسمعیل در حیات بود اما بواسطه کبر سن و پیری منزوی گشته در تاریخ سنه سبع و تسعمایه در دارالسلطنه تبریز فوت شد در سر خیابان تبریز حظیره‌یی ساخته مشهور بعبدالحیه است مدفن وی در آنجاست .

مولانا حاجی علی منشی استرabadیست از شاگردان نیک‌خواجه عبدالحی است و درهرات منشی کپک میرزا^۱ شده باسترabad آمد و بعضی اوقات

۱ - محمد محسن میرزا مشهور به کپک میرزا از فرزندان سلطان حسین میرزا باقرا بود حاکم ابیورد شد با برادر خود ابوالمحسن میرزا حاکم مرو متفق شده علم مخالفت افراشتند و با پدر جنگ کرده شکست خوردند کپک میرزا فرار کرده باسترabad رفت و آنگاه بازگشته از طرف پدر عفو شده حاکم مشهد گردید و دگر بار عصیان ورزیده باز مورد عفو قرار گرفت با آنکه سلطان حسین میرزا در سال ۹۰۶ از این جهان درگذشت وی همچنان فرمانروای مشهد بود تا آنکه در سال ۹۱۳ محمدخان شیبانی از ماوراءالنهر عازم تاخت خراسان گردید و محمد تیمور میرزا و عیدالله سلطان را با سپاه فراوان روانه مشهد کرد ابوالحسن میرزا در اینوقت پیش برادر بود و با هم لشکر آراسته به جنگ اوزبکان رفته شکست خورده اسیر شدند آنانرا دست بسته پیش محمدخان برده کشتند .

منشی شیروان و غیلان هم شد .

خواجه جان طغرائی شهرت وی بطغرائی از آنست که طغرای مناشیر و احکام را بسیار خوب مینوشته وی از قزوین بوده است .

مولانا شیخ محمد قمیمی ولد خواجه جان است انشاء سلاطین ترکمان کرده اما شهرت به تمیمی داشته این قطعه را ظرفا جهت او گفته اند .

بگو لعاب نقد خواجه جان را که خط مشکل آسان می نویسد
چه منشی آنکه طغرای نشانها بخون پادشاهان می نویسد
بهر دیوان نهد پای مبارک انارالله برهان می نویسد

مولانا ادریس مرد دانشمند بوده در انشاء مهارت تمام داشته خط او اگرچه نازک و رعنا نیست اما اسلوب و اصول خوب دارد انشاء حسن پادشاه^۱ و رستم پادشاه^۲ و الوند بیگ^۳ کرده است .

مولانا درویش عبدالله از خراسان بوده اصلش بلخیست و همیشه درویش عبدالله بلخی می نوشته بغایت خوشنویس بوده اگرچه بعضی او را بهتر از خواجه عبدالحی میدانند اما هر کدام روشی دارند و هردو بی قرینه بوده اند و معاصر یکدیگرند و مولانا درویش انشاء اولاد میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان حسین بایقرا^۴ و اولاد او و شاهی بیگ خان اوزبک^۵ نموده بخدمت خواجه عبدالحی بطریق شاگردان بسر می برده مولانا در زمان

- ۱ - حسن بیگ بن علی بیگ بن عثمان بیگ بن قتلغ بیگ بن علی بیگ بن پهلوان بیگ بن حاجی بیگ آق قویونلو در سال ۸۸۲ در تبریز وفات یافته یازده سال و کسری پادشاهی کرد.
- ۲ - رستم بیگ بن مقصود بیگ بن حسن بیگ در سال ۸۹۷ در تبریز بسلطنت برخاست پنجاه و نیم پادشاهی کرد بدست احمد بیگ بن اغرلو محمد بن حسن بیگ بقتل رسید.
- ۳ - الوند بیگ بن یوسف بیگ بن حسن بیگ در سال ۹۰۳ در تبریز بسلطنت رسید و در سنه ۹۱۰ در دیار بکر ازین جهان درگذشت.
- ۴ -

سعید دارین میرزا سلطان حسین سرآمد زمان و مسلم ایران و قوران گشته شاگردان او خواجه جان جبرئیل و میر منصور منشی نیز خوب نوشته اند .
 حکایت : مشهورست که نوبتی شایبگ خان اوزیگگ کتابتی بمولانا درویش فرمود که بیکی از سلاطین ترکستان بنویس و قدغن تمام در اتمام آن نمود. اتفاقاً مولانا را فرصت نوشتن آن نشد و خان کتابت را طلبید مولانا مضطرب شده نتوانست اظهار معذرت نماید طومار کاغذ سفیدی بیرون آورده شروع در خواندن مضمون کتابت نمود چنانچه اهل مجلس و حضار تعریفات بسیار کرده تحسین نمودند بعضی از مقربان که نزدیک بودند تعجب نمودند.

چه نامه صفحه‌یی از نور دیدند ز سودای سوادش دور دیدند
 چو روز وصل از ظلمت مبرا چو آئینه صفا بخش و مجلا
 بجای ظلمتش انوار بـاهر درو صد معنی مستور ظاهر
 ز نور باطن و سودای عنوان بظلمت جا گرفته آب حیوان

بالاخره حقیقت قدرت و حالت مولانا را عرض نمودند که طومار سفید نا نوشته را چنین گذرانیده ، خان را خوش آمد وصله و جایزه بوی شفقت کرد ، مولانا در همان مجلس قلم برداشت و کتابت را همانطریق نوشته تسلیم نمود .

خواجه میر محمد منشی قمی از شاگردان سرآمد خواجه عبدالهی منشی است در غایت رطوبت و حرکت و پختگی مینوشته و منشی رستم

→

سلطان حسین بن میرزا منصور بن بایقرا در ۸۴۲ متولد گشت در سال ۸۷۵ پادشاه شد هفتاد سال عمر کرد در سال ۹۱۱ از این جهان درگذشت. ۵ - شاهی بیگ خان بن بوداغ سلطان بن ابوالخیر خان بسال ۹۵۴ در ماوراءالنهر پادشاهی برخاست بعد از مرگ سلطان حسین میرزا خراسان را تصرف کرد در ۹۱۶ شاه اسمعیل باوی جنگ کرد او را بکشت و بر خراسان مستولی گشت .

پادشاه گشته مناشیر و احکام پادشاه مذکور بخط اوست.

حکایت : مشهورست که رستم پادشاه را بازترلانی طرفه بوده که بسیار تعلق خاطر داشته آن باز رنجورگشته و بسرحد انتقال و ارتحال رسیده رستم پادشاه ساعت بساعت یکیک از مقربان و پروانه چیان را به جهت تحقیق و خبرگیری بر سر آن میفرستاده و میگفته هر که خبر فوت باز را بیاورد او را بقتل میرسانم تا آنکه خواجه میرمحمد منشی را بقدغن فرستاده رسیدن خواجه و پرواز روح باز با شیانۀ عقبی مقارن افتاده خواجه برگشته عرض کرد که باز بر روی زمین افتاده و بالها گشاده و گردن کشیده و از دامگاه حیات رمیده رستم میرزا را با وجود آن طیش وحدت و تعلق از تقریر خواجه بسیار خوش افتاده و باز را فرمود دفن کردند خواجه میرمحمد بعد از رستم میرزا ترك ملازمت سلاطین کرده در قم منزوی گشت سایر حالات و اشعار او در تذکرة الشعراء ایراد یافته .

خواجه عتیق منشی از خطۀ طیه اردو بادست بسیار پخته و کنده (بضم کاف) می نوشته و در انشاآت نواب جمجاه صاحبقران گیتی ستان علیین آشیان شاه اسمعیل ترقیات کلی نموده و طغرای شاهی را که اکنون همچنان در میانست او پیدا کرده بعد از استعفا از ملازمت متولی مشهد مقدس معلی مزکی شد و سالها در آن عتبه علیه و سدۀ سنیہ بسر میبرد و عمارت عالی بجهت مقبرۀ خود ساخته که آن مقبره در جنب مدرسۀ شاهرخی واقعست و رقبات خود را که در آنجا داشت بر آن وقف نمود.

نواب میرعبدالباقی از دارالعباده یزدست و از اولاد عارف ربانی شاه نعمت الله ولی^۱ است سالها منصب صدارت و وکالت پادشاه جلیل

۱ - نورالدین سیدنعمه الله از مشاهیر عرفا و شعرای کرمانست صاحب کرامات

بود . تألیفات بسیار دارد میلادش در سال ۷۳۱ و در سنۀ ۸۳۶ در ماهان کرمان که اکنون مزار اوست از اینجهان درگذشته است .

شاه اسمعیل نمود تعلیق را بسیار خوش مینوشته و بزاکت و پختگی خط او کم ملاحظه شده احکام و اسناد مشایخ و موالی دارالعباده یزدبخط شریف آنحضرت مشاهده شد .

مؤلفا ادهم از قصبه فاخره ابهر^۱ بوده یکچند انشاء دیوان نواب همایون علین آشیان شاه طهماسب نمود در سال دویم از سلطنت آن اعلیحضرت فردوس منزلت به بی التفاتی قاضی جهان و کیل^۲ بدست دمری سلطان شاملو^۳ مقتول شد و استخوانش را بعد از مدتی بکربلای معلا نقل نمودند اصلش عرب بوده و از مادر بمالك اشتر^۴ میرسید و از جانب پدر بمحمد غزالی^۵ مولانا ابراهیم از خوشنویسان مقررست و اورا ثالث خواجه عبدالحی و مولانا درویش میتوان گفت او خط را بغایت نازک و صاف ساخت از استرآبادست مدتی انشاء آستانه مقدسه عرش منزله نموده بعد از آن مدتی دیگر در دارالمؤمنین قم کتابت کرده و این دوبیت بخط نسخ تعلیق بر عنوان

۱- میان قزوین و سلطانیه واقعست. ۲- قاضی جهان سینی حسنی قزوینی از وزرای معروف شاه طهماسب و ارباب قلم بود پانزده سال وزارت کرد در سنه ۹۶۰ برحمت یزدان واصل شد. ۳- دمری سلطان از امرای مشهور شاه طهماسب بودو در جنگ باعبیدخان اوزبك در سال ۹۳۴ کشته شد. ۴- مالك اشتر از اصحاب حضرت رسول اکرم بسیار دلاور و جنگجو بود در ایام حیات براکثر شهرهای بزرگ حکمرانی کرد در سال ۳۸ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را والی مصر فرمود معاویه دهقانی را بر آن داشت که در راه مالک را مسموم کرد. ۵- مجدالدین ابوالفتح احمد غزالی برادر حجه الاسلام امام غزالیست در فقه تالی برادر بود گویند بعد از آنکه امام غزالی ترك تدریس نظامیه گفت وی بجای برادر نشست لکن شوق وعظ براو غالب بود . ویرا صاحب کرامات و اشارات دانسته اند کتاب احیاء العلوم را مختصر ساخت تألیفات بسیار دارد ازوی اشعار فارسی در کتب و رسائل دیده شده در سال ۵۱۷ وبقولی ۵۲۰ در قزوین وفات یافته است .

در درگاه کاشی کاری آستانه مقدسه منوره متبر که حضرت معصومه صلوات الله علیها بخط اوست .

الهی بحق بنی فاطمه که بر قولم ایمان کنی خاتمه
اگر دعوتم رد کنی و رقبول من و دست و دامان آل رسول
گاهی نیز شعر می گفت این مطلع از نتایج طبع اوست .

منم جا داده در صحرای دل مشکین غزالی را

بر آورده بخوناب جگر نازک نهالی را

مولانا سلطان محمود ولد مولانا ابراهیم است او نیز بروش پدر
خوش می نوشته و شعر نیز میگفته و نجاتی تخلص میکرده ازوست .

بیت

دو دمسازیم ما همدم بکنج درد و غم با هم

که مینالیم از درد جدایی روز و شب با هم

مولانا اسمعیل او نیز پسر مولانا ابراهیم مذکورست تعلیق را خوب
مینوشته و شعر نیز میگفته این بیت ازوست .

آمد بهار و هر طرفی صوت بلبلست

ساقی بیار می که عجب موسم گلست

میرمنصور از استرآبادست و بغایت خوش مینوشته و روش مولانا
درویش را داشته .

میرقاسم ولد میرمنصور او نیز خوشنویس بوده در وقتیکه نواب

همایون پادشاه بایران آمد^۱ او ملازم و منشی آن پادشاه شده همراه وی بهند

۱- همایون بن بابر پادشاه هند در سال ۹۳۷ پس از پدر پادشاه شد در سال ۹۴۹ همایون
با شیرخان افغان جنگ کرد شیرخان بروی غالب گشت همایون چون اوضاع را نامساعد
دید متوجه قندهار شده و از آنجا عزیمت بایران نمود و به شاه طهماسب پناه آورد

رفت و بعد از رحلت پادشاه مذکور یکچند ملازمت خلف صفدر او شاه جلال الدین اکبر نمود .

مولانا بهاء الدین حسین مشهدی منشی آستانه سدر مرتبه بوده و بسیار خوش می نوشت و خط او برابری بخط سایر استادان می نماید .

مولانا محمد قاسم ولد مولانا بهاء الدین حسین منشی او نیز بروش پدر خوش می نوشت .

خواجه نصیر او نیز منشی بود و خوش مینوشت .

خواجه اختیار منشی از دار السلطنه هرات بود بغایت نازک و صاف می نوشت آثار ازو بسیار مانده و قطعه بهشمار نوشته مدت سی سال در دار السلطنه هرات بانشاء پادشاه سکندر نشان سلطان محمد پادشاه که در آن اوان میرزای خراسان بود اقدام نمود مولانا از هرات بیرون نیامد و سفری نکرد .

مفخر زمان میرزا شرف جهان ولد نواب قاضی جهان بسیار پخته و نازک و صاف می نوشتند و روش مولانا درویش داشتند .

میرزا روح الله ولد مشارالیه او نیز بروش پدر می نوشته و بغایت خط او صاف و پخته و بامزه بوده شرح حالات پدر و پسر در تذکرة الشعرا ثبت شده است .

حسن علی بیگ عرب کرلو از قورچیان خاقان جنت مکان شاه طهماسب بود پسر خواجه شاه قلی بیگ وزیر قورچیان خاصه شریفه بود و خوش و بامزه می نوشت و کمال استعداد داشت و قطعه نویس بود خط او را بهمه

→ شاه طهماسب او را یاری فرمود و با تشریفات فراوان به هند بازگردانید هنگامی که همایون بهند بازگشت با اجازت شاه بسیاری از ارباب هنر و حرف را با خویش بهندوستان برد همایون در سال ۹۶۲ از بام افتاد و از این جهان درگذشت .

جا بردند .

خواجه میرک منشی از سادات کرمان بود وی انشاء سیدالسلطین و اکمل الخواقین شاه طهماسب نمود تعلیق را خوش می نوشت و کمال استعداد داشت در شهور سنه ثلث و اربعین و تسعمائه در ری رحلت نمود .

محمدبیگ بعد از خواجه میرک منشی شد وی از احفاد خواجه شیخ محمدکجی^۱ است که در خطه تبریز بقعه دارد و پسر زاده میر زکریای وزیرست وی تعلیق را خوش می نوشت و دو مرتبه منشی شد در شهور سنه اثنی و ثمانین تسعمائه در قزوین رحلت نمود .

میرزا کافی نسبت وی بسطان المحققین و استاد الفضلاء المتبحرین خواجه نصیرالدین محمد طوسی قدس سره^۲ می رسد آباء و اجداد او همیشه در آذربایجان قاضی و از اهل شرع بودند و کمال استعداد و علم و رشاد داشت و در انشاء و محاورات و عبارات بی نظیر بود تعلیق و شکسته را خوش می نوشت اگرچه منشی بود اما مصاحبت و اعتبارات تمام بشاه جنت مقام داشت در شهور سنه تسع و ستین و تسعمائه در قزوین رحلت نمود در مشهد مقدس معلی مدفون گشت بعد از او باز انشاء را بمحمدبیگ دادند وی دو سال دیگر انشاء نمود .

میرقاسم منشی از دارالمؤمنین استرآباد بود خوش مینوشت و خیلی کمالات داشت و جمع الخطوط نموده بود مدتی در مجلس بهشت آیین تقرب تمام داشت .

قاضی التوجیهگاردوبادی اسمش قاضی عمادالاسلام است او نیز شجره

۱ - خواجه محمدکجانی تبریزی از اقطاب بود فضائل بیشمار داشت در

سال ۶۷۷ از این جهان در گذشت. ۲ - مشهورتر از آنست که در مقام وی چیزی

نگاشته آید وفاتش در سال ۷۷۲ اتفاق افتاده است .

نسبت راجخواجه نصیرالدین محمد علیه الرحمه میرساند منشی بی بدل بود و قرینه خود نداشت و در خطوط سته و خط تعلیق سرآمد روزگار بود فقیر تا باین وادی افتاده ام و بخدمت این حضرات رسیده ام منشی بخوش ادراکی و عبارت آرائی او ندیده ام وی طالب علمی و فقاہت نیز داشت و قضای اردوباد و آن سرحد و ولایات باو متعلق بود و فقیه اوقاف سرکار چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین را که نواب مغفرت پناه شاهزاده سلطانی^۱ کرده او بخطر قاع نوشته در اواخر عمر قاضی یک دوسه سال دردار السلطنه قزوین در خدمت اشرف میبود چون خوش قد و بلند قامت بود شاه جنت مکان در بدیهه جهت او گفته بود .

بیت

قاضی اردوباد سخت کسبست بر مثال یکی درخت کسبست
و با والد ماجد راقم از قدیم مصاحب و مربوط بود و سعادت همسایگی و قرب جوار نیز دست داده بود و بطریق شاگردان از فقرات و منشآت ایشان مستفید و بهره مند می شد بغایت خوش صحبت و پرمعرفت و حکایت بود در شهور سنه ثلث و سبعین و تسعمائیه در قزوین رحلت کرد .
موسی بیگ اصلش اگرچه ترك است اما صاحب کمالات و حیثیات بود و نویسندگی را با خوش نویسی جمع کرده بسیار خوش می نوشت و در فن نویسندگی نیز عدیل نداشت و مدتی در دفترخانه همایون می بود تا آخر وزیر دارالارشاد اردبیل گشت و در آنجا رحلت نمود .
قاضی عبدالله خویی جامع اکثر حیثیات و استعدادات بود تعلیق را

۱ - مادر شاه سلطان محمد بود ، دختر موسی سلطان موصولی ترکمان از امراء بزرگ بایندریه در آغاز سلطنت سلطان محمد بدست اجامره امراء در قزوین خبه شد .

با مزه نوشتی و نسخش با کمال ولطافت و نزاکت بودی منشی بی بدل بود در فارسی و عربی و ترکی ماهر بود و قرینه خود نداشت و در اوایل در دارالصداره مثال نویس شد و بعد از آن بمجلس اشرف افتاد و بتحریر انشاء و بعضی اوقات بر آنخدمت انشاء اشتغال داشت کتابات ترکی را او مینوشت رساله‌یی در واجبات ترکی باسم سامی شاه عالی نوشته وی قاضی زاده بلدۀ : وی است قضای آنجا تعلق بوی داشت پدرش قاضی سعدالله قاضی خوی و سلماس بوده و فضیلت داشت و شعر ترکی و فارسی را خوب میگفت از جمله این رباعی ترکی از اشعار اوست رباعی .

قاضی نه یمان شکسته حال اولمش سن

بیر بدر فراقدن هلال اولمش سن

سن بلبل ایدین گلندن آیری دوشدن

دیلین دوتلوب گورنجه لال اولمش سن

هنگام مراجعت شاه سکندرشان شاه سلطان محمد و شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا از خراسان و مشهد مقدس در حوالی سبزوار در شهر شوال سنه احدی و تسعین و تسعمانه رحلت نمود .

خواجه مجدالدین ابراهیم از دارالملک شیراز ست خیلی جامع کمالات و حاوی استعداداتست و تعلیق را پاکیزه و با مزه بروش استادان شیراز مینویسد و مدتی وزارت شاهزاده شهیده پریخان خانم^۱ نمود در آن خدمت مدد او بمسلمانان می‌رسید و خدمت سادات و اهل علم می‌کرد بعد از واقعه شاهزاده مدت بیست سال دردار السلطنة قزوین منزوی بود و عزلت

۱ - پریخان خانم دختر شاه طهماسب بعد از مرگ برادر خود اسمعیل میرزا

و جلوس شاه سلطان محمد بدست ملازمان خلیل خان که از امراء مشهور بود بخرجه کشته شد وی از زنان عاقله و جسور و متهور بود .

اختیار کرده بصعوبت اوقات می گذرانید درشهور سنه اربع و الف درقزوین رحلت نمود در آنجا مدفون گشت .

میرزا احمد ولد مرحومی میرزا عطاءالله اصفهانیست که مدتی وزیر شاه جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسب در کل ممالك آذربایجان و شروان بوده ولی چون مستعد و اهل بود تعلیق را خوب می نوشت و شعر را نیز خوب می گفت آخر وزیر مرشد قلیخان چاوشلو شد و در جنگ تربت بدست برادر زاده خود بتفنگ کشته شد فی شهور سنه تسعین و تسعمائه .

خواجه ملک محمد منشی از دارالسلطنه هرات بود خویش نزدیک خواجه اختیار منشی هروی بود شاگردی خواجه کرده خوشنویس مقرر شده بود اما سلیقه انشاء و دیگر استعداد نداشت مدت هشت سال انشاء دیوان شاه سکندر شان سلطان محمد شاه کرد و در جنگ ترکمان و تکلو با شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا در صاین قلعه^۱ نا پدید شد .

میرزا محمد ولد علی بیگ سرخ بود عمش زینل کرم دتی در دفترخانه همایون دفتر قرا الوس را داشت ایشان از اقوام میرز کریمکجی اند میرزا محمد دختر زاده خواجه میرک منشی بود بدان نسبت و خویشی مدتی در دارالانشاء خدمت نمود و از آنجا بمجلس اشرف افتاده و مدتی خدمت انشاء کرد و در زمان شاه اسمعیل مصاحب و منشی الممالك شد و بعد از آن در زمان شاه سکندر شان^۲ بعضی اوقات در اوایل وزیر عراق و ممیز درجزین^۳ گردید و در دیگر ایام مستوفی الممالك آن پادشاه و مصاحب و انیس شاهزاده قمرلقا سلطان حمزه میرزا شد و بعد از قتل سلطان حمزه میرزا بسوزارت اعظم شاه سکندر شان سرافراز شد و در زمان دولت ابد پیوند شاه مالک رقاب

۱ - در جنوب مراغه واقعست و ناحیه بی کوهستانی و دارای قراء متعدد میباشد.

۲ - مقصود شاه سلطان محمد میباشد. ۳ - در جزین قصبه ایست در همدان.

قمر رکاب شاه عباس خلد الله ملكه ابد او و کالت مرشد قلیخان چاوشلو گرفتار شد و بمبلغی کلی جریمه رسید و بعد از فوت مرشد قلیخان^۱ ششماه باز وزیر اعظم شد تا در شهور سنه سبع و تسعین و تسعمائه در وقت مراجعت از خراسان بقتل رسید وی خوش می نوشت و سلیقه شعر هم داشت .

میرزا محمد حسین ولد مرحومی میرزا شکرالله اصفهانی مشهورست که در زمان خاقان جنت مکان^۲ مستوفی الممالک و در زمان شاه اسمعیل وزیر اعظم بود وی بسیار اهلیت و استعداد دارد، در خط تعلیق تالی مولانا درویش است و تتبع او می کند بسیار با مزه و خوش می نویسد در ولایت ایران کاری ساخت و طالعش مددی نکرد بالضروره بجانب هند رفت و اکنون آنجا بمنصب انشاء پادشاه مامورست .

میرزا حسین منشی ولد خواجه عنایت الله اصفهانی است پدر و عمش در سلسله حسن بیگ و حسن بیگ یوزباشی استاجلو وزیر و مستوفی بودند وی مدتی تحریر دارالانشاء کرد و آخر طمع انشاء برآسه داشت روزگار با او همراهی ننمود بالاخره به جانب هند رفت و الیوم آنجاست .

مولانا محمد امین منشی نبیره مولانا دهم منشی است اماردار السلطنه قزوین نشو و نما یافته تعلیق را خوش می نوشت و سریع الکتابت بود منشی بی قرینه و صاحب سلیقه بود مدتها در دارالانشاء اوقات صرف نموده مدار نوشتن کتابات روم ترکی و فارسی برو بود دو سال انشاء شاه والاجاه شاه عباس نمود در سنه احدی و الف در قزوین رحلت نمود .

اسکندر بیگ منشی فقیر را بمنزله فرزندست اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده بسیار دارد در ابتداء حال بدفترخانه همایون رفته در دفترشرعیات

۱ - ظاهراً مقصود مرشد قلیخان استاجلو سرپرست و سردار مشهور شاه عباس

میباشد که در سال ۹۹۷ بفرمان شاه کشته شد. ۲ - مقصود شاه طهماسب میباشد.

بنویسندگی اقدام می نمود در خط تعلیق بسیار نویسنده خوشنویس شد چون استیفاء آن دفاتر براقم مفوض شد فقیر آن مهم و دفاتر را باو رجوع نمود و مدتی در یساقها و سفرها با یکدیگر میبودیم چون جوهر تمام در او مشاهده می شد فقیر نوشتن بعضی احکام و ضبط سر رشته وقایع و سوانح حالات باو تکلیف می کرد رفته رفته بموأنست فقیر در فن انشاء و تحریر کتابات پادشاهان و احکام همایون سرراست شده طبعش بآن عادت نمود بعد از یکدوسال که از وزارت دیوان فارغ شد بدارالانشاء رجوع نمود و یکچند بامور مولانا محمد امین منشی بتحریر اشتغال داشت نویسنده ماهر در علم سیاق خوشنویس منشی مثل وی کمست و الحال مدار بتحریر پروانجات و نوشتن کتابات سلاطین بروی است و در سرعت کتابت و لطافت طبیعت نادر افتاده و مهمات دارالانشاء باوجود منشی دانا ازو متمشی میشود و او اوقات صرف نموده دماغ از صبح تا شام و از شام تا بام می سوزد گویا که صدق مفهوم این رباعی که :

هر رند که در مصطبه مسکن دارد

بویی ز من سوخته خرمن دارد

هرجا که سیه گلیم آشفته دلیست

شاگرد منست و خرقة از من دارد

شامل حال وی و اکثر از باب حیثیت که در میانند خواهد بود^۱.

۱ - اسکندر بیگ ترکمان صاحب تاریخ عالم آراء عباسی است ، این تاریخ که در دوازده مقاله و دو صحیفه نگارش یافته شامل تاریخی از آباء و اجداد بطور کامل و وقایع سلطنت شاه عباس از آغاز سلطنت تا پایان عمر وی سال ۱۰۳۸ می باشد تألیف این کتاب در سال ۱۰۲۵ آغاز و در سال ۱۰۳۸ اتمام پذیرفته و نیز ذیلی بر آن از آغاز سلطنت شاه صفی نگاشته و چون اسکندر بیگ در سال ۱۰۴۳ از این جهان در گذشته ذیل نا تمام مانده است .

خواجه علاءالدین منصور از کرهرود است تعلیق را خوش می نویسد در بدو حال در خدمت میرزا کافی منشی بتحریر دارالانشاء اشتغال داشت و مدت ها در مجلس راه داشت و در ایام محمدی بیگ منشی نیز اعتبارش بیشتر شد و بعد از فوت او همچنان خدمت می نمود و طلاق خود میکشد بعد از رحلت شاه جنت مکان استیفاء ترکان اختیار نموده آخر در ولایت کرهرود منزوی شد عزلت اختیار کرد .

فصل مسمم

در ذکر خوشنویسان نسخ تعلیق

واضح خط نسخ تعلیق خواجه میرعلی تبریزی^۱ است و او تعلیم پدرش عبیدالله داد و او درین فن سرآمد دوران شد و بعضی دیگر نوشته‌اند که خطش صورتی برنکرد اما قول اول اصحست و اقرب مولانا جعفر شاگرد عبیدالله است او خوش نوشته مولانا اظهر و مولانا عبدالرحمن خوارزمی روش دیگر نوشته‌اند و از عبدالرحمن دو پسر نیکو سیرمانده‌اند. یکی مولانا عبدالرحیم مشهور جاذیسی شهرت او جاذیسی آنست که

۱- خط نستعلیق در نیمه دوم قرن هشتم ابداع گردیده و در نیمه اول قرن نهم دو میرعلی تبریزی میزیسته‌اند یکی میرعلی بن الیاس تبریزی و دیگری میرعلی بن حسن تبریزی بخط میرعلی بن الیاس چند مثنوی از خواجوی کرمانی در بریتیش موزیم میباشد که در تاریخ ۷۹۶ نوشته شده و کتابخانه سلطنتی قطعه‌یی بخط میرزا جعفر بایسنغری داراست که چنین رقم کرده (کتابه العبد المذنب جعفر الکاتب.. علی طریق واضح الاصل علی بن حسن السلطانی) بنا بر این قول باید واضح خط نستعلیق را علی بن حسن دانست وفات میرعلی تبریزی را صاحب شاهد صادق در سال ۸۵ ثبت کرده است.

مصاحب و اخیس یعقوب پادشاه بوده و پادشاه مذکور او را آخیسی خطاب می فرمود و ظرافتها با وی می نمودند بدان لقب آخیسی تخلص می کرده این بیت از نتایج طبع اوست.

بیت

یاران مکنید خوشنویسی کاین ختم شده است برانیسی
و این مطلع نیز از اشعار اوست:
مژه مانع نشود اشک من محزونرا

نتوان بست بخاشاک ره جیحون را
اکثر کتاب دارالملک شیراز تتبع بروش آخیسی کرده اند و شاگرد و خوشه چین خرمن اویند.

دیگر مولانا عبدالعزیم مشهور به پادشاه بروش برادر خود آخیسی می نوشته چنانچه تفرقه میان خط او و برادرش نمیتوان کرد باعث آنکه وی خود را پادشاه می خوانده و می نوشته آنست که دماغش معبط شده بود بمردم حکمهای غریب می نمود اما فقیر و کم آزار بوده و در آخر قطعه ها کتبه زرافه و گاهی کتبه پادشاه می نوشته با وجود آن حالت گاهی فکر شعر می کرده این ابیات ازوست.

ترا در دیده جا کردم که از مردم نهان باشی
چه دانستم که آنجا هم میان مردمان باشی

سخن بامن نمی گویی و آنگاهی که می گویی

ز بس حیرت ندانم با که می گویی چه می گویی

مولانا سیمی فیضابوری بغایت مستعد و صاحب فنون بوده و در مشهد مقدس اعلی مزکی ساکن گشته بمکتب داری اشتغال داشته بهفت قلم خط

نوشتی و در فن شعر و پاکیزگی و سرعت کتابت عدیل نداشته و معماری خوب بوده و در رنگ آمیزی و سیاهی ساختن و افشان و تذهیب سرآمد روزگار بوده و در این فن رسایل خوب دارد و ترسلی نیز تألیف نموده و صاحب فن بوده اولاد اکابر مشهد مقدس معلی بواسطه میمنت همیشه پیش او چیزی می خوانده و هر کس که پیش او تعلیم گرفته بمرتبه عالی رسیده خواجه عبدالهی منشی از جمله شاگردان اوست و اهل زمان او را مسلم میداشتند مشهورست که مولانا سیمی در یکروز دوهزار بیت بدعوی خود گفته و نوشته و این حد هیچکدام از اهل شعر و ارباب کتابت نبود و هیچکس توفیق این مرتبه نداشت و نیافته و جهت سجع انگشتی خود این بیت را گفته و بحکاک داده که نقش کرده و در انگشتی نهاده.

يك روز بمدح شاه پاکیزه سرشت

سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت

وی در زمان علاءالدوله بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور^۱ بوده.

اما کسیکه گوی رجحان از میان خوشنویسان ربوده قبله انتخاب مولانا سلطانعلی مشهدی بود که خطش در میان خطوط کالشمس بین سایر الکواکب عالمگیر شد و خط او بجایی رسید که از محالاتست که دست کسی بدانجا رسد مولانا حالات خود و ایام مشق و ترقی و نظر یافتن از جانب حضرت امیرکل را در رساله منظومه که نقل آن در این نسخه شده نموده چون مولانا خط را بسرحد اعجاز رسانیده و آوازه وصیت طنطنه او

۱- ولادت او در سنه ۸۲۰ و وفاتش در سال ۸۶۵ بیشتر در مغرب خراسان فرمانروایی میکرد و سیزده سال آخر عمر سرگردان بود تا آنکه در رستمدرکنار دریای خزر درگذشت.

با کناف و اطراف عالم رسید سعید دارین سلطان حسین میرزا اور ابدال السلطنه هرات طلبیده در کتابخانه خاصه جا داده مولانا بکتابت سرکار خاصه نواب اشتغال داشت و در نسخه ها اسم خود که می نوشت کاتب السلطانی قید میکرد^۱

۱- سواد نامه سلطان حسین میرزا با یقرا سلطان علی مشهدی در باب سهو و اشتباه او هنگام تحریر دواوین شعرا: زبدة الکتاب مولانا نظام الدین سلطانعلی بداند که عنایت و تربیت مربی رأی عقده گشای که درباره او بوقوع پیوسته اظهر من الشمس است و حسن عقیده همیون در باب هنروری او این من الامس است و پیوسته صحیفه آمال او مرقوم کلك عاطفت ساخته رقم نسخ بر خط استادان سابق کشیده ایم و او را در این فن از همه برتر دیده در آن فرصت که دواوین خاصه که نگاشته کلك بدایع نگار اوست سهو و غلط بسیار در نظر می آید و حک و اصلاح در خطی چنان دلفریب مقدور کسی نمی آید چه گفته اند. مصرع. سهل باشد جامه نیمی اطلس و نیمی پلاس: و با وجود آنکه او را در کتابت اشعار ترکی و قوف تمام حاصل است و در طریق نظم و نثر شروع کامل این صورت بغایت غریبست و مقررست که در نهایت معنی و ترکیب لفظ يك بيت بلکه يك مصراع ناظم را کوشش می باید نمود و در تفتیح يك مضمون عرصه مشیت تمام می باید پیمود هرگاه از تصرف کاتب یا سهو قلم خلل بقواعد ارکان او راه یابد موجب توزع ضمیر خواهد گشت و نقصان آن بر ضمیر قابل گران خواهد گذشت این سخن مشهور است که یکی از اعظم ارباب نظم در اثنای (راه) برخشت مالی عبور فرمود که ایات او را غلط و ناموزون ساخته میخواند و بدان تشجید خاطر مینمود و چون آن صاحب کمال دید که ترکیب الفاظ نه باندازه قالب معانی میریزد فی الحال قدم انتظام بخشندایی که مالیده بود نهاد و با خاک برابر ساخت و او را در غضب آورده در معرض اعتراض انداخت خشت مال از روی خشونت و اعتراض و زجر گفت که چرا رنج مرا ضایع میسازی و خود را در ورطه حیف و جور می اندازی وی جواب فرمود که هیات گوهری را که من بصد خون جگر بکف آورده در سلك نظم کشیده ام تو بسنگ جفا خورد می کنی و باک نداری و قبه خشتی چند که مالیده ای عرصه شنعت میسازی. لاف از سخن چو در توان زد* آن خشت بود که پرتوان زد: غرض از این مقدمات آنکه چون توجه خاطر ناظم را بجانب زاده طبع و نتیجه فکر طبیعی دخل است کاتب را و راقم را

و کتابه‌های عمارات و منازل باغ جهان‌آرا مشهور بباغ مراد تمامی بخط مبارک ایشان است و اوراق مجالس النفایس که از تألیفات ترکسی امیر کبیر علیشیر است و درخانه امیر درحوض آب بسنگ مرمر نوشته و اکنون هر صفحه و ورقی از آن حرز مثال مردم دارند بخط شریف ایشانست مشهورست که در وقتی که شاهی بیگ خان اوزبک^۱ دارالسلطنه هرات را گرفت مولانا قطعه‌یی نوشته بدیدن اورفت آن ترک جاهل قلم بدست گرفته و مولانا را پیش طلبیده آن قطعه را بقلم تعلیم و اصلاح درآورده مولانا در همان ایام بعد از رحلت نواب سلطان حسین میرزا و انقراض دولت خاندان اوبمشهد مقدس معلی مزکی عرش درجه آمده منزوی گشت تا ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد. و وفاتش در تاریخ دهم شهر ربیع الاول سنه ست و عشرين و تسعمائه (غم بیحساب) بطریق تعمیه تاریخ گشته قبرش در محاذی مابین پای مبارک حضرت امام همام ثامن ضامن مفترض الطاعه واجب العصمه صلوات الله وسلامه

→

در باب صحت و صواب آن واجب و متحتم می‌باید که من بعد بواجبی ملاحظه نموده سعی نمایند که مرقومات خامه غرایب نگارش از آسیب خطا و خلل مصون ماند و صفحات کتاب مرادش از حاجت حك و اصلاح محفوظ و مصون ماند و هرچه نویسد بمقابله آن کمابینگی مراسم سعی بتقدیم رساند که تلافی ماسبق تواند شد والسلام.

۱ - شاهی بیگ خان بن بوداغ سلطان بن ابوالخیرخان از نسل جرجی خان بن چنگیزخان بود در سال ۹۰۴ ماوراءالنهر را از تصرف اولاد تیمورخان بیرون برد و چون نه سال در آن دیار سلطنت کرد سلطان حسین میرزا با بقرا وفات یافت و پسرانش در خراسان برسر پادشاهی اختلاف پیدا کردند شاهی بیگ در محرم سال ۹۱۳ لشکر بخراسان کشید و با بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا جنگ کرد و ظفر یافت شاهی بیگ بتخت سلطنت خراسان جلوس کرد و سه سال و نیم بلامعارض در خراسان پادشاه بود تا آنکه شاه اسمعیل با سپاه خویش بخراسان رفت و بساوی جنگ کرد و او را در سال ۹۱۶ در حدود مرو بکشت.

علیه از بیرون متصل بگنبد امیر علیشیر و مدرسه شاهرخى نزدیک به پنجره فولادى مدت عمرش هشتاد و پنجسال و مولانا شاگردان سرآمد داشته سواى مولانامیرعلی که برابری با استاد مینماید و پنج کس دیگر بوده اند مولانا محمد اجریشمی ، مولانا سلطان محمد نور ، مولانا سلطان محمد خندان ، مولانا زین الدین محمود ، مولانا میرعلی جامی و اینها در خدمت مولانا خوشنویس گشته سرآمد زمان و خوشنویسان دوران بوده اند .

آنکه در عالم بخط مشکفام نسخ کرده خط استادان تمام
گشته شاگردانش از راه یقین در طریق حق کرام الکاتبین
از جمله آنها مولانا محمد اجریشمی است که سرآمد شاگردان وی
بوده این ابیات را گفته و در لوح مزار مولانا بخط خود نوشته شعر .

آن کو رقم زدی قلمش خط جانفزا

در حرف او کشیده قلم کاتب قضا

جان یافتی قلم چو رسیدی بخط او

آخر، ولی شدش قلم دست خاك پا

خطش همین نبود نکو در طریق نظم

لطف سخن چو حسن خطش بود دلگشا

ره داد از مناسبت نام نزد خویش

سلطان ابوالحسن علی موسی رضا

رو در فناست هرچه ببینی بغیر او

ماند همین خدا و نماند بجز خدا

و این رباعی را نیز از اشعار مولانا سلطان علی مولانا محمد اجریشمی

در حاشیه آن لوح نوشته :

رباعی

عین عدم و الم بود عالم دون

زنهار درو مجوی آرام و سکون

چون اکثر جزو عالم آخرالمست

رفتیم ازین الم دل غرقه بخون

کتبه محمد ابریشمی

مولانا سلطانعلی شعر را بسیار خوب میگفته این مطلع ازوست .

گل در بهار از ان رخ گلگون نمونه ایست

چون اشک من که ازدل پر خون نمونه ایست

و ایضاً اشعار فی شرح حاله :

مرا عمر شصت و سه شد بیش و کم

هنوزم جوانست مشکین قلم

هنوز آنچنان هستم از فضل حق

که باطل نگردانم الحق ورق

توانم هنوز از خفی و جلی

نویسم که العبد سلطان علی

و از آثار خطوط مولانا رحمه الله که تا قیام قیامت باقیست این عبارات

و فقراتست که بر سنگ مرمر بردیوار تخت مقبره پادشاه مغفور مبرور

میرزا منصور بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن امیر قیسمور گورکان^۱

نوشته سعید دارین میرزا سلطان حسین قبر والد ماجد خود را که میرزا منصور

باشد و در پهلوی مزار فایض الانوار پیر هرات خواجه عبدالله انصاری^۲

۱ - میرزا منصور در سال ۸۴۹ از اینجهان درگذشت. ۲ - شیخ الاسلام

ابو اسمعیل عبدالله بن ابو منصور انصاری ولادتش در سال ۳۹۷ در طوس و فاتش در سنه

۴۸۱ مزارش در گازرگاه هرات است .

واقعت تختی وسیع بسته و بر آن سنگ مولانا این فقرات را نوشته هر که مشاهده کرده قدرت و اعجاز ویرا در خط میدانند و هیچیک از خوشنویسان نتوانسته‌اند که نقل آن بدان عنوان نمایند .

نقل العبارة:

این صفة بدیع البنیان منیع الارکان که از کمال صفوت و صفا و غایت بهجت و بهاحاکی نزهت ریاض رضوان و راوی زینت مناظر جنان است و انوار رحمت و آثار فیض فضل نامتناهی از ساحت باراحتش لایح وتابان از برای مرقد سلطان سعید مغفور غیاث السلطنه والدین منصور و اولاد مبرورش عمارت یافت بتاریخ سال هشتصد و هشتاد و دو که فضل بی پایان بیان آن مینماید و نسایم خلد برین از شمایم عنبرینش متنسم میآید .
چون بهشت از مرقد منصور سلطان رخ نمود

این عمارت را بوجهی بس نکو تاریخ بسود

حرره العبد سلطان علی مشهدی

وسنگ مزارا کثر شاهزاده‌های تیموری و امیرزادگان جغتای که در آن مزار وحوالی آن بلدة فاخره واقعت بخط مولانا است و این رساله در باب خط و تعلیم مشق از اشعار آبدار اوست که بطریق منظوم در این نسخه مرقوم گشته .
در بیان حمد و سپاس حضرت باری تعالی گوید :

بسم الله الرحمن الرحيم

ای قلم تیز کن زبان بیان	بهر حمد خدای هر دو جهان
آن خدایی که آفریده قلم	زان قلم حرف صنع کرده رقم
هر چه بود دست و هست و خواهد بود	ثبت فرموده در صحیفه جود
کاملان جمله محو ذات ویند	واصفان عاجز از صفات ویند

خود ثنا خوان خود بودیزدان رو ثناء عليك را برخوان
 در نعت حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله وسلم
 مصطفی را که فیض از مولیست حاجت خواندن و نوشتن نیست
 شده معلوم او ز روز قدم قلم صنع هر چه کرده رقم
 لوح محفوظ بیگمان دل اوست قاب قوسین جا و منزل اوست
 در طبقهای آسمان بنگر سر بسر پر جواهر و گوهر
 مانده از باقی نثارست آن شرح معراج را بخوان و بدان
 تا شوی آگه از کمال نبی نبی هاشمی مطلبی
 در نسبت خط بحضرت شاه ولایت صلوات الله علیه

پیشتر از زمان شاه رسل خلق را رهنمای نشاء قل^۱
 سر بخطی که خامه فرسودی خط عبری و معقلی بودی
 مرتضی اصل خط کوفی را کرد پیدا و داد نشو و نما
 وین خطوط دگر که استادان وضع کردند هم ز کوفی دان
 واضعان کاسمشان درین بابست ابن مقله است و ابن بوابست
 سند علم خط بحسن عمل پس بود مرتضی علی ز اول
 زانکه هم اوست در تمام علوم علما را بعلم امام عموم
 وین همه علمها امیر بحلم کسب فرموده از مدینه علم
 هر که داند در مدینه علم نقد و قتش شود خزینه علم

در تعریف و فضیلت خط^۲

غرض مرتضی علی از خط نه همین لفظ بود و حرف و نقط
 بل اصول و صفا و خوبی بود زان اشارت بحسن خط فرمود

۱ - لوح محفوظ. ۲ - نشانه قل. ۳ - علیکم بحسن الخط فانه من

خط که فرموده است نصف العلم
آن خط مرتضی علی بودست
آنچنان خط کجاست حد بشر
قلم پاک آن رفیع جناب
دست در پاش او خزانۀ رزق
از مدادش چه گویم وزدوات
ورقی را که خط شاه براوست^۲
بشنو این بیت راز من که رواست
هر عدو را که او فکند ز پای
نشوی غافل از بنی هاشم
مدح شه کاملان چنین گفتند
منکه جز حسرت بضاعست نیست
چه قلم بود یارب آن وجه دست

در بیان حال خود و شروع در مشق خط

در جوانی بدی بخط^۴ میلم
بر سرکوی کم قدم زدمی
گه ز انگشته قلم کردی
از قضا میر مفلسی روزی
قلم و کاغذ و دواتم جست
بنوشت و روان بدستم داد
زانکه ابدال بود و صاحب حال
زین سبب عشق خط زیاده شدم

عشق خط راندی از مژه سیلم
تا توانستمی قلم زدمی
بخیال خطی رقم کردی
پیشم آمد بسان دلسوزی
بیست و نه حرف را ز حرف نخست
شدم از التفات او دلشاد
گشته حالش مبدل الاحوال
دل گرفتار مرد ساده شدم

بعد از آن مدتی برین بگذشت
نیت روزه علی کردم
در خیال اینکه کار بگشاید
تا شبی خواب دیدم از ره دید
بیش ازین زین سخن نیارم گفت
خواب را مختصر نمودم باز
تا کسی پرده خرد ندرد
بنده سلطانعلی غلام علیست
روز و شب گوید از علی ولی^۲

در بیان احوال خود گوید

سنه عمر چون به بیست رسید
رو نهادم بکنج مدرسه‌یی
روز تا شام مشق می کردم
اکثر روزها چو ماه صیام
شام در روضه رضا بودم
چونکه از روضه آمدم بیرون
خدمتش را بجان کمر بسته
تا بتانستمش^۳ نیازردم
از پدر زان نگفتم و حالم
من ازو هفت ساله مانده جدا
شرح تقوی و طاعت هر دو
رحمت ایزدی بر ایشان باد

در بیان ترقی خود گوید

چونکه از مشق بیحد و بیعد شدم القصه شهره مشهد
پیش من گلرخان سیم ذقن بهر تعلیم خط بوجه حسن
آمدندی ز دور و از نزدیک خواه از ترك و خواه از تاجیک
جمله یار و برادرم بودند همه روزه برابرم بودند
چشم سربستم و گشادم سر دیدن چشم سرچو نیست مضر
چشم سر عیب بین معیوبست چشم سر هرچه دید محبوبست

در ذکر خوشنویس شدن

بعد ازین^۱ ترك مدرسه کردم کس ندیدی بمدرسه کردم
سر نهادم بکنج خانه خویش گفتم از سوز سینه با دل ریش
کای دل آن به که ترك خط گویم نقش خط را ز لوح دل شویم
یا چنان سازمش کزان گویند حرف حرف مرا بجان جویند
پس نشستم بجهد و جهد تمام حاصل قصه روزها تا شام
مشق را چون قلم کمر بسته پس زانوی خویش بنشسته
ببریدم زیار و خویش^۲ و رفیق آخر الامر یافتم توفیق
گفت پیغمبر آن شه سرور سر میبچ از حدیث پیغمبر
هر که کوبد دری ز روی نیاز میشود عاقبت برویش باز

در بیان حسن خط

خط که مایقراست شهرت او آن اشارت بود بخط نکو
بهر آنست خط که بر خوانند نه که در خواندنش فرومانند
ایکه مایقراش همی خوانی نتوان خواندنش باسانی
حسن خط چشم را کند روشن قبح خط دیده را کند گلخن

در بیان قلم گوید

اولا میکنم بیان قلم	بشنو این حرف از زبان قلم
که قلم سرخ رنگ میباید	نه بسختی چو سنگ میباید
نه سیاه و نه کوتاه و نه دراز	یاد گیر ای پسر! ز روی نیاز
معتدل نی سطر و نه باریک	و ندرنش سفید نه تاریک
نه دروپیچ و نی دروتابی	ملك خط راست نيك اسبابی
گر قلم سخت باشد و گرسست	دست از این و آن بیاید شست

در بیان مرکب ساختن

بطلب دوده تمام عیار	دوده یکسیر و صمغ خوب چهار
زاك و مازو بجوچه زود و چه دیر	گیر یکسیر ازین وزان دوسه سیر
صمغ در آب ریز پاك ز خاك	تا چو ماء العسل گدازد پاك
یکدور و زش بصمغ محکم کوب	خانه را از غبار پاك بشوب
تا بصد ساعتش صلابه بکن	یاد گیر از من این ستوده سخن
ز مه از زاك بهتر است بسی	وین ندانسته جز فقیر کسی
در سیاهی بود ز زاك ضرر	عوض زاك بس ز مه بهتر
آب مازو بجوش و دار نگاه	تا شود نيك صاف و خاطر خواه
ز مه نرم را بسو کن ضم	روشت گفتم آنچه بسد مبهم
بعد از ان اندك اندکش میریز	تجربه میکن و بسو مستیز
تا بوقتی که با قوام آید	در نوشتن دلت بیاساید
زور بازو ازو دریغ مدار	ورنه میدان که کرده یی بیگار

در تعریف کاغذ و رنگ کردن

کاغذی بهتر از ختایی نیست	حاجت آنکه آزمایی نیست

مکنش رد اگر خردمندی	حبا کاغذ سمرقندی
لیک پاک و سفید میباید	خط برو صاف و خوب می آید
جهد کن تا که خوب بستانی	خواه رسمی و خواه سلطانی
باتو گویم که رنگ آن از چیست	هیچ رنگی به از حنایی نیست
از مدادست بیش ازین میسند	زعفران و حنا و قطره چند
زینت خط خوب مرغوبست	خط برو خوب و هم طلا خوبست
خیره سازد چو دیدن خورشید	چشم را رنگ سرخ و سبز و سفید
تا ازو دیده ها بیاساید	بهر خط نیم رنگ می باید
خط رنگین برو نکو باشد	رنگهایی که تیره رو باشد
تا نماید خط تو خوب و نفیس	کاغذ سرخ را سفید نویس
از سفیداب دلپسند بود	کاغذی کان کبود رنگ بود

در باب آهار ساختن و کاغذ آهار کردن

یاد گیر این ز پیر پخته سخن	ساز آهار از نشاسته کن
پس بجوشش دمی بآتش تیز	اولا کن خمیر و آب بریز
صاف سازش نه نرم و نه محکم	پس لعاب سرش بدو کن ضم
تا که کاغذ نیوفتد از جای	رو بکاغذ بمال و سعی نمای
مال آبی بروی او زنهار	کاغذ خویش چون دهی آهار

در صفت مهره زدن

که رخ رخ درو به ننماید	مهره کاغذ آنچنان باید
زور بازو ولی نه سخت و نه سست	تخته مهره پاک باید شست

در تعریف قلمتراش

حرفهای نهفته فاش کنم	با تو ذکر قلمتراش کنم
تنک و پهن نیست خاطر خواه	تیغ او نه دراز و نه کوتاه

تا که در خانه قلم گردد وان قلم قابل رقم گردد
در باب قلم تراشیدن

تا قلم را درست دست دبیر	نتراشد بگزلك تدبیر
نرود بر مراد دل قلمش	خوش نباشد بچشم کس رقمش
تا توانی قلم روان تراش	دیر تراش و خویش را مخراش
خانهای قلم دراز مکن	بهر خط خوب نیست ختم سخن
تیز و کوتاه مکن که نیست نکو	بشنو این نکته و دلیل مجو
اندکی از درون او بگذار	با برون قلم نداداری کار
شق گشاده مکن که نیست پسند	در تشویش خویش را در بند
شیوه اعتدال مرعی دار	که وسط بهتر است در همه کار
وحشی و انسیش برابر کن	چار دانگ و دو دانگ گشته کهن

در باب قط زدن

نی قط صاف و پاك می باید که درو عکس روی بنماید
از سطربری نی ملول مباش بهر خط بهتر است کردم فاش

در بیان قط زدن قلم

شرط قط دان که بیشمار بود	هر که دانست مرد کار بود
گیر محکم قلم تراش اول	بانی قط اگر نبی احوال
قلم خویش بر نی قط نه	گر بگیری قلم با صبع به
ساز محکم قلم بناخن خویش	تا که در قط زدن نگر دریش
قط اول نکو نمی آید	قط دیگر اگر زنی شاید
قط محرف زنی خطا باشد	متوسط زنی روا باشد
تا صدای قط قلم شنوی	غافل از قط آن قلم نشوی

که صدای قط از قلم نه نکوست بل صدای ندای علت اوست
صاف باید قط قلم باری تا براید زدست تو کاری
در بیان تجربه قلم بنقطه

کاتباً چون قلم تراشیدی خاک بر پشت خامه مالیدی
آن قلم را بنقطه تجربه کن بشنو این حرف راز پیر کهن
از قلم نقطه چون درست آید خوشنویسی اگر کنی شاید
در بیان واضح خط نسخ تعلیق

نسخ تعلیق اگر خفی و جلیست واضح الاصل خواجه میرعلیست
نسبتش بوده با علی ازلی نسبتش نیز می رسد بعلی
تا که بودست عالم و آدم هرگز این خط نبوده در عالم
وضع فرموده او ز ذهن دقیق از خط نسخ و از خط تعلیق
نی کلکش از آن شکر ریزست کاصلش از خاک پاک تبریزست
نکنی نفی او ز نادانی بیولایت نبوده تا دانی
کاتبانی که کهنه و نویند خوشه چینان خرمن اویند
مولوی جعفر و دگر اظهر خوشنویسان اظهر و اظهر
در جمیع خطوط بوده شگرف زا استادان شنیده ام این حرف
خط پاکش چو شعر او موزون هست تعریف او ز حد بیرون
بد معاصر بمجمع الافضال شیخ شیرین مقال شیخ کمال^۱
آنکه شعرش چو میوه های خجند هست شیرین تر از نبات وزقند
همه رفتند ازین جهان خراب رخ نهفتند در نقاب تراب
بهرشان زانچه خوانم و دانم روح الله روحهم خوانم

۱ - مقصود کمال الدین مسعود خجندی عارف و شاعر مشهورست که در سال ۸۵۳

در گذشته است .

در باب ترکیب وقواعد خط

ظاهر خط اصول و ترکیب است	کرسی و نسبتش بترتیب است
بعد اینها بود صعود و نزول	شمره هم داخلست و هست قبول
نسخ تعلیق را مجسو ارسال	کاندرین باب نیست ^۱ قال و مقال
هست ارسال در خطوط دیگر	این بدان و ازین سخن بگذر
جمع میکن خطوط استادان	نظری میفکن درین و در ان
طبع تو سوی هر کدام کشید	جز خط او دیگر نباید دید
تا که در چشم پر شود ز خطش	حرف حرفت چو در شود ز خطش

در بیان نقل خط

بر دو نوعست مشق و ننهفتم	با تو ای خو برو جوان گفتم
قلمی خوان یکی دیگر نظری	نبود این سخن منی و مری
قلم مشق کردن نقلی	روز مشق خفی و شام جلی
نظری دان نگاه کردن خط	بودن آگه ز لفظ حرف نقط
هر خطی را که نقل خواهی کرد	جهد کن تا نکوبی آهن سرد
حرف حرفش نکو تأمل کن	نه که چون بنگری تغافل کن
قوت و ضعف حرفها بنگر	دار ترکیب او به پیش نظر
در صعود و نزول آن می بین	تا که حظی بری از آن و ازین
باش از شمرهای حرف آگاه	تا شود ^۲ پاک و صاف و خاطر خواه
چونکه خط روی در ترقی کرد	بنشین گوشه یی و هرزه مگرد
مختصر نسخه یی بدست آور	بخط خوب و دار پیش نظر
هم بدان قطع مسطر و قلمش	ساز ترتیب تا کنی رقمش
پس از آن مینویس حرفی چند	خود پسندی بخویشتن میسند

جهد کن تا زمشق نقلی خویش نشوی غافل ار کنی کم و بیش
نقل را اهتمام باید کرد سطر سطرش تمام باید کرد
نه که هر سطر چون کنی بنیاد ز ابتدا کرد و حرف بد افتاد
بگذاری و باز حرف دگر کنی آغاز ازین غلط بگذر
کز غلط هیچکس کسی نشود بـوریا هرگز اطلسی نشود

در ذکر تعلیم خط و قواعد آن

نظم فرمودن قواعد خط هست نزد فقیر محض غلط
نتوان هم به نثر بنوشتن و اندرین باب نیست هیچ سخن
زانکه خط را حد و بدایت نیست همچو الفاظ کش نهایت نیست
لیکن از مفردات حرفی چند می کنم عرضه بیش ازین مپسند
هست الف بی و کاف خرد و دراز با سر جیم و هی بدان آغاز

در بیان کششهای خط

مد سین کشیده و سر عین نزد تو سازمش بیان بی شین
چند حرفی که هست صورتشان جمله مانند هم یکی میخوان^۱
ذکر منظوم حرفها اینست گر صوابست و گر خطا اینست
گرچه از مفرد و مرکب خط از الف تا بهمزه و بنقط
جمله را می توان قواعد گفت يك دوسه نوع و از کسی ننهفت
خط چو ظاهر بود توان گفتن هنر و عیب آن و بنهفتن
ای که حرفی نکرده بی بنیاد بتو تعلیم چون دهد استاد
زانکه تعلیم خط بوجه حسن غایبانه نمی توان گفتن
سر خط غایب و تو حاضر نی اعتراض تو هست بیمعنی
حسن خط چونکه^۲ هست پوشیده کس ندانسته تا نکوشیده

تا نگوید معلمت به زبان
شرح دانستنش ز بیش و ز کم
ن توانی نوشتنش آسان
معتبر لیک تو زبانی دان
قلمی باشد و زبانی هم
تا شود جمله مشکلت آسان

در بیان تعلیمات مفردات

حرکت در الف سه می باید
بی و تی را اگر کنی تو دراز
گرچه آن از قلم همی شاید
لیک هر گه نویسیش کوتاه
اولش بر اخیر مشرف ساز
کن سرجم را دو نقطه و نیم
راست باید کشید و بود آگه
چون بتحریر در نمی آید
دور او را چسان دهم تعلیم
اول کافها دراز اولیست
اولش بر اخیر مشرف ساز
مد سین همچو بی و تی دراز
نیست نوعی دگر چو عین علی
یا که چون عد بسدال پیوندد
دان سر عین صادی و نعلی
با تو گفتم ز روی استادی
سر عینی که با صعود بود
که خوش آینده تر بود بنظر
این دو نعلی بود دگر صادی
یک چو فم الاسد دگر ثعبان
گر چه این هر دو را بشکل دگر
وین دو خطر ادهندزینت وزین
می توان هم نوشتنش آسان
بعد هی مد اگر بود خوبست
هی بود دال و فی و ذو صادین
ز انکه ترکیب خوب مطلوبست
میتوان نیز هی ذو صادین
دو سه نوع دگر بود هی نیز
نزد استاد نیست سنجیده
که باصلاح باشد آن در بند
بالبشرور از قلم کن اصلاحش
دور میباش لیک از الحاحش

نکنی از قلمتراش اصلاح کاتبان را چه کار با جراح

در باب خوشنویس شدن

ایکه خواهی که خوشنویس شوی	خلق را مونس و انیس شوی
خطه خط مقام خود سازی	عالمی پر زنام خود سازی
ترك آرام و خواب باید کرد	وین زعهد شباب باید کرد
سر بکاغذ چو خامه فرسودن	زین عمل روز و شب نیاسودن
ز ارزوهای خویش بگذشتن	وز ره حرص و آزر گشتن
نیز با نفس بد جدل کردن	نفس بد کیش را زدن گردن
تا بدانی جهاد اصغر چیست	باز گشتن بسوی اکبر چیست
وانچه با خود روا نمیداری	هیچکس را بدان نیازاری
دل میازار گفتمت زنهار	کز دلازار حق بود بیزار
ورد خود کن قناعت و طاعت	بی طهارت مباش یکساعت
همه وقت اجتناب واجب دان	از دروغ و ز غیبت و بهتان
از حسد دور باش و اهل حسد	کز حسد صد بلا رسد بجسد
حیله و مکر را شعار مکن	صفت ناخوش اختیار مکن
هر که از مکر و حیله و تلبیس	پاك گردید گشت پاك نویس
داند آنکس که آشنای دلست	که صفای خط از صفای دلست
خط نوشتن شعار پاکانست	هرزه گشتن نه کار پاکانست
گوشه انزوا نشین کن	یادگیر این سخن ز پیر کهن

در باب انزوا که لازمه خوشنویسی است

مرتضی شاه اولیا حقا	در زمان تغلب ^۱ خلفا
انزوا را شعار ساخته بود	تا دمی وارهد زگفت و شنود
کردی اکثر کتابت مصحف	خط ازین یافت رسم عز و شرف

وین علمی که در جهانست علم هم در ان دور ریختش ز قلم
ورنه در عهد خواجه دوسرا کی بدی فارغ از جهاد و غزا
غرض این فقیر ازین تحریر این بود از نقیر و از قطمیر
کانزوا لازم خط است و علوم گوشه‌یی گیر تا کنی معلوم^۱
در باب معذرت گوید

نوجوانی بسی سخن گفتن همه دم قصه کهن گفتن
از قضا ایستاده بد پیری بهر اخذ و ادای تکبیری
گفت اورا جوان تو هم سخنی گوی یا از نوی و یا کهنی
پیرگفتا اگر نه مدهوشی سخنی به بود ز خاموشی
کاتب مشهدی تو هم بنیوش قول پیرگذا و شو خاموش
عمرها کاغذ سفید سیاه ساختی و دلت نشد آگاه
ترك تعلیم این تعلم گیر بهره‌یی گیر از تکلم پیر
این زمان کت سیاه گشت سفید کرده از حیات قطع امید
جهد کن کز کمال آگاهی عذر تقصیر خویشتن خواهی
ورق نامه را نگردانی نامه عمر خویش بر خوانی
داد تعلیم در جهان دادی چون بدیدی حقوق استادی
بگذر از کاغذ و دوات و قلم گرچه زینها بعالمی تو علم

در صفت حال و مدت سال

بود هشتاد و چار عمر عزیز گشته زایل تمام عقل و تمیز
در جوانی اگرچه نیز نبود اندرین باب عذر لنگ چه سود
بهر تو عذر لنگ از ان گفتم ای پسندیده یار و ننهفتم
که ز دست بلای شوم فرنگ شده بودم ز رنج آبله لنگ

مدت چند^۱ سال پیوسته
خسته دل و ز قوا نمانده اثر
خاصه در مشهد خراب بیاب
واندرین درد بی دوا دردا
آشنا حال آشنا پرسد
خواستم ذکر خویش و حالت خویش
ذکر و حشت چو و حشت افزایش
عرض^۲ تاریخ و سال ماه کنم

در ختم این نسخه گوید

سال تاریخ نظم این نامه
بود ماه نخست اول سال
شرح آداب خط زیبای و ز کم
آنچه دانستم و ندانستم
هنر و عیب خود بیان کردم
ای خوش آنانکه عیب پوشانند
حق نگهدار عیب پوشان باد

مولانا میرعلی از سادات عظام حسینی دارالسلطنه هراتست در خط
گوی سبقت و تفوق از همه ربنوده چه در اسلوب این خط واضح قاعده
جدید و ضابطه سدید است اما بمولانا سلطانعلی نمیرسد چنانچه گفته اند:
مصراع: آری که هیچ میر بسطان نمیرسد. میر در کمال حسن و وجاهت و
اهلیت و قابلیت بوده و جامی از جمله عشاق او بوده شرح آن در تحت اسم
جامی در تذکره الشعرا ایراد یافته وی در اوایل حال پیش مولانا زین الدین

محمود شاگردی کرده بعد از آن در مشهد مقدس معلى بخدمت مولانا سلطانعلی رسید و مشق و تعلیم گرفت و در آنجا نشو و نما یافت هم جلی و هم خفی و هم قطعه نویسی و هم کتابت را بدرجۀ اعلی و مرتبۀ قصوی رسانید و آخر خط را بر طاق بلند نهاد که دست هیچ خطاطی بدان نمی رسد از جمله یادگاری او درین روزگار این اشعارست که بقلم گهربار جلی نوشته و در دارالسیاده مشهد مقدسه بر در دارالحفاظ نصب فرموده:

سلام علی آل طه و یس	سلام علی آل خیرالنبین
سلام علی روضه حل فیها	امام ینامی به الملك والدين
امام بحق شاه مطلق که آمد	حریم درش قبله گاه سلاطین
شه کاخ عرفان گل باغ احسان	مه برج امکان در درج تمکین
علی بن موسی الرضا کز خدایش	رضاشد لقب چون رضا بودش آئین
پی عطر رو بند حوران جنت	غبار درش را بگیسوی مشکین
اگر خواهی آری بکف دامن او	برودامن از هر چه جزاوست در چین
خادم آل علی میر علی حسینی	

مقطع این غزل را که اینست :

چو جامی چشد لذت تیغ مهرش

چه غم کز مخالف خورد خنجر کین

میر ننوشته بودند و این دوبیت را که میر در باب تاریخ آن کتابت

گفته بقلم متوسط از هر جانب صفحه در پایین دو مصرع محرف بدین طرز نوشته :

ماند بر صفحه ایام ز مشکین قلم

یادگاری که بگویند از آن اهل قلم

بهر تاریخ مه و سال کتابت امروز

دهم ذی قعدة كلک قضا کرد رقم

و این ابیات نیز از نتایج طبع وقاد میرست که بقلم جلی نوشته

و هم در دارالسیاده متبر که در محاذی بالینگاه چسبانیده قطعه :

هست در مدح امام هشتم این نظم بدیع

وارث علم نبی نقد امیرالمؤمنین

آن شهنشاهی که آمد آستان عزتش

کعبه ارباب دولت قبله ارباب دین

این هم از آثار فیض او بود کاین نظم را

سال تحریر آمده «مدح امام هشتمین»

و این رباعی نیز از اشعار حضرت میر قدس سره است که در پائین

آن نوشته :

ای خاک درت سجده گه خاص و عوام

آب رخ هفت کشور آن طرفه مقام

هر کس نبود آتش مهتر بدلس

تا هست بصد محنت و غم باد مدام

این قطعه در مدح ظهیرالدین محمد بابر پادشاه ممالک هند گفته :

سر من خاک ره پادشه ملک سخن

فخر شاهان ممالک شرف نسل تمر

پادشاه فضلا بحر سخا کان کرم

سر ارباب هنر شاه محمد بابر

۱ - ظهیرالدین بابر بن میرزا پیرمحمد بن میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید

گورکان نخستین پادشاه گورکانی هند ولادتش در سال ۸۹۹ و فاتش در ۹۳۷ و سی و چهار سال پادشاهی کرد .

و هم از اشعار حضرت‌میر است در باب اظهار مضمر .

رباعی

سر حلقه دهر و سر هر بیوطنی

خاقان دلاوری و خضر زمینی

بعد از سخت نیست بگیتی اکنون

مجموعه معنی شه ملک سخنی

این مطلع و رباعی که مبنی است از صنعت اظهارالمضمر و شعرست

برمدح مربی اهل علم و فضل و هنر نتیجه طبع اوست .

مطلع

دلا مگو غم و دردم اگر بیابی راه

به پیش آصف عالی گهر حبیب‌الله

رباعی

ای ذات تو فیض بخش با اهل کرم

از حسن تو گردیده فزون ذوق و طرب

تو معدن ملک جودی و دیده نهند

صاحب‌جاهان یبایت از عین ادب

شرف ملک و صاحب عهدی

صنعت این رباعی و مطلع آنست که هر حرفی را که در مطلع مندرجست

چون در ضمیر نگاه دارند باصطلاحی که متعارفست عمل نموده بمصراعی

که در آخر نوشته شده رجوع کنند بوضوح پیوندد که حرف مضمر

کدامست .

این قطعه را در باب خط و قاعده مشق و خوشنویس شدن فرموده .

پنج چیزست که تا جمع نگردد در خط
 هست خطاط شدن نزد خردمند محال
 دقت طبع و وقوفی ز خط و خوبی دست
 طاق محنت و اسباب کتابت بکمال
 و ازین پنج یکی راست قصوری حاصل
 ندهد فایده گسر سعی نمایی صد سال

مولانا مدتی در دارالسلطنه هرات بسر میبرده چون عبیدخان اوزبک^۱
 در ایام دارائی سام میرزا و لله گی حسین خان شاملو هرات را گرفت مولانا
 میرعلی را همراه سایر اعیان آنجا در شهر سنه خمس و ثلاثین و تسعمائه
 ببخارا فرستاد میر مدتی در بخارا در کتابخانه عبدالعزیز خان ولد
 عبیدخان بکتابت اشتغال داشت و اینقطعه را در آنوقت از غایت خستگی
 دماغ و دلتنگی در بخارا گفته .

عمری از مشق دوتا بود قدم همچون چنگ
 تا که خط من بیچاره بدین قانون شد
 طالب من همه شاهان جهانند و مرا
 در بخارا جگر از بهر معیشت خون شد
 سوخت از غصه درونم چکنم چون سازم
 که مرا نیست ازین شهر ره بیرون شد
 این بلا بر سرم از حسن خط آمد امروز
 و ه که خط سلسله پای من معجون شد

۱ - عبیدخان بن محمود سلطان بن ابوالخیر خان از سلاطین بخارا بود شش مرتبه
 در عهد شاه طهماسب لشکر بخراسان کشید و مشهد مقدس را محاصره کرد خرابیهای
 بسیار بدان سامان وارد آورد بالاخره در سال ۴۷۶ وفات یافت و عبدالعزیز خان پسرش
 جای او نشست .

مولانا شعر و معما بسیار دارد و تمامی آنها در تذکرة الشعرا ایراد یافته و این ابیات از اشعار اوست .

تاریخ

میر عرب قطب زمان غوث دهر

ساخت چنین مدرسه‌یی بوالعجب

بوالعجب اینست که تاریخ اوست

مدرسه عالی میر عرب

و این معما باسم مهدی ازوست:

رباعی

خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده

بیگانه ز خویش و آشنا گردیده

یکبارگی از قید خرد وارسته

در میکده ها بیسر و پا گردیده

این رباعی نیز ازوست:

چشم سیه تو کشت زارم چکنم بر بود ز دل صبر و قرارم چکنم

بیتو نفسی صبر ندارم چکنم القصه زدست رفت کارم چکنم

و این رباعی را بترکی گفته و از جهة عبیدخان اوزبک بقلم جلی

نوشته : رباعی

خان دهر باشیمه سایه گستر اولسون

دولت انکا یار و بخت یاور اولسون

کونکلی داکی آرزو میسر اولسون

یا رب آنکا آفاق مسخر اولسون

فی‌شهور سنه ۹۴۴ مولانا در بخارا رحلت نمود علیه رحمة من الله

الودود مرقع و قطعه و نسخه‌های ایشان در ربع مسکون منتشرست.
 خواجه محمود بن خواجه اسحق الشهابی از قریه سیاهوشان دارالسلطنه
 هراتست پدرش خواجه اسحق الشهابی در زمان حکومت دورمیش خان شاملو
 کلانتر دارالسلطنه هرات بود در وقتی که عبیدخان هرات را گرفت چنانچه
 مذکور شد خواجه اسحق را با کوچ و فرزندان ببخارا فرستاد چون مولانا
 میرعلی نیز همراه بود خواجه محمود را بمناسبت همشهری بودن بشاگردی
 برداشت و در مقام تربیت و ترقی او شد خواجه محمود در خدمت میرکار
 را بجائی رسانید که بعضی خط او را بر خط میر ترجیح میدادند و میر
 میگفته که شاگردی بهتر از خود بهمرسانیده‌ام و این قطعه را مولانا میرعلی
 جهت او گفته در همین باب همین قطعه او را کافی است.

خواجه محمود آنکه يك چندی

بود شاگرد این حقیر فقیر

یسا دادم باو ز قلت عقل

آنچه دانستم از قلیل و کثیر

بهر تعلیم او دلم خون شد

تا خطش یافت صورت تحریر

در حق او نرفت تقصیری

گر چه او هم نمیکند تقصیر

هر چه او مینویسد از بد و نیک

جمله را میکند بنام حقیر

خواجه محمود بعد از چند مدت که در آنجا بسر میبرد دلگیر شده

به ام‌البلاد بلخ آمد و در آنجا ساکن شد و جمعیت بسیار بهمرسانید و

احتیاج بکتابت و قطعه نویسی نداشت از آن جهت خط وی کمیابست وی مصاحب سلاطین بود و شترغو را نیکو مینواخت و بیشتر از لعب و لهو میدفیلا هر کس بدیدن اورفتی قطعه‌یی باو تکلیف میکرد این بیت ازوست که در آخر قطعه‌ها بسیار نوشته بود .

بود این مشق محمود الشهابی

که مثلش در جهان هرگز نیابی

مولانا کمال‌الدین محمود رفیقی ازدارالسلطنه هرات بوده وی خوش مینوشته و لطافت داشته و شعر را هم نیکو میگفته است .

مولانا مجنون چپ نویس ولد مولانا کمال‌الدین رفیقی است مولانا مجنون از خوشنویسان و کاتبان دارالسلطنه هرات است و نسخ تعلیق را با مزه و خوش و پخته مینوشته و خطی از خود اختراع کرده بود که از ترکیب کلمات آن صورت انسان و حیوان بهم میرسید و از جمله این مصراع را که «نرخ شکر و قند شکست از شکرستان» از دو طرف نوشته بود بصورت سه چهار آدمی که بر زبر یکدیگر بوده باشند و صورت و خط هر دو در کمال خوبی و تخلص مجنون مذکور بود و کتاب ناز و نیاز از اشعار آبدار اوست و کتاب لیلی و مجنون هم از منظومات اوست که باسم سامی نواب سام میرزا نوشته و نواب میرزائی در تذکرة الشعراء سامی^۱ ذکر او نموده این بیت از قصیده‌یست که در مدح شاه غفران پناه جنت بارگاه شاه طهماسب گفته :

فیروزه سپهر در انگشترین تست

روی زمین تمام بزیر نگین تست

مولانا مجنون رساله‌یی در باب تعلیم و آداب خط بتفصیل نوشته و

تعلیمات مفردات را يك يك از حروف تهجی نوشته .

مولانا ادهم از یزد بوده به ادهم کور مشهورست خط نسخ تعلیق را نازک مینوشته اکابر نور کمال از خراسان او را باصفهان فرستاده کتابه های منازل ایشان را او نوشته و رعایت کلی یافته گویند که مولانا حیرتی^۱ نیز در آنوقت در سلسله نور کمالیه میبوده و قصاید مدح جهة ایشان میگفته مولانا حیرتی و مولانا ادهم هم وثاق بوده اند مولانا ادهم همه وقت مشق میکرد و مولانا حیرتی از وضع او بتنگ آمده این بیت گفته بود .

کور کاتب شدی ز مشق استاد

آنقدر مشق کن که کور شوی

مولانا شیخ عبدالله کاتب از کاتبان مقرر دارالسلطنه هرات بود و قریب به چهل و پنجسال با امیر کبیر علیشیر^۲ سربرده و از موانست و مصاحبت او بهره یی تمام یافته و پیوسته در سلك مشاهیر فضلا و ظرفا منتظم با وجود علو نسب و حسب هرگز خیال کبر و انانیت را پیرامن خاطر نگذاشته خط تعلیق و خط نسخ تعلیق را در غایت لطافت مینوشته و خطوط استادان ما تقدم را خوب می شناخته و شعر نیز میگفته این مطلع ازوست .

چنین کان ترك مست خویش را بیباک می بینم

بسا سرها که در پای سمندش خاک می بینم

مولانا سلطان محمد بن مولانا نور الله که بسلاطین محمد خور بین الجمهور اشتها دارد شاگرد خوب مولانا سلطان علی است و کاتب مقرر دارالسلطنه هرات بود و خفی را بسیار نازک و پاکیزه مینوشته .

مولانا سلطان محمد خندان او نیز شاگرد سلطان علی است و کاتب

۱ - مولانا حیرتی از شعرای مشهورست در سال ۹۶۱ وفات یافته است ۲ -

امیر علیشیر نوائی ولادت ۱۷ رمضان ۸۴۴ وفات ۱۲ جمادی الثانی ۹۰۶

خوب بود و از شعر و معما بهره تمام داشته و مدت العمر در دارالسلطنه هرات بکتابت مشغول بوده و در قطعه نویسی بیعدیل است قطعه‌های خوب بر صفحه روزگار گذاشته .

مولانا عبدی از خطه طیبۀ نیشابورست خط نسخ تعلیق را خوب مینوشته و کاتب بی بدل بوده و بخدمت نواب کامیاب علیین آشیان شاه طهماسب سرافراز شده و اکثر اوقات در ملازمت آن پادشاه خجسته صفات بسر میرد مولانا بسیار فانی و درویش و آدمی صفت بوده و شعر را بسیار خوب میگفته این اشعار ازوست .

ما را سریر سلطنت آن خاك در بسست

وز برق آه بر سر ما تاج زر بسست

ایدل کشیده دار چو عبدی عنان صبر

کز مهر مهوشان هوست اینقدر بسست

مولانا شاه محمود مشهور به زرین قلم خواهر زاده مولانا عبدیست و از نیشابورست شاگرد وی بوده مشهورست که مولانا عبدی در حالت اعراض همیشه بمولانا شاه محمود میگفته که ای بدبخت جهد کن که تا خوشنویس شوی اگر همچو من ننویسی باری مثل این سلطان علیک و میرعلیک بنویسی مولانا شاه محمود ثالث مولانا میرعلی و مولانا سلطانعلی بود مشهور آفاق شد و در کتابت عذیم المثل بوده و نظیر خود نداشته و در قطعه نویسی جلی و خفی ید بیضا نموده و خمسه شیخ نظامی را بخط غبار جهت کتابخانه شاه عالم پناه شاه طهماسب نوشته که جمیع استادان عصر و صاحب وقوفان دهر انصاف داده اند که هیچ خوشنویسی بدان قاعده و پاکیزگی و یکدست کتابت نکرده و آن خمسه بتصویر استاد بهزاد نقاش اتمام یافت مولانا در ایام ترقی و جوانی و خلاصه نشو و نما و حیات و

زندگانی ملازم رکاب شاه مالک رقاب علین آشیانی^۱ بوده و همه روزه با کاتبان و نقاشان در کتابخانه شاه جهانیان خسرو ایران بکتابت مشغول بوده و بعضی اوقات که اردوی همایون در دارالسلطنه تبریز بود مولانا در مدرسه نصریه^۲ در بالاخانه جانب شمال آنجا بسر میبرد و در آخر کار که آن پادشاه کیوان و قار از وادی خط و مشق و نقاشی دلگیر شده بمهمات ملک و مملکت و معموری بلاد و رفاه حال رعیت مشغول گشتند مولانا رخصت نسطون مشهد مقدس و مجاورت آن روضه اقدس گرفته بدان آستانه عرش نشان رفت و در مدرسه مشهور بمدرسه قدمگاه حضرت امام علیه السلام که در جنب چهار باغ آنجا واقعست بسر میبرد و بزیارت و عبادت مشغول بود و در ضمن آن کتابت میکرد و قطعه مینوشت و یاران اهل و شاگردان خالی از جهل بخدمتش رسیده از صحبتش فایز بودند مولانا قریب به بیست سال آنچنان اوقات صرف نمود و هرگز تأهلی اختیار ننمود و بمقتضای آیه کریمه *اِنَّ اللّٰهَ يَبْشُرُكُ بِبَحِيٍّ مُّصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصَوْرًا*^۳ عمل نموده حضور بود و قوم و خویشی هم نداشت همچنان فرد و تنها بود و از هیچ ممر و وظیفه و سیورغالی نداشت و از کسی رعایتی هم نمییافت و اوقاتش بحق کتابه میگذشت مولانا سلیقه شعر هم داشت و شعر را بسیار خوب میگفت خواه قصیده و خواه غزل و خواه رباعی و قطعه همه را نیکو میگفت این ابیات از قصیده اوست که در مدح امام هشتمین ثامن ائمه معصومین گفته و در پای مناره در راهرو دارالسیاده نصب کرده چسبانیده بود.

الهی همه عمر محمود کاتب

اگر چه بعضیان سیه کرده دفتر

۱ - مقصود شاه طهماسب است ۲ - مدرسه و مسجد نصریه در سال ۸۸۲ بنابر وصیت ازون حسن سلطان یعقوب آق قویونلو بنا فرموده است در جوار مزار ازون حسن ۳ - سوره آل عمران ۳-۳۴

بحرف خطایش خط عفو درکش

بحق علی بن موسی بن جعفر

ترحم که هستم قلیل البضاعه

بغفلت بسر برده اوقات یکسر

دمادم ز یاد گناهان ماضی

باشك ندامت كنم چهره را تر

بفضل خود ای پادشاه خطا بخش

بخط خطایش بکش خط سراسر

مولانا پانصد بیت از اشعار دارد و اکثر آن در تذکرة الشعرا ایراد یافته فقیر اقم در ایام صبی در شهور سنه اربع و ستین و تسعمائه بمشهد مقدس رسیدم و مدت بیست سال در آن روضه خلد مثال بودم مولانا بهمان منوال اشتغال داشت يك دو مرتبه بواسطه تیمن و تبرك بخدمت ایشان رسیده تعلیم سرمشق گرفتم و بتقریبی از ریاضت و مجاهدت خود اظهار فرمود گفت که اشتیاق من بمشق آنقدر بود که شبهای تابستان از اول شب تا صبح در مهتاب نشسته مشق جلی میکردم و مولانا عمر را قریب بهشتاد رسانیده بود و هشت سال دیگر بعد از این تاریخ در حیات بود مولانا بعینک قطعه نویسی و کتابت میکرد تا اینکه در شهور سنه اثنی و سبعین و تسعمائه در آن بلده طیبه ندای إرجعی رَبَّكَ راضیه مرضیه^۱ را البیک گفته بجانب فردوس برین روان شد و در جنب قبر مولانا سلطانه علی مدفون شد.

مولانا هاسم شادیشاه وی نیز از خوشنویسان و کاتبان مقرر خراسان بود و او را قرینه مولانا سلطان محمد نور و خندان میدانند وی قطعه نویس بوده و با مزه مینوشته و تاسنه^۲ خمسین و تسعمائه در حیات بود اما

قلم در دست و قلمتراش در مشت داشته و هر روز پنج بیت مینوشته و بقلمتراش اصلاح میکرده از شاگردان خوب او میر محمدحسین با خرزی است که اسم او مذکور خواهد شد .

مولانا جمشید پسر مولانا احمد رومی است اما در دارالسلطنه هرات نشو و نما یافته و در آنجا خوشنویس شده کتابت وی بسا مزه و بسیار پخته و خوبست در فن معما عدیل نداشته و بمعنائی اشتها داشته .

میر عبدالوهاب از سادات حسینی مشهد مقدس بود وی از دختر مولانا سلطانعلی بوجود آمده مولانا را چون پسری نبوده او را تربیت کرده بود خطش بغایت صاف بود اما نزاکت نداشت در همان ایام که راقم در مشهد مقدس بودم وی در سن هشتاد بود وریش رنگ میکرد و خیلی زکی و بسا مشربست و لباس رنگین برنگ آمیزی میپوشید و همیشه جزودان بزرگ پر از قطعه بخط خود همراه داشت که همه را افشان و حاشیه و جدول کرده بود و بمردم مینمود و تعریف خط خود میکرد و احبانا یکی از آنهاگاهی بارباب مناصب تکلف میکرد .

استاد میرسیداحمد آنحضرت از سادات حسینی مشهد مقدس بود پدرش بامر و خدمت شمع ریزی سرکار آستانه مقدسه منوره سدره مرتبه اشتغال داشت حضرت میر در اوایل حال چون خطش صورتی پیدا کرد ذوق خوشنویسی در سرش افتاده از مشهد مقدس عزیمت دارالسلطنه هرات نموده خود را بخدمت مولانا میرعلی رسانید و درسلك شاگردان او منتظم گردید و سرآمد شاگردان میر شد و در آن ایام آنچنان گردید که هرچه مینوشت از خط میر فرقی نداشت میر از هرات به بلخ کپنک پوش و پیاده رفت و از آنجا عزیمت بخارا نمود یکچند در خدمت مولانا میرعلی در کتابخانه عبدالعزیزخان بود بمودای العود احمد بمشهد مقدس معلی عود

نمود بعد از چندسال که در مشهد مقدس بودند عزم درگاه شاه جمجاه انجم سپاه شاه طهماسب نمود و به عراق و آذربایجان رفت و مدتی در اردوی معلی ملازم رکاب ظفرانتساب بود و همگی اوقات در مجلس بهشت آئین راه داشت و رعایتها یافت و در آن اوان کتاباتی که به سلطان سلیمان خواندگار مینوشتند خدام میر بقلم جلی مینوشت بعد از آن میر مرخص شده به مشهد مقدس آمد و مقرر شد که جهت نواب اعلی کتابت نماید و تحویلی مقرر شد که جهت او مرحومی آقا وزیر خراسان از وجوهای خاصه شریفه بدو رساند و سیورغالی نیز در مشهد مقدس بدو عنایت شد میر قریب ده سال در آن محروسه مطهره فارغ البال و خوشحال بیکلال و ملال بامر کتابت و قطعه نویسی اقدام داشتند جمعی کثیر از ساده رخان مشهد و لاله عذاران آن سرحد در ملازمت میر مشق و تعلیم در روزدوشنبه و پنجشنبه میگرفتند و در آن زمان بازار عشق و جنون و هنگامه مشق و کیفیت افیون گرم بود و ازدحام عشاق و معشوقان در منزل ایشان در آن دو روز صحبت فراوان بود و آن انجمن بطریق گلشن پر از گل و گرفتاران چون بلبل بود میر دوشاگرد مشهدی الاصل داشتند که هردو منظور نظر ایشان بودند و تعلق خاطری و گرفتاری نزد آنها داشتند یکی .

مولانا حسنعلی وی از خوشنویسان مقرر شده بود و خوش مینوشت مولانا بعد از ارتحال حضرت میر به هرات افتاده مدتی آنجا بسر برد و از آنجا به نیشابور آمده از نیشابور پای کوبان و سرودگویان به عراق آمده از عراق آهنگ زیارت عتبات عالیات نمود و سه چهار سال در بغداد ماند و از آنجا توجه زیارت حرمین شریفین نموده به حجاز رفت و در شهر سنه ثلاث و الف در حجاز فوت شد دیگری مولانا علیرضا او نیز بسیار خوش مینوشت و بعد از میر مدتی دیگر در مشهد مقدس بود

و زود رحلت نمود القصة که حضرت میرسید احمد چون بکتابت سرکار
خاصه شریفه مشغول بود بیجهت خاطر مبارک اشرف از چنان عذیم المثل
مردی منحرف شده بیکبار تحویلات و سیورغال سنوات را از آن مرد بیگناه
مسترد کرده بحواله دادند و سیورغال را در کل قطع فرمودند میر به امداد
بعضی از تجار از زیر بار آن حواله بیرون آمده اراده رفتن هندی نمود آن
فکر صورت نیست و در آخر کار میر پریشان و بی چیز شد اتفاقاً مرحمت
پناه میر مرادخان والی مازندران^۱ در اوانی که در مشهد مقدس معلی بود
فی شهر سنه اربع و ستین و تسعمائه رابطه‌یی میان او و میر بهمرسیده بود
کس از مازندران بطلب میر با جزوی خرجی فرستاد میر عزیمت
مازندران نمود چند سال در مازندران بکتابت اشتغال داشت و لوائیح
جامی را بقلم جلی نوشته جهت نواب میر و میر سلطان مراد در همان ایام
رحلت نمود میر باز به مشهد مقدس معلی عود نمود پس از آنکه شاه
اسمعیل بر سریر سلطنت متمکن شد از عقب میر به مشهد مقدس فرستاده میر
را بدار السلطنه قزوین آورد و او را در بالاخانه سردر باغ سعادت آباد
دار السلطنه قزوین فرود آورده جای داد و او را مشمول عواطف بیدریغ
شاهانه گردانید چون نواب شاه اسمعیل بعالم آخرت خرامید^۲ میر باز به
مازندران رفته و در آنجا فوت شد فی سنه ست ثمانین و تسعمائه میر گاهی
شعر میگفت این رباعی ازوست . رباعی

گاهی ز حجاب هستیم بود ملال

که داشتم از زمانه صد فکر محال

۱ - مقصود ظاهرأ سلطان مرادخان ولد امیرخان میباشد که در زمان شاه طهماسب

والی مازندران بود پدرش از مهربان پادشاه و بشرف مصاهرت شاه سرافراز بود .

۲ - در سال ۹۸۵

ناگاه بدام دلبری افتادم

از جمله قیدها شدم فارغبال

فقیر دو مرتبه که بمشهد مقدسه رفتم و بمطالعه اشتغال داشتم گاهی مشق از حضرت میر گرفته و تعلیم از و میگرفتم و در سلك شاگردان او منتظم بودم میر مفردات و مرقمی و قطعه بسیاری با سم فقیر که همنام ایشان بودم نوشته آنها همه بواسطه انقلاب زمان و حوادث دوران و ناسازگاری چرخ بوقلمون از دست بدر رفت .

مولانا مالك اگرچه بدیلمی اشتهار دارد اما وی فیلواکوشی قزوینی است در بدو حال پیش والد خود مولانا امیر شهره خط ثلث و نسخ مشق کرد و خطوط سته را خوش مینوشت و نسخ اورا کسی از نسخ یاقوت تفرقه نمیکرد آخر بوادی خط نسخ تعلیق افتاد و بزور ثلث در نسخ تعلیق سرآمد دوران گردید و بیشتر از دیگران شهرت گرفت و در فضیلت و مولویت نمایان بود و اکثر اوقات صرف مطالعه و مباحثه نمودی و اکثر علوم را مثل نحو و صرف و منطق و معانی و بیان منقح ساخته بود و در علم ریاضی خصوصاً حساب و هندسه و نجوم و موسیقی کمال مهارت و دانش داشت و معمارا نیز خوب میدانست در اوایل حال در سلسله رفیعہ قاضی جهان وکیل در اردوی معلاى شاه جمجاه میبود و چون در آن اوان اکثر زمان استادالعلماء خواجه جمال الدین محمود شیرازی^۱ در آن سلسله میبود مولانا پیش خواجه شرح تجرید و حاشیه و بعضی نسخه های دیگر دیدند پس از آن حسب الامر شاه عالمیان پناه در کتابخانه شاهزاده ظفرلوا ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا جاگرفت و در شهر سنه اربع و ستین و تسعمائیه

۱ - ازحول علمای شیراز و مورد توجه بزرگان بودودر سنه ۹۵۳ از اینجهان

همراه نواب میرزائی به مشهد عالی رفت و يك سال و نیم در آن روضه مقیم بود دران اوان فقیرگاهی سرمشق از ایشان کس فرستاده می‌گرفتم چون سید سلاطین و مروج مذهب آبائہ الطاهرین شاه طہماسب عمارات دولخانه مبارکہ دارالسلطنۃ قزوین را باتمام رسانیده بودند بکتابہ احتیاج بود حکم قضا نفاذ باحضر مولانا عزاصدار یافت کہ شازادۂ کیوان وقار او را بدرگاہ گیتی پناه فرستد مولانا حسب الامر اعلیٰ بدارالسلطنۃ قزوین آمده بدان خدمات اقدام نمود آنچه در ایوان چهل ستون نوشته اند این غزل خواجہ حافظ شیرازیست علیہ الرحمہ کہ برہوم طلا بخط لاجورد نوشته .

جوزا سحر نہاد حمایل برابرم

یعنی غلام شاہم و سوگند میخورم

ساقی بیا کہ از مدد بخت کار ساز

کامی کہ خواستم ز خدا شد میسرم

شاہا من ار بعرض رسانم سریر فضل

مملوک این جنابم و مسکین این درم

ورباورت نمیشود ازبندہ این حدیث

از گفتۂ کمال دلیلی بیاورم

گربرکنم دل از تو و بردارم از تو مهر

آن مہربر کہ افکنم این دل کجا برم

عهد الست من ہمہ باعہدشاہ بود

در شاہراہ عہد برین جہد نگذرم

گردون چو کرد نظم ثریا بنام شاہ

من همچنین چرا نکنم از کہ کمترم

شاهین صفت چو طعمه چشیدم ز دست شاه

کی باشد التفات بصید کبوترم

شعرم ز یمن مدح تو صدم ملک دل گشاد

گویبی که تیغ تست زبان سخنورم

بال و پری ندارم و این طرفه تر که نیست

غیر از هوای صحبت سیمرخ در سرم

بر گلشنی اگر بگذشتم چو باد صبح

نه عشق سرو بود نه میل صنوبرم

بوی تو می شنیدم و بریاد روی تو

دادند ساقیان طرب یکدو ساغرم

با سیر اختر فلکم داوری بسست

انصاف شاه باد در این قصه یاورم

نامم ز کارخانه عشاق محو باد

گر جز محبت تو بود کار دیگرم

ای عاشقان روی تو از ذره بیشتر

من چون رسم بوصل تو کز ذره کمترم

بنما بمن که منکر حسن رخ تو کیست

تا دیده اش بگزلك غیرت بر آورم

شکر خدا که باز در این اوج بارگاه

طاوس عرش میشنود صیت شهرم

کتبه فی سینه ست و ستین و تسعمائه . و این غزل مولانا حمام الدین

مداح را حسب الامر اعلی در سر درها و پنجره های ایوان مذکور نوشته

ما غلامان شاه مردانیم	رهبری غیر او نمیدانیم
خاک پای ابوذر غفار	بنده اعتقاد سلمانیم
در وفای محبت حیدر	هرچه گویی هزار چندانیم
تشنه راه کربلا و نجف	حاجی کعبه خراسانیم
هرچه در وصف مرتضی باشد	یافته در کلام سبحانیم
نامه کز نام او بود خالی	گر سر ما رود نمیخوانیم
تا گریزند رو بهان از ما	آشنایان شیر یزدانیم
ناصبی همچو غنچه دلخونست	ماچو گل سرخ روی و خندانیم
شکرالله که چون حسام الدین	در گدائی گدای سلطانیم

مولانا بعد از اتمام کتابه‌ها رخصت مراجعت به مشهد مقدس نیافت
نواب جهانبانی میرزایی مکرر از مشهد مقدس عرضها پیاپی سریر اعلی در
باب رخصت دادن مولانا نوشت و آن تاریخ از نتایج طبع مرحومی
قاضی عطاءالله ورامینی^۱ است . تاریخ

زهی قصر با رفعت شاه عادل

که شد آستانش بکیوان مقابل

چو شه بر فرازش رود عقل گوید

کلیمی گرفته است در طور منزل

پی سال اتمام آن فکر کردم

ز يك مصرع آمد دو تاریخ حاصل

شه از سال تاریخ پرسید گفتم

(بهشت برین) است (خیر المنازل)

۱ - وی برادر قاضی محمدست و از فضلا و شعرای مشهور زمان و ابرزگان
دربار شاه طهماسب بود . و رتبه ندیمی داشته تواریخ بسیار بسلك نظم کشیده و در
این فن کمال مهارت داشته است .

تا آنکه در سنه تسع و ستین و تسعمایه در قزوین بعالم آخرت
رحلت نمود یکی از فضلا در تاریخ فوت مولانا گفته اند .

صد حیف کز جهان رفت مالک یگانه عصر

خطاط بود و فاضل درویش بود و سالک

یا قوت عصر خود بود روزیکه از جهان رفت

تاریخ فوت او شد (یا قوت عصر مالک)^۱

مولانا مصحفی بخط نستعلیق بنیاد کرده بود و مینوشت توفیق اتمام
نیافت و ظاهراً هر که این کار کرد تیمناً برو خوب نیامد باقی حالات و اشعار
مولانا در تذکرة الشعرا ایراد یافته .

میر صدرالدین محمد ولد میرزا شرفجهان قزوینی وی شاگرد
مولانا مالک بود و صاف و پاکیزه مینوشت و در رنگ آمیزی و وصالی
قدرت تمام داشتند و در علم موسیقی و ادوار و قوف بسیار داشتند و صورتها
و نقشها بسته و تذکرة الشعرا بی بطرز و اسلوب خواجه دولت شاه که بعد از
هر شاعری یکی از سلاطین زمانرا ذکر میکند قریب چهل سال در میان داشتند
و دست و پای بیشتری زدند و کاری نساختند و قریب ده سال هر ساله مبلغی
کلی از نواب کامیاب مالک رقاب اشرف همایون ابوالمظفر شاه عباس
بهادرخان خلدالله ملکه ابداء میگرفتند که تذکره را تمام کنند بالاخره عاجز
آمده موقوف بتذکره راقم نمودند که این را گرفته در آن لباسی بپوشانند
مکرر نواب اعلی را برین داشت که تذکره را از بنده طلبیدند چون اتمام
نیافته بود بنده معذرت عرض کردم تا آنکه بهانه نیافت و نواب کامیاب تذکره
او را میطلبیدند در برابر تهمت برفقیر نموده عرض کرد که چهل و پنج سال
قبل از این که والد راقم وزیر مشهد مقدس معلی بود کتابی از کتابخانه

۱ - یا قوت عصر مالک ۹۶۸ می باشد و یکی کم دارد .

آنحضرت گرفته و نزد او مانده الحال آن کتاب نزد قاضی احمد است آنرا بستانید و بمن دهید تا من تذکره را تمام کنم هیچ قزوینی هرگز این حرف نگفته القصه بمودای القاص لایجب القاص خاطر اشرف را از این غلام منحرف ساخته معزول شده به قم آمد و در ماه صفر که نواب مستطاب معلى القاب سیادت و صدارت پناه خداوندی امیر ابوالولی اینجوبه قم^۱ تشریف آوردند در درون روضه مقدسه منوره معصومه سلام الله علیها فقیر مصحف برداشته قسم خوردم که حکایت کتاب کتابخانه حضرت را که میر صدرالدین محمد بعرض اشرف رسانیده که نزد بنده است کذب محض است و بنده از آن خبری ندارم و غیر واقع و تمام افتراست و در ضمن آن مباحله کرده مشارالیه را بحضرت امام رضا و همشیره اش حواله کردم و چون میر صدرالدین محمد از دار السلطنه اصفهان در شهر صفر متوجه کاشان شده از کاشان بجانب خراسان عزیمت فرمودند در حوالی بسطام بانتهام منتقم حقیقی ناگاه از کارخانه دیوان قضا در شهر ربیع الاول تنکوزئیل سبع والف که یکماه از مباحله بگذشت مشارالیه مستوجب سیاست و حدود الهی شده بآن خود رسید .

پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد

بر گردن او بماند و از ما بگذشت

۱ - امیر ابوالولی ولد میر شاه محمدانجوی شیرازی از سادات عالیقدر و فضلا بود مدتی تولیت آستان قدس رضوی را داشت بسبب نزاعی که باشاه ولی سلطان ذوالقدر حاکم مشهد کرد از این مقام معزول شد و بهمراهی میر ابوالمحمد برادرش متولی اوقاف غازی شد و پس از چندی میر ابوالمحمد به تنهایی اوقاف غازی را تولیت داشت و میر ابوالولی متولی آستانه صفویه گشت و در عهد شاه سلطان محمد منصب قضای معسکر بوی تعلق گرفت و در زمان جلوس شاه عباس بمنصب عالی صدارت ترقی کرد ولی در سال ۱۰۱۰ معزول گشت .

و در تاریخ فوت امیر ابوطالب کاشی این ابیات بر لوح بیان نگاشته :

میر فلک رتبه عالی گهر	صدرانام اختر برج شرف
اختر تابنده هفتم سپهر	گوهر یکنای گرامی صدف
از شرف و سیرت خلقش سزد	فخر کند از بوجودش سلف
چون گهر ذات گرامی او	مادر ایام ندارد خلف
عاقبت از دار فنا رخت بست	شد ز قضا نقد حیاتش تلف
خانه سیه کرد فلک زین عزا	گشت رخ ماه کبود از کلف
حیف که ارباب خرد را نماند	قدوه و ملجا و ملاذ و کنف
بود چو ارباب نعم را ملاذ	بدچو از واهل طرب را شعف
نغمه سرایان همه بستند لب	ماند ز آهنگ و نوای چنگ و دوف
بربط و طنبور گسستند تار	عود بر آورد فغان از اسف
از پی تاریخ وفاتش خرد	بود طلبگار چو از هر طرف
فکر بیک بیت دو تاریخ کرد	پیش وی آورد برسم تحف
ملجا دنیا و ملاذ انام	صدر جهانی و جهان شرف
باد حنوطش ز پی مغفرت	خاک در مسند شاه نسجف

ماجرای او و فقیر مجلدات میطلبد ورقه هائیکه او بفقیر نوشته شرحها خواهد سر بسته بتقریبات در تذکرة الشعرا ایراد یافته و مسوده تذکره ییکه او مینوشت و اتمام نیافته بود بدست اشرف در آمده از آنچه اوجمع کرده بود هفت بیت انتخاب فرمودند .

مولانا دوست محمد از شهر هرات بود شاگرد مولانا قاسم شادیشاه است مصحفی بخط نسخ تعلیق او تمام کرده بود شاه رضوان بارگاه را بدو لطفی بود جمیع کاتبان و نقاشان را از کتابخانه اخراج نمودند بغیر از مولانا که بحال خود ماند وی تعلیم خط جشاهزاده سلطانم میداد .

مولانا رستمعلی خواهرزاده استاد بهزاد نقاش بود نسخ تعلیق را خوش مینوشت و کاتب خوب بود در اوایل در کتابخانه نواب غفران پناه بهرام میرزا میبود و در آخر پیری هفت سال دیگر در کتابخانه پسرش نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا نورالله مرقده در مشهد مقدس انور بسر میرد در آنجا رحلت کرد و در جنب مزار مولانا سلطانعلی مشهدی مدفون گشت فی شهر سنه سبعین و تسعمائیه .

مولانا محبعلی ابراهیمی خلف مولانا رستمعلی است جلی و خفی را خوب مینوشت کتابدار نواب شاهزادگی ابراهیمی گشت و در آخر اسم ابراهیمی مینوشت مولانا محبعلی چون رشید افتاده بود بکتابداری قناعت نمی نمود و در مزاج نواب میرزائی دخل تمام داشت و در امور ملکی دخل میفرمود بعد از هشت سال که در خدمت نواب بود شاه جمجاه او را از خدمت اخراج کرده بدارالسلطنه قزوین طلبید مولانا بعد از ایامی که در قزوین بود رخصت زیارت عتبات عالیات یافته روانه زیارت شد بعد از رجعت هم در آن اوقات در دارالسلطنه قزوین فوت شد نعش او را به مشهد مقدس برده در جنب پدرش نهادند در تاریخ فوت او گفته اند :

رفت از جهان فانی ملا محبعلی حیف

یا رب بصدر جنت او را مقام بادا

چون نزد اهل دنیا مقبول و محترم بود

در آخرت الهی با احترام بادا

تاریخ سال فوتش پرسیدم از خرد گفت

ملا محبعلی را شافع امام بادا

این تاریخ را استاد میر سید احمد مشهدی بخط خود [برسنگ قبر او]

نوشتند .

حافظ باباجان از تربت زاوه است او نیز نسخ تعلیق را خوش مینوشته و ساز وعود را نیکو مینواخت بعضی او را قرینۀ مولانا عبدالقادر^۱ قدیم میدانسته اند وی زر نشانی هم میکرده و او برادر حافظ قاسم خواننده بوده که در خوانندگی مشهور آفاق است و نظیر خود نداشته پدر ایشان حافظ عبدالعلی تربتی در خدمت پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا میبوده آخر از هرات به عراق افتادند و در عراق متوطن گشتند .

میرزا محمود ولد خواجه قباحت جراح خاصۀ شریفه بود چون وی سفره چی نواب مرحومی شاه نعمت الله باقی بود^۲ بود و شاه همگی ایام بساختن مرقع اشتغال داشت میرزا محمد نیز مشقی میکرد و قطعه ها مینوشت وخیلی شاه را خط او خوش افتاده بود استادی مولانا مالک نقل مینمود که روزی نزد شاه نعمت الله رفته قطعه بی برده گذرانیدم شاه قطعه های میرزا محمد را بیرون آورده بمن نمود که چون مینویسد ببینید و آخر فرمود که بهتر از مولانا سلطانعلی و مولانا میرعلی نوشته بنده گفتم شاهم بهتر از بنده نوشته اما بهتر از ایشان نمیتواند نوشت این همان پسر است که یکی از ظرفاجهت خواجه قباحت گفته است : لطیفه

۱ - عبدالقادر بن غیبی الحافظ المراغی از مشاهیر موسیقی دانان و نوازندگانست در ادوار و موسیقی تألیفات بسیار مفید دارد ولادت او در سنۀ ۷۵۴ می باشد و در سال ۸۳۷ از این جهان درگذشته است .

۲ - شاه نعمت الله بن امیر عبدالباقی از اولاد شاه نعمه الله ولی و مرجع اشراف طبقات و دارای فضائل و کمالات بسیار بود در عهد شاه اسمعیل امیر عبدالباقی وکالت اوقاف تمام ایران را از طرف شاه در قبضۀ کفایت داشت و عتبه اش ملاذ امرای و وزراء گشت وی در سال ۹۲۰ در جنگ شاه اسمعیل با سلطان سلیم شهید شد و پس از او شاه نعمه الله باقی مورد توجه شد شاه طهماسب او را تربیت فرمود و زمام اختیار یزد را بوی سپرد و همشیره شاه طهماسب خانش بیگم بعقد ازدواج او درآمد .

کند خواجه قباحه دعوی فهم

همیشه نبرد ارباب فصاحت

ولی فرزند حیز بی تمیزش

دهد کون و نمیفهمد قباحه

میرصفی نیشابوری او نیز خوش مینوشته چون از شعرای مقرر
است اسم او و حالات او در تذکرة الشعرا ایراد یافته .

میر محمد حسین از اکابر سادات رزّه باختر است شاگرد مولانا
قاسم شادیشاه بوده و از اولاد میرصانعی باخرزی است که بعضی اوقات
وزیر سلطان حسین میرزا بوده کتابت وی بسیار پخته و بامزه است و خوشنویس
قزوین بوده با اکثر اعیان دولت قاهره مصاحب بوده بعد از رحلت شاه
جنت مکان به خراسان رفت و در وطن خود بزراعت و عمارت اشتغال داشت
تا آنکه در فترات و انقلابات خراسان پریشان و بیسامان از ظلم و تعدی
ترکان و عوانسان شده هم در آن ایام رحلت نمود میر محمد حسین بغایت
از خود گذشته و فانی و نجیب زاده بود و اختلاط و صحبتی رنگین داشت
و شعر را هم خوب میگفت و در مصاحبت و همزبانی عدیل نداشت ازوست
بیت :

بیخبر از ذوق مستی شیخ منع ما کند

کاش نوشد جرعه‌یی تا حالتی پیدا کند

میرخلیل الله برادر زاده میر محمد حسین است وی در قطعه نویسی و
نزاکت خط از عم ابوت منزلت خود گذرانیده بود وی از شاگردان میرسید
احمد مشهدی و در مشهد مقدس خط را بآن اعتبار و درجه رسانیده بود
و تعلیم از میر داشت میرخلیل الله در آن ایام که شاه سپهر احتشام در مشهد
مقدس معلى بود سرخطی بنواب اعلی میداد و همراه رایات عز و جلال از

خراسان به عراق آمد و از قزوین به کاشان رفته چند روزی در کاشان توقف نمود و از آنجا به هندودکن رفت و در آنجا اعتبار تمام یافته بیک مرتبه مبلغ دویست تومان از نقایس هند برسم نثار و پیشکش و نذر جهت شاه عالمیان فرستاد .

میر محمود از سادات عریضی صحیح النسب سبزوار است و از اعیان آن مملکت بود بسیار خوش مینوشت چون احتیاج بکتابت نداشت کمتر بکتابت اشتغال داشت و همواره در مجلس بهشت آئین شاه جنت مکان بود تقرب و عزت تمام داشت .

مولانا عبدالله شیرازی اگرچه خوشنویس نبود اما کتابت را یکدست و پاک و صاف میکرد شاه علین آشیان^۱ او را از شیراز بدارالسلطنه قزوین آورده مقرر کرده بودند که هر کاغذی را که خواهند بر سر^۲ نویسند تا بندگان اشرف بخواند او مینوشت مدتی در دولخانه^۳ مبار که این کار میکرد تا در شهر سنه اثنی وثمانین و تسعمائه در دارالسلطنه قزوین فوت شد .

حافظ کمال الدین حسین واحدالعین از دارالسلطنه هرات بسود نسخ تعلیق را خوب مینوشت و جمیع خطوط سته را هم مشق کرده بود و لاجورد شوی خوب هم بود از خراسان که به عراق آمد دارالمؤمنین هم را خوش کرده چند مدت در آنجا توقف کرد قرآن را بسیار خوش میخواند از قم باردوی معلی و در مجلس اشرف تکلیف قرآن خواندن بر او کردند گفت خوانندگیم نمیآید شاه جنت مکان را خوش آمد اسب و استر و اشتر و خیمه و جمیع ضروریات و مایحتاج باو شفقت کرد مطلقاً قبول نکرد بسیار درویش و فانی و از خود گذشته بود همچنان نمد پوش بود و پیاده سفر مینمود و در علم اکسیر مهارت تمام داشت باز از عراق به خراسان عود نموده در مشهد

مقدس در سنهٔ اربع و سبعین و قسمائه فوت شد .

مولانا سلیم کاتب از غلامزاده‌های صدر مرحوم میرجمال‌الدین استرآبادی^۱ بود پدرش را از حبش آورده بودند چون استعداد ذاتی داشت در فن خط زود ضبط نموده و ترقی کرد و خوشنویس گشت در رنگه‌نویسی قرینه نداشت هم قطعه نویسی بوده در کتابت او را قرینهٔ سلطان محمد نور مینگرند همیشه در مشهد مقدس انور بود و در آنجا فوت شد و شعر هم میگفت و این مطلع ازوست :

یارب از عالم برافکن ناقبولی چند را

سر بصرای عدم ده طرفه غولی چند را

مولاناشاه محمد مشهدی کاتب شاگرد وی بود پدرش سر تراشی میکرد مولانا سلیم او را برداشته تربیت نمود و آخر خوشنویس ساخت کتابت را بغایت خوب میکرد و سلیقه شعر هم داشت و واقفی تخلص مینمود این رباعی ازوست :

آنم که دم شاد بعالم نزدم

غم نیست اگر يك دم بی غم نزدم

جانم اگر از ریاضت آمد بر لب

چون واقفی از حالت خود دم نزدم

مولانا محمد امین او نیز مشهدی بود شاگرد مولاناشاه محمد است مولانا پیش او تعلقی داشت کمال حسن و رعنائی با او بود پیش از آنکه خطر بر آورد خوشنویس شده بجانب هند رفت .

۱ - میرجمال‌الدین از سادات عظیم‌القدر فاضل و پرهیزگار استرآباد بود اوایل

سلطنت شاه طهماسب با اتفاق امیر قوام‌الدین حسن اصفهانی برتبهٔ صدارت رسیدند وی در صدارت از این جهان درگذشت .

مولانا عیشی از کاتبان مقرر دارالسلطنه هرات بود کتابت را خوش مینوشت و روش مولانا سلطان محمد ذور داشت از هرات به مشهد مقدس انور آمد و در کتابخانه شاهزاده ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا بود و کتابت میکرد و صاحب مواجب و انعام کلی بود مولانا تریاکی گذاره بود و شعر را نیکو میگفت ازوست : مطلع

چرخ در بزم توراهم ازستمگاری نداد

کوشش بسیار کردم بخت من یاری نداد

در مشهد مقدس انور فوت شد .

مولانا عبداللهادی برادرزن مولانا مالک بود از قزوین است پیش مولانا مالک چیزی خوانده بود و طالب علم خوب بود و در ریاضی و علم موسیقی نیز عدیل نداشت و تصنیفات کرده بود و نقشهای بسیار بسته و خط نسخ تعلیق را خوش مینوشت بتخصیص جلی را و در کتابه نویسی قدرت تمام داشت و قلم را محرف قط میزد و شعر را خوب میگفت و اقسام اشعار داشت و صاحب دیوان بود این غزل ازوست :

مرا گفתי چو من یاری نداری

تو همچون من گرفتاری نداری

چه دانی حال زار بیدلان را

که بر دل داغ دلداری نداری

قبولت چون شود بار دل من

که همچون من بدل باری نداری

نباشد غیر آزار منت کار

بجز آزار من کاری نداری

شود ظاهر چو میرم در وفایت

که چون هادی وفاداری نداری

مصنفان قزوین این غزل را در نیشابورک نقش بسته بودند در شهر

سنه ست و سبعین و تسعمائه در قزوین رحلت نمود .

مولانا یاری از کاتبان مقرر دارالسلطنه هرات بود بغایت مستعد و اهل

و پاکیزه بود خفی را بغایت با مزه و پاکیزه مینوشت از هرات بیرون رفت
و سفری نکرد از آن شهرت نیافت طبع نظم هم داشت در هرات فوت شد.

عیسی بیک پسر شاطر محمد مشهور بود که از شاطران و خدمتگاران

پادشاه کشور گشای جلیل ابوالبقا سلطان شاه اسمعیل بود وی مدتی بخدمت

رکابداری شاه جنت مکان شاه طهماسب اقدام داشت خط نسخ تعلیق را خوب

مینوشت و قطعه نویس بود و رنگه را خوب مینوشت و قطعه بمردم تکلیف

میکرد بعد از رحلت شاه فردوس منزلت متولی امامزاده واقعه در کاسخک

جناب شد و مدتی در آنجاها بود تا در خراسان فوت شد .

نواب میرزائی ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا روح الله روحه از

جمله خوشنویسان مقرر بودند اگر چه چند روزی تعلیم خط از مولانا مالک

گرفتند اما چون ادراک و قابلیت جلی و ذاتی آن اعلیحضرت عطار فطنت

را بود از روی خطوط و قطعات مولانا میرعلی مشق میفرمودند و بروش

ایشان مینوشتند و در اندک زمانی ترقی فرمودند .

خط یاقوت را هر کس که دیدی

بیک مثقال زر حرفی خریدی

اگر یاقوت خط او بدیدی

بصد مثقال هر حرفی خریدی

نواب میرزائی جلی را بسیار پاکیزه و با مزه و خوش مینوشتند و

گاهی کتابت خفی هم میفرمودند و بغایت یکدست و بزاکت و طراوت میافتاد .

خطش چون خط نیکوان دلفریب

زدل برده آرام و از جان شکیب

بود کلکش آن جادوی بوالعجب

که بر روی روز افگند زلف شب

فقیر هیچکس را چنان طالب و راغب و فریفته و شیفته بخط مولانا میرعلی ندیدم که آن بهرام تربیت را و بیشتر از آن اعلیحضرت کسی خط مولانا میرعلی را در اندک زمانی جمع نکرده بود گمانم اینست که آنچه از اقسام چیزها مولانا در مدت العمر خود نوشته باشد نصف آن در کتابخانه آنحضرت جمع شده بود چه در آن زمان و ایام که در مشهد مقدس و آن روضه اقدس تشریف داشتند چند جلد مرقع را که مولانا جهت روزگار واپسین و سفر حجاز و ایام انزوا نوشته بودند با دیگر نسخه‌ها و قطعه‌ها از مولانا بوارث شرعی منتقل گشته بود تمامی آنها بطوع و رغبت بسرکار فردوس منزلت انتقال یعی یافت تفصیل تقریر و تحریر استعدادات و حیثیات و کمالات آن حمیده صفات بحریست بیکران و کار هیچ مورخی نیست که اگر سحبان زنده شود و ابن مقله حیات یابد حقا که هیچکدام از عهده ذکر آن نتوانند بیرون آمد و اگر احیاناً کسی متعهد آن امر شود مهلتی و فرصتی باید که نسخه‌ها پرداخته شود .

محقق است که گر ابن مقله زنده شود

تراشه قلمش را بمقله بر دارد

اما چون این بنده دیرینه که مملوک و غلامزاده آن جامع اوصاف

حسنه است و در غلامی و بندگی آن در درج سلطنت و هنرمندی و مجموعه

کمالات و سخن گستری نشو و نما یافته لاجرم مجملی از آن مفصل مشحون بایجاز و اختصار در جلد سادس کتاب مستطاب خلاصة التواریخ که در ذکر وقایع حالات سلاطین صفوی و دودمان مرتضوی نوشته اندکی از ایام سلطنت و روزگار با حشمت و نشاط و عشرت آن ثریا منزلت را ایراد نموده و همچنین در خاتمه کتاب افادت انتساب تذکرة الشعرا در حالات پادشاهان و سلاطین و شاهزادگان و امرا و ترکان نیز مجملی از حالات خجسته صفات و اشعار معجز سمات آنحضرت را شرف تسطیر داده و درین نسخه نیز نموداری مالایدرک کله لایترک کله اندکی از محامد آن خلاصة اماجد را عرض مینماید تا فلك چشم خود باز کرده در هیچ زمان بجامعیت و قابلیت آن فرشته سیرت کسی دیگر ندیده القصه که نواب میرزائی ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا قدس سره العزیز پادشاهی بود بفنون فضایل معروف و سلطانی بود بصنوف خصایل موصوف قبای سلطنت برقامت دولت او خلعتی بود دوخته و حدود اطراف خراسان بانوار معدلت او افروخته بقوت طبیعت و قاد انواع فنون و اصناف علوم معلوم و مفهوم میفرمود و بحدت ذهن نقاد حقایق معانی و دقایق بیان ابداع مینمود از بدایت صباح تا نهایت رواح از پی انجام مصالح مملکت اوقات صرف میفرمود و از مقطع شفق تا مطلع فلق در پی تحصیل کمالات میبود تعداد فضایل و هنرها و کسب کمالات آن خسرو خجسته صفات امریست متعذر که لایعدولا یحصی است احاطة جمیع از معقول و منقول نموده و حاوی تمامی فروع و اصول گردیده بودند و همیشه در قرائت کلام ملك علام مواظبت داشتند و قرائت عشر و علم تجوید را پیش شیخ فخرالدین طبسی و والد اماجد او شیخ حسن علی گذرانیده بودند و بعد از تنقیح علم صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و اصول تتبع علم رجال و تصحیح کتب احادیث نبوی و امامی فرموده از علم سیر

ونسب و تواریخ استحضار بسیار و تذکر بیشمار بهم رسانیده بودند آنگاه متوجه حکمیات از طبیعی و الهی و معالجات طبی قانون زمان و باعث شفای همگنان بودند و در علم ریاضی و مجسطی از هندسی و حسابی و نجومی و موسیقی صاحب فن و مصنف بودند و نقشها و صورتها در ادوار از آن کامگار برالسنه اهل زمانه مانده و در ربع مسکون مشهور است با وجود اینهمه فضایل حمیده و خصایل پسندیده در همه احوال مجالست اصحاب کمال و مخالطت اهل علم و ارباب فضل را برخورد فرض عین و عین فرض میدانست و در اقامت مراسم و تکریم این طبقه کرام و تقدیم مناظم اجابت مرام این طایفه عظام غایت عنایت و نهایت رعایت بظهور میآورد و اصداف اسماع جهانیان بلاآلی مآثر مأثوره آنحضرت مشحون شده صیت صدق و عنایت و آوازه حسن رعایت آن سپهر منزلت بحال اهل فضل باطراف هفت کشور و اقالیم بحر و بر رسید خردمندان کامل و هنرمندان فاضل از اطراف و اکناف عالم دولت مثال روی امید بدرگاه او آوردند و پیوسته علمای زمان و شعرای او ان که پشت سپاه دانش و روی لشکر فضل و بینش اند پیوسته بخدمت آن شاهزاده قمر طلعت میرسیدند و خاک درگاه او را سر مه کردار در چشم میکشیدند و آستانه وار ملازم در کتابخانه همایون میشدند و بشرف مجالست اختصاص مییافتند و بواسطه کمال کرم و بذل نعم و خوش سخنی و تازه رویی مطیع و منقاد او میگشتند و خانان اطراف و حدود و امرا و مقربان این دودمان خلافت مکان و دیگر سلاطین هندوستان و ترکستان از مشاهده عظمت و جلالت و اسباب سلطنت و فر و شکوه و کشور ستانی و انتظام امور جهانیانی و تمهید قواعد او انگشت تحیر بدنشان میگزیدند و انواع هنرمندان و پیشه‌وران از هر صنف و کاری که بود ایشان را بنوعی تربیت فرموده که هر يك و حید زمان و یگانه دوران شدند و همگنان بعد از اسم

خود ابراهیمی قید فرموده آنرا اتمام بدین همیون نام داده مسجل ساختند و در شعر و شاعری شیرین زبان و درست بیان بودند تخلص جاهی بمناسبت شاهی اختیار فرمودند و شعر فارسی و ترکی را هر دو خوب میگفتند و دو ساقی نامه گفته و در علم عروض و قافیه و معما خود ماهر بودند دیوان اشعار ایشان قریب بسه هزار بیت علیحده راقم جمع نموده دیباچه بر آن نوشته این رباعی تیمناً در این نسخه نوشته شد .

آنشوخ بمن دشمن جانست هنوز

بیمهر چو روزگار فانست هنوز

با آنکه مرا تاب تجلیش نماند

با من بمقام لن ترانست هنوز

القصه دریای خاطر فیاض منبع جواهر حقایق و مصباح رأی منیرش
مطلع انوار دقایق بود .

چو کلکش نهد دانه مشک فام

بسی طایر معنی آرد بدام

بشیرین کلامی چو آن خسروی

که طرز حسن یافت از وی نوی

زهی چون نظامی نادر کلام

از وی یافته کار نظم انتظام

ببزم وی از غیب آید سروش

ز جامش چو جامی سزد جرعه نوش

هیچکس از پادشاهان و شاهزادگان عالمیان کتابخانه رنگین بهتر از آن شاهزاده با تمکین نداشتند خوشنویسان نادر زمان و نقاشان بهزادسان و مذهبیان و مصوران و صحافان بیشتر در آن کتابخانه مقیم و ملازم بودند

از شعرا خاقانی ثانی خواجه حسین ثنائی مشهدی^۱ که از تربیت یافتگان آن خسرو عالمیان بود همواره در ملازمت آن شاهزاده بسر میبردند و قریب به چهار هزار جلد کتاب از هر چه خواستی در کتابخانه عالی نواب میرزایی حاضر بود و در فن و سلیقه انشاء عدیل و نظیر نداشتند منشیان عطار دانشان طفل مکتب آن جنت مکان بودند مکالمات شریفش لطایف و سخنان منیفش طرایف بود مزاجش بخوش طبعی راغب و بسرور و ابتهاج مایل هر چه از کلمه و کلام درر بار آن عالمقام سر میزد تمامی ثبت و نوشتن داشت در جواب رقعہ شعرای مذکورہ مولانا لطفی جرفادقانی^۲ و مولانا میلی^۳ و مولانا شرف حکاک^۴ و مولانا حرفی^۵ و مولانا کمال شوشتری و مولانا شعوری نیشابوری^۶ و خواجه احمد میرک صوفی مشهدی که در مشهد مقدس انور بخدمت نواب جهانبانی میرزایی نوشته .

۱ - خواجه حسین ثنائی از شعرای مشهور میباشد در سال ۹۹۶ وفات یافته و در لاهور مدفونست ۲ - در هیچیک از تذکره ها نامش نیست ۳ - مولانا میلی (میرزاقلی) از بزرگ زادگان قزلباش بود در شعر طبعی بغایت نازک و لطیف داشت با خواجه حسین ثنائی و غزالی مشهدی و وحشی بافقی مشاعره و مباحثه داشته از ایران بهند رفت بخدمت اکبر شاه رسید مداح سلطان ابراهیم میرزا بود و سالها در خدمت وی در مشهد میزیست در سال ۹۹۶ در لاهور وفات یافته است ۴ - مولانا شرف درحاککی و سخن سنجی استاد بود او نیز خدمت سلطان ابراهیم میرزا معز بود ۵ - حرفی از شعرای عهد شاه طهماسب بوده او نیز در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بود در این عهد دو شاعر حرفی تخلص می زیستند که یکی از آنان اصفهانی بود و کمال شوشتری شناخته نشد ۶ - شعوری نیشابوری از شاعران آن عهد بوده و خط نستعلیق را خوش مینوشت در خدمت سلطان ابراهیم میرزا مورد توجه بود در سال ۹۹۷ در مشهد حین محاصره سپاه اوزبک بشهادت رسید اشعار نغز دارد خواجه احمد میرک صالحی از اولاد خواجه عبدالله مروارید بود. در عهد شاه طهماسب منصب وزارت مشهد مقدس بوی تعلق داشت در فن انشاء مهارت تمام داشت صوفی تخلص داشت برادرش محمد میرک صالحی نیز بسیار مشهورست .

نادرالصری مولانا قاسم قانونی را طلب نموده بودند که همراه بسیر برده ساز قانون ازو بشنوند چون مولانا قاسم از جانب نواب بجان من مخاطب بودند اینچنین مرقوم قلم خجسته رقم ساخته بودند صورت خط شریف و ارقام المنیف .

جان من لطفی کرده باتفاق شعرا هر جا که میلی داشته باشند بسیر روند و شرف خود دانند و حرفی در باب عذر نگویند و بر زبان نرانند که کمال بیشعوری از صوفیگری دورست .

مولانا قاسم قانونی از دارالسلطنه هرات بود از مشاهیر سازنده‌های عالم است و در علم ادوار بی‌قرینه دوران و در نعمه داودی بسی مثل جهان بود و علم و عمل بایکدیگر جمع کرده بود اگر معلم ثانی ابو نصر فارابی^۱ بودی شاگردی او اختیار کردی چون نواب مستطاب شاهزاده عالم آرا ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا آوازه قانون و نغمات دلکش آن ساز همایون را از واردان دارالسلطنه هرات در مشهد مقدس استماع فرمود غایبانه عاشق آن نادره زمانه گردیده جهت عیش و حضور و فراغت و سرور بر حسب کلام حکیم الهی افلاطون یونانی *مَنْ لَمْ يَتَّبِعْ بِصَوْتِ الشَّجِي وَالْحَسَنِ الْبَهِيِّ فَهُوَ فَاسِدُ الْخِرَاجِ الْمُحْتَاجُ إِلَى الْعِلَاجِ* عم راقم امیر و جیه الدین خلیل الله را که از مقربان و در سلك برادران مؤمن ایشان انتظام یافته بود ببهانه پرسشی و نوازش ایالت پناه قزاق خان *تکلو*^۲ که در آن زمان از ترس خاقان جنت-

۱ - محمد بن محمد ترخان از بزرگترین فلاسفه و موسیقی دانان و حکمای

ایران تألیفات زیاد دارد وفاتش در سال ۳۳۹ در هشتاد سالگی اتفاق افتاده است.

۲ - قزاق خان *تکلو* از امرای مشهور شاه طهماسب و حاکم هرات بود که بر حسب

امر شاه امیرالامراء معصوم یک صفوی با فوجی از امرا بقتل او مأمور شده او را گرفته

در حبس به سال ۹۷۱ کشتند .

مکان کسی مرتکب شنیدن ساز و نگاهداشتن سازنده‌ها نمیشد درخفیه اظهار فرستادن مولانا قاسم از خان نمود خان‌عالیشان نیز امثال امر عالی نواب جهانبانی کرده مولانا را سپرد مولانا در شهر سنه سبع و ستین و تسعمائه همراه عم فقیر به مشهد مقدس آمده نواب میرزایی در چهار باغ که عمارت عالی ساخته مولانا را در آنجا میداشت مولانا نیز از غایت شفقت و احسان بی‌پایان آن شاهزاده عالمیان همواره حسینی‌وار دم از يك جهتی و ولای آن سپهر اعتلا زده همیشه در سلك سازنده‌ها و مقام نغمه سراها داعی دعای اجابت آن دولت عظمی بوده از غایت راست اعتقادی در پنجگاه بلوازم بندگی قیام نموده در دوگاه صبح و شام بخدمت اقدام داشت اقبال مثال در آن کنج باغ بفراغ بال پناه گرفته صبا صفت در بوستان آن گلستان که قبله آمال ترك و عجم بود راه یافته آوازه قول و پیشرو عملش بعراق و حجاز رسیده و نغمات سازندگی او اهل آوازه نیشابورک و اصفهان و تبریز را حلقه در گوش کشیده غالباً این فن مغلوب او گردیده بود و بسرحد اعجاز رسیده :

مثنوی

شد بسازندگی چنان مشهور	که شده رام او وحوش و طیور
برکشد چون بضر ب دست آواز	از بدن مرغ جان کند پرواز
نغمه اش چون صبا فرح افزای	عمل و قول او السم فرسای
ساز او بود روح روحانی	همچو داود نبودیش ثانی

پس از آن مولانا قریب بده دوازده سال دو مرتبه در مشهد مقدس و در سفر هرات و حکومت ولایت کاین و سبزووار با آن شاهزاده نامدار همراه بودند چون در آن ایام خواجه محمد مقیم وزیر شاه ولی سلطان قاتی‌اغلی^۱

۱- شاه‌قلی سلطان از امرای مشهور ذوالقدر بود حکومت مشهد و لاه‌گی سلطان

سلیمان میرزا را داشت در سال ۹۷۸ معزول شد .

که در طنبور بیقربینه دوران بود و بواسطه مخالطت شاهزاده عالم آرا سلطان حیدر میرزا^۱ شاه سپهر اعتلا فرمودند که او را از حلق کشیدند و بر سر او امر مطاع بنفاد پیوست که سازنده‌ها و گوینده‌های ممالک محروسه را عموماً و مولانا قاسم قانونی را خصوصاً بقتل آورند شاهزاده حقیقت‌انتما سلطان ابراهیم میرزا چون از این حکم واقف شد در منزل نشیمن خود سردابه کنده بگج و آجر ترتیب داده چند مدت مولانا را در آنجا بواسطه اطمینان خاطر که خود ناظر و واقف باشد نگاه میداشت و قالی و نمذ بروی آن مخزن انداخته مینشست تا آنکه چند مدت ازین گذشت مولانا را بیرون آورد اتفاقاً مولانا در همانروز بجوار رحمت ایزدی پیوست القصه نواب میرزایی در شعر سنجی و دقایق شعری و نکته‌دانی و تصوف و عاشقی خاقانی ثانی و امیر خسرو دهلوی و مولوی معنوی بودند و از شعرای متأخرین اعتقاد تمام بشاعار مولانا لسانی شیرازی^۲ داشتند و او را مخاطب بابا میفرمودند و پانزده هزار بیت انتخاب و گزین از اشعار و کلیات دیوان بابا فرموده همگی آن دیوان را همراه و در نظر داشتند همیشه این بیت بابا را بر زبان گوهر نشان میراندند .

هرگز غبار خاطر مسوری نبوده‌ام

این سلطنت بملك سلیمان برابریست

و در تهور و شجاعت و مردانگی میراث مرتضوی و صولت صفوی
و نشانه مهابت اسمعیلی داشتند تا جهانست سلطانی چون و بر تخت

۱ - سلطان حیدر میرزا پسر سیم شاه طهماسب بود در سنه ۹۶۲ ولادت یافته

و در سال ۹۸۴ پس از وفات پدر مدعی سلطنت و ولیعهدی شد یکروز بعد بشهادت

رسید. ۲ - لسانی از شعرای مشهور شیراز می‌باشد اکثر اوقات در بغداد و تبریز

بسر میبرد وفات او در تبریز بسال ۹۴۲ اتفاق افتاده و در سرخاب مدفونست .

کامرانی ننشسته و سروی باعتدال او در جویبار مملکت نرسته.

بیت:

بکوشش چو رستم ببخشش چو حاکم

بحکمت چو هرمس دلاور چو حیدر

و شکار کومه و کلنگ بسیار میفرمودند و بصید کبک و باز رغبت تمام داشتند و تیر را بدست چپ میانداختند و در تیراندازی و قیق بازی و چوگان بازی در جهان انبازی نداشتند. نظم

بچوگان چو او ترکتازی نمود بگوی سر خصم بازی نمود

تفنگ را آنچنان مشق کرده و بجایی رسانیده بودند که گلوله بغیر از نشانه بجای دیگر میل نمینمود و در شناگری سفینه وار بی لنگر حرکت میفرمودند و بروی آب چون ماهی عبور میکردند و در آن حالت تیر میانداختند و لنگری پر از طعام بسیار بروی دست گرفته در آبهای قوی و طویل شنا مینمودند و در طراحی و نقاشی نمونه‌یی از مائی و یادگاری از استاد بهزاد هروی بودند و از سازها طنبور را خوش مینواختند و از لهو و لعب بازی شطرنج غایبانه خوب میدانستند و در طباخ و تنقلات فرنگی و پختن نان گرجی و ساختن جوارشات و سایر حلویات و مربیات و اطعمه بالوان ید بیضا داشتند و از سایر هنرها و صنعتها مثل ساز تراشی و زهگیر تراشی و بهله دوزی و طنبور سازی و صحافی و مذهبی و افشانگری و عکس سازی و رنگ آمیزی و زرگری استاد بودند و طبع شریفش و ذهن منیفش و سلیقه مستقیمش بهر صنعتی که رغبت میفرمود حکم و اضع آن بطریزی علیحده داشت هیچ هنری و صنعتی از دست وی جان نبرده بود استادان هرفن بطریق شاگردان در خدمت آن خلاصه زمان اخذ تعلیم و کسب تفهیم نموده تصرفات ایشان را پیروی میکردند و باوجود نسبت نسب سلطنت و

ارتفاع حشمت هرگز بجاه و اعتبارات بی اعتبار میل نمیفرمودند و گریزان از آن اوضاع بودند و پیوسته با فقرا و گوشه نشینان و درویشان صحبت داشتی و آن شیمه را بهتر از حشمت و سلطنت دانستی و ازین شغلها و هنرها بهتر عشق و عاشقی بود که هرگز بی منظوری خوبروی نبودند و همگی اوقات شریف صرف جوانان و میل لاله رخان میفرمودند چنانچه خود میفرمایند.

هرزه گردی بود مجنون سخت جانی کوهکن

رسم آئین محبت در جهان جاهی گذاشت

دادعیش و نشاط و عشرت و خوشدلی و کامرانی دادند و اوقات با برکات آن حضرت بلا یعنی و تعطیل صرف نشد و درحسن و پاکیزگی عبارت و ادب و ترحّم و شفقت و الفت برکافه برایا مشابه آبای عظام و اجداد کرام و مشایخ عالی مقام بودند هنگام غضب و اعراض و وقت انحراف مزاج و اعتراض هرگز لفظ رکیکی و سخن کریهی از زبان مرحمت بیان آن نیز برج خلافت استماع نیفتاد هر که آن خلاصه دودمان مرتضوی و قدوة خاندان صفوی را ملازمت کرده بود و حالات و صفات و اخلاق و اطوار آن کیوان و قار نامدار را مشاهده کرده بود بعد از قتل و آن ستمی که از روزگار غدار و مزاحمت اشرار بر آن زبده ابرار واقع شد دیگر خوشدلی را بچشم ندید و هرگز خود را شاد و مسرور نیافت و از شرب مدام که لازمه سلطنت و پادشاهیست احتراز و اجتناب لازم دانسته بعضی اوقات ب مداومت برش و دیگر وقتها بخوردن فلونیا و تریاک اقدام مینمودند سن شریف آن اعلی حضرت خلیل منزلت یوسف خلّت سی و چهار سال بود و درعین شباب و جوانی و هنگام عشرت و شادکامی و خلاصه حیوة و زندگانی ازینجهان فانی بسرای جاودانی از قضای آسمانی و چشم زخم فلک دولابی درجه شهدا وسعدا یافتند

و تفصیل آن گاهی در جلد سادس خلاصة التواریخ^۱ شرف تحریر یافته القصه که آفتاب چرخ عالی از برج اقبال انتقال کرد و کوکب فلك سعادت از اوج جلال بحضیض و بال افتاد زهی سنگ دل کوه گرانجان که از سختی این واقعه اختلال باستحکام و بنیان آن راه نیافت و زهی سیه رویی زمین که از استماع این مصیبت خاک بر رخسار و خاشاک بر سر نکرد و چشم ستاره ها را چه پیش آمد که قطرات عبرات ریزان نساخت و سقف مرفوع آسمان را چه افتاد که باوجود این قضیه هائله نگذاخت .

آسمان هم بران قرار خودست

هم بران قطب و هم بران محور

الحاصل که فرمان عمر آن شاهزاده عالمیان بعنوان کل من علیها فان^۲ مختوم شد .

دریغ آنکه چون راندی او بارگی

نهادی زمین تن به بیچارگی

دریغ آنکه چون برنشستی برخش

زدی نعل اسبش بگردون درخش

زمانه در سوکواری آن شاهزاده باین ترانه و سرود افغان مینمود .

یا رب غم عمرو زندگانش خوریم

یا درد و دریغ جاودانش خوریم

شرح دل تنگ نا امیدیش دهیم

یا حسرت خوبی و جوانیش خوریم

درتمادی قلیل از ایام نافرجام بعد از سن تمیز کسب اینهمه کمالات

و توفیقات نمودند وبعد تأییدات الهی و اعطاف نامتناهی چیزی دیگر نیست

۱- خلاصة التواریخ شش مجلدست و جلد ششم آن مشتمل بر وقایع و حوادث

عهد صفویه تا هنگام تألیف که ظاهر آسال ۱۰۰۵ می باشد. ۲- سورة الرحمن ۵۵-۲۶

و هنگام قتل شاهزادگان و اولاد امجاد شاه جنت مکان که هر کدام ماهی بودند از برج آسمان سلطنت و خلافت و هرچند روز یکی ازیشان بقتل میرسید این رباعی بزبان حال و بیان قال در آن ایام پرملال و قریب بوقت ارتحال برزبان الهام بیان جاری ساختند.

رباعی

ای دل چونشیمن تو این کهنه سراسر است

غافل منشین گذرگه سیل فناست

رفتند یککان یککان همه همراهان

تا چشم بهم نهاده‌یی نوبت ماست

وقوع این واقعه نازله و غایله هایلّه در دارالمحن قزوین آخر روز شنبه پنجم شهر ذیحجه سنه اربع و ثمانین و تسعمایه صبیّه آن شاهزاده کثیرالافاده نواب گوهرشاد بیگم نعش مبارک آن در دریای معرفت و حقیقت را با نعش والدّه ماجده اش نواب گوهر سلطان خانم بنت شاه جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسب به مشهد مقدس انور نقل فرمود و در حرم و روضه محترم که سابقاً در دارائی مشهد مقدس و مجاورت آن روضه اقدس خود ترتیب داده بودند دفن کردند و از غرایب حالات آنکه در همان محل اراده سردابه پاکیزه‌یی ظاهر شده که کمال پاکیزگی و صفا و ضیاء و روشنی داشت و این مقدمه خالی از سرتی و بخشی نخواهد بود آن علیاجناب پدر و مادر را در آنجا مدفون ساختند افصح المتأخرین مولانا عبدی جنابدی رحمه الله در تاریخ آن واقعه گفته :

گل‌گلزار حیدر کرار	خلف آل احمد ابراهیم
برفلک سود افسرش که نهاد	در مقام رضا سر تسلیم
وقت رفتن ازین سرای غرور	با دل مستقیم و طبع سلیم

گفت تاریخ سال قتل مرا بنویسید (کشته ابراهیم)

۹۸۲

اَللّٰهُمَّ احْشُرْهُ مَعَ مَنْ يُّلَقَّبُ بِابِى الْحَسَنِ صَلَّوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَتَجَاوَزْ
عَنْ قَفْصِ رَاقِبِهِ وَ عَطَّرْ بِنَسِيمِ الرَّحْمَةِ قَرَابِهِ .

میرمعزالدین محمد از سادات حسینی دارالامان کاشان بود بغایت
فانی و لاابالی و اکثرایام و لیالی بسیر بازار و کبوتربازی اشتغال داشتی خط
را بمعراج و مرتبه اش رسانیده بودهم جلی و هم خفی هردو را خوب مینوشت
خطوط او هرچه نوشت تجار بجانب هند بردند سلیقه اش در نظم اشعار ملایمت
بسیار داشت این مطلع ازوست :

آن گل زدا غدست خود افگار کرده است

هرگز کسی بدست خود این کار کرده است

در شهور سنه خمس و تسعین و تسعمائه در کاشان فوت شد .

مولانا محمد حسین ولد مرحومی مولانا عنایت الله تبریزی است
وی به مشهد مقدس معلی آمده و شاگردی استادی میرسید احمد مشهدی اختیار
نمود و چون دستش قابل بود در اندک روزی ترقی کرد و خط را بمرتبه یی
رسانیده که همگنان او را براستادان ترجیح مینهادند در زمان سلطنت شاه
اسمعیل ثانی مدار کتابه نویسی عمارات دولخانه و درها متعلق باو بود در
ایام جوانی فوت شد .

مولانا باباشاه از اصفهان بود او نیز از خوشنویسان مقرر بود
کتابت را بهتر میکرد و بغایت با مزه مینوشت بعبات عالیات رفت و مدتی
در بغداد بکتابت اشتغال داشت در شهور سنه ست و تسعین و تسعمائه در
دارالسلام بغداد رحلت نمود .

۱- بنا بقول صاحب عرفات تا سال هزار در قید حیات بوده شعر نیز میسروده و
چنانکه صاحب کتاب کشف الرمل نوشته در طلسمات و اعداد و جفر نیز استاد بوده است .

مولانا محمدرضا چرختاب از مشهد مقدس بود شاگرد استادی میر سید احمد مشهدی است بسیار بسیار خوش مینوشت و از کاتبان مقرر گردید و از آنجا بدارالعباده یزد افتاده در آنجا ساکن شد .

مولانا محمد زمان اگرچه اصلش از دارالامان کرمان بود اما در دارالسلطنه تبریز نشو و نما یافته در خط تبریزی مینوشت و در آنجا ترقی کرده خوشنویس شده بود خطش بسیار نازک و بامزه است کمتر از یاران مینویسد قطعه نویسی بود و در کتابت هم نظیر نداشت .

میر و جیه الدین خلیل الله عم راقم است اگرچه در اوایل مشق تعلیق میکرد و روش مولانا درویش داشت بعد از سی سالگی بوادی مشق خط نسخ تعلیق افتاد چون در مشهد مقدس در خدمت شاهزاده عالم آرا ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا بسر میبرد در ملازمت میرزایی شروع در مشق نمود و تعلیم از نواب جهانبانی گرفت خطش ترقی نمود بسیار صاف و پاکیزه و بخته مینوشت جلی را بغایت خوش مینوشت و در آخر پیش استادی میر سید احمد مشهدی تعلیم گرفت و بروش حضرت میر چیزی مینوشت وی از جمله برادران مؤمن و مخصوصان آن شاهزاده عالمیان بود و در شجاعت و تیراندازی و سپاهیگری و تفنگ اندازی عدیل نداشت و تفنگ را بمرتبه‌یی رسانیده بود که هرگز خطا نمیکرد و مکرر ابوالخان اوزبک بحوالی مشهد مقدس معلی آمدوی همراه غازیان بیرون رفته دست برده نمود و در چوگان بازی و قیق اندازی با نواب جهانبانی همبازی بود و گوی تفوق و رجحان بواسطه سیف و قلم از سایر تاجیکان ربوده بود بعد از رحلت شاهزاده کثیرالافاده دیگر اختلاط با کسی نکرد و قطع نظر از دنیا و مافیها کرده در ولایت هم بزراعت و عمارت و طاعت و عبادت اشتغال داشت و سلیقه شعر

و طبع موزون داشت هرگاه که نواب جهانبانی شعری یا رباعی میفرمودند حسب الامر تتبع مینمود این مطلع ازوست.

دوری از بزم وصال از من مهجور نیست

بخت بد کرده است از بخت من اینها دور نیست

آخر در دارالمؤمنین قم در شهر سنهٔ اربع و الف رحلت نمود عمرش

هفتاد و دو سال بود.

مولانا محمد شریف از بزرگواران اعراب نمیری است بواسطهٔ استعداد

ذاتی کسب فضایل نموده هم جلی وهم خفی را خوش مینوشت و از دیگر حیثیات

مثل حکاکای بهره‌ی تمام داشت و نسخ تعلیق را بطریقی که مینوشت در عقیق

نقش مینمود و در سپاهیگری و شجاعت خود صاحب میراث بود.

میر عماد از سادات سیفی دارالسلطنهٔ قزوین اند از خوشنویسان مقرر

گردیدند هم جلی وهم خفی را خوب مینویسد خطش در ربع مسکون

دوید و خود نیز تا حجاز رفت بعد معاودت از آنجا چند سال در سلك کاتبان

کتابخانهٔ مرحومی فرهاد خان قرامانلو انتظام یافت و در خطهٔ سمنان بسر

مبیرد بعد از قتل خان مشارالیه در دارالسلطنهٔ قزوین که وطن مألوف و

مسکن مشعوف ایشانست بکتابت و قطعه نویسی اشتغال دارند و از خدمت

و ملازمت سلطان محترز است.^۱

۱- میر عماد در حدود سال ۹۶۱ در قزوین متولد شده و چون بعد رشد رسیده

به تبریز رفته خط نستعلیق را نزد مولانا محمد حسین تبریزی مشق کرد برخی گویند

میر شاگرد مالک دیلمی بود علی ای حال پس از چندی بخاک عثمانی مسافرت کرده و

به حجاز رفته و پس از مراجعت بخدمت فرهادخان پیوست و در خدمت وی عازم هرات

گشت و پس از قتل او در سال ۱۰۰۷ بگیلان سفر کرد و از آنجا بقزوین بازگشت و

بکتابت و قطعه نویسی اشتغال جسته و پس از سالی چند باصفهان رفت و اینکه بعضی نوشته‌اند

میر بدر بار رفت و از مقربان و ندیمان شاه عباس شد و نوازش یافت صحیح بنظر نمیرسد ←

مولانا باقر خرده از کاشان است برادر مولانا مقصود شاعر است جلی و خفی را هر دو خوب مینویسد و خطش خیلی مزه و نزاکت دارد. مولانا مالك از کاتبان و خوشنویسان دارالمؤمنین قم است او نیز جلی و هم خفی را خوش مینویسد و در قم بدرویشی و کتابت اشتغال دارد و خطش بواسطه آنکه در قم مانده و سفری نکرده در پرده خفا مانده. مولانا میرحسین سهوی: قبریزی است پدرش سراج بود شعر را خوب میگوید و تخلصش سهویست مشق بسیار کرده و در آن فن زحمت بسیار کشید تا خطش پیش آمد جلی و خفی هر دو را خوب مینوشت بعد از قترت قبریز به عراق افتاد و کاشان را خوش نمود در آنجا ساکن شد و قرب دوازده سال در آن بلده فاخره بسر برد و آخر دلگیر گشته با فرزندان عزیمت هندوستان نمود این مطلع از اشعار اوست.

طرفه حالیست که دارد شب هجران عاشق

خواب نا کرده و صد خواب پریشان دیدن

حکیم رکنا: اسمش مسعود است از خانواده حکمت و افاضت است آبا و اجداد عظام او از حکمای پادشاهی و مقرران درگاه خلافت پناهی بودند وی نیز بدستور در زمره حکمای دیوان منخرط بود استعداد تمام و اهلیت بسیار داشت خوش و بامزه مینویسد و از شعرای مقرر است اشعار او در تذکره الشعرا ثبت افتاده مدتی حکیم دیوان شاه عالمیان پناه عباس دهبادرخان بود مزاج و هتاج اشرف را ازو انحرافی پیدا شده او را از ملازمت اخراج

→ چه با صفت آزاد منشی و احتراز او از خدمت شاه و قتل وی این نظر تأیید نمیگردد
بهر تقدیر میرعماد در سال ۱۰۲۴ بتهریك شاه عباس و بدست استاد مقصود مسگر بقتل رسید و پس از او باز ماندگانش هر يك بسویی سفر کردند برخی چون عبدالرشید خواهر زاده اش بهند رفتند و بعضی بذاك عثمانی پناه بردند مولانا ابراهیم پسر میرعماد و گوهر شاد دخترش در خط نستعلیق استاد بوده اند.

فرمودند و مواجبش را مسترد کردند وی هرچه داشت تنخواه نمود و يك دو سال در كاشان برد که ودكان نشسته بامر طبابت اشتغال داشت و از آنجا عزیمت زیارت مشهد مقدس و روضه اقدس نمود در آنجا نیز شاه عالم آرا بساو توجهی نفرمود در وقتی که نوآب مالك رقاب متوجه سفر بلخ بودند او با فرزندان متوجه هندوستان گردید این مطلع ازوست :

شهید چشم مست آنچنان کیفیتی دارد

که در روز قیامت نیز مست از خواب برخیزد

مولانا شمس الدین محمد: اصلش از ولایت بسطام است و در مشهد مقدس شاگردی استادی میرسید احمد نموده و کاتب مقرر گشته و در کتابخانه اشرف بکتابت اشتغال دارد و صاحب تیول و مواجب است و با مزه و خوش مینویسد .

مولانا سلطان حسین قونی: شاگرد مرحومی میر محمد حسین باخرزیست خط نسخ تعلیق هم خفی و هم جلی را خوب مینویسد از کاتبان مقرر است از خراسان به عراق آمد او نیز یکچندی در سلك کاتبان فرهادخان انتظام داشت .

مولانا محمد امین در سلك خوشنویسان زمان منتظم است و از شاگردان سرآمد مرحومی مولانا محمد حسین تبریزی اند هم جلی و هم خفی را خوب مینویسد وی از اولاد عقیل^۲ است و در رستم دار بوده اند و پدر وی بغایت عابد و متقی بوده و عمش مولانا میر حسین عقیلی در زمان خاقان جنت مکان علین آشیان ابوالبقا شاه طهماسب انارالله برهانه از جمله فضلاء و صلحاء

۱- فرهادخان قرامانلو از امرای بزرگ شاه عباس بود و مورد عنایت خاص امیرالامراء خراسان گشت حکومت هرات بوی تعلق گرفت امیری هنردوست بود و اهل هنر مورد توجه وی در سال ۱۰۰۷ بامر شاه عباس انوردیخان او را کشت. ۲- عقیل بن ایطالب برادر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

وقت بود و او را داخل مجالس علماء نموده اند و والد مشارالیه همراه نوآب
غفران پناه سام میرزا بدارالارشاد اردبیل رفته مولانا محمد امین در آن بلده
طیبه متولد شده و در میانه شیخاوندان بزرگ شده و کسب خط نموده و پس
از سن تمیز در ایام نوآب کامیاب قمر رکاب یعنی شهید سعید سلطان حمزه
میرزا کتابدار مرحومی اسمی خان شاملو^۱ گشتند و همواره منظور نظر
شاهزادگی میبودند و او را صاحب السیف و القلم تعریف میفرمودند بعد از
ارتحال ایشان پای همت در دامن عزالت و قناعت کشیده بدرویشی و عبادت
اقدام دارند و علایق و عوایق را بالکلیه بسرطرف نموده و کنار نهاده اند و
بمشق و کتابت اکتفا مینمایند طبعش در گفتن اشعار ترکی بنایت ملایمت
دارد و سخنان خوب و مضامین مرغوب ازو سر زده این رباعی از آنجمله
است :

دیلدن منی صالدی آتش هجراننک

من اوستمه گل گل اولاهم قرباننک

گیجدن منی بوگون آتشی دریاندن

شیمدی منونک السون ای بکم درباننک

در تاریخ شهر محرم الحرام سنه خمس عشر و الف در دارالسلطنه
تهرین ملاقات افتاد .

مولانا علیرضا تبریزی سابقاً در تلخوش نویسان ثلث و نسخ ذکر
ایشان شد اما چون در جبلت بیعتش مذکور بوده که در فن خط نسخ تعلیق
سرآمد زمان و نادره دوران گردد طبع شریفش بدان مایل و ذهن منیفش بدان
راغب گشت و شروع در مشق آن نمود و در اندک زمانی بسزور و قوت

۱- اسمی خان شاملو «اسماعیل قلی بیگ» پسر ولی خلیفه شاملو از سرداران معروف

صفوی برادر مرشد قلی خان شاملوست که در سال ۹۹۶ بتحریر مرشد قلی خان استاجلو بقتل رسید.

ام الخطوط که عبارت از ثلث است خوشنویس گشت و خط را بجای بلند رسانید و هرچه از مولانا میرعلی نقل مینمایند تفرقه‌یی چند ندارد و آنچه از قلم‌گوهر ریز ایشان میریزد روز بروز تفاوت بین ظاهر میشود وی بعد از ایّامی که در مسجد جامع دارالسلطنة قزوین بکتابت و قطعه نویسی اشتغال داشتند بملازمت فرهادخان رسیدند و خان مشارالیه او را تربیت و رعایت فرمود و جهت مومی‌الیه کتابت میکرد دو سال همراه خان به خراسان و مازندران رفت چون شاه مالک رقاب سپهر رکاب از حقیقت احوال او اطلاع یافتند ایشان را از خان گرفته ملازم خود ساختند اکنون ده دوازده سالست که در ملازمت رکاب ظفر انتساب شاه کام بخش کامیاب در جمیع یورشها و یساقها اقدام دارند و از جمله مقربان و مخصوصان پادشاه عالمیاند و گاهی بکتابت و قطعه نویسی اشتغال دارند و پیوسته در مجلس بهشت آئین و محفل خاص خلد برین در سلك مقرران شرف اختصاص دارند و بتفقدات و انعامات و نوازشات بیغایات سرافراز و مفتخرند و طبع سلیم ایشان بنظم اشعار نیز ملایمت بسیار دارد و این رباعیات از اشعار اوست:

۱ - علیرضا تبریزی در نسخ شاگرد علاءالدین تبریزی و در نستعلیق تلمیذ محمد حسین تبریزی بود ابتدا در تبریز میزیست و آنگاه بقزوین آمد و در مسجد جامع بکتابت و قطعه نویسی اشتغال جست بعد از چندی بخدمت فرهاد خان قرامانلو سردار نامی آغاز سلطنت شاه عباس درآمد با او بخراسان و مازندران رفت حسن خط و هنر وی بگوش شاه عباس رسید او را از فرهادخان خواست علیرضا در سال ۱۰۰۱ بنا بقول ملا جلال منجم در سلك ندیمان مخصوص شاه انتظام یافت و بخلع فاخر سرافراز شد و نزد شاه عباس ترقی بسیار کرد در سال ۱۰۰۷ منصب کتابداری را جبراً و قهراً از صادقی بیک افشار شاعر و نقاش مشهور گرفت ولی صادقی بیک از کارکناره نجسته و همواره در منصب کتابداری معارض علیرضا بوده چنانکه موجب این شغل تا پایان عمر بوی پرداخته شده و درکارهای کتابخانه دخالت داشته علیرضا در دربار شاه عباس مصدر کارهای هنری بود در سال ۱۰۱۰ که شاه ابنیه آستان قدس رضوی را تعمیر کرد وی ←

تا زاتش عشقت جگرم گشت کباب

پیوسته رود ز دیده و دل نمک آب

آسودگی و عشق تو امریست محال

صبر و دل بقرار نقشیست بر آب

* * *

تاخانه نشین شدی تو ای در خوشاب

پیوسته مراست در غمت دیده پر آب

من خانه دل خراب کردم ز غمت

تو خانه نشین شدی و من خانه خراب

مولانا نعمت الله از مقری زاده های مشهد مقدس معلی است پدرش

در سلك مقرران آن آستان عرش سان انتظام داشت وی در اوایل حال در

مشهد مقدس پیش استادی میرزا سیداحمد مشهدی تعلیم گرفت و در آخر

→ نظارت این تعمیر را بعهده داشت و کتیبه های صحن مبارک و خواجه ربیع را بخط ثلث

نگاشت و الواح زرین دور ضریح که بوسیله استاد مستعلی زرگر ساخته شده بخط

نستعلیق وی زینت یافته در سال ۱۰۱۷ بامر شاه باهناق شیخ بهائی و سلاجلال منجم

برای تجدید بنای رصدخانه مراغه اقدام کرد و در سال ۱۰۲۰ شاه خانه های او را بمبلغ

سیصد تومان خرید و برای بنای مسجد جامع تخصیص داد و استاد بدیع الزمان تونی

طرح و بنای آنرا عهده دار شد و کتیبه آنرا علیرضا نگاشت که اکنون بمسجد شاه

معروفست از علیرضا کتیبه های متعدد در اصفهان و قزوین باقی مانده و چنانکه از آثار وی

برمی آید تا سال ۱۰۲۵ در قید حیات بوده و از این پس نامی از او نیست و پایان

عمرش نامعلوم می باشد .

صاحب عرفات گوید علیرضا و خوشنویس عهد بعدد باهم موافقت و هر دو ۱۱۱۱

میشوند و میرا میرعلی ثانی میخواندند علی ای حال علیرضا وقتی که ملازم شاه عباس

شد خود را بشاه منسوب کرده عباسی خواند سپس شاهنواز را لقب خود ساخت از

علیرضا دو پسر فاضل باقی ماند نخست بدیع الزمان نام داشت که در خط نستعلیق استاد

بود دوم محمد رضا که نسخ را نیکو مینوشت .

در دارالسلطنه خزوین در خدمت مولانا علیرضا قنبریزی مشق می‌گرفت و
خطش صورتی بر کرد و سلیقه شعر هم دارد بعد از تسخیر مشهد مقدس بوطن
خود رفته آنجا میباشد این ابیات ازوست :

حرام باد بران دیده ذوق دیدارت

که خواب را بخیال تو آشنا سازد

رباعی

از دیر بسوی کعبه می‌آیم باز

از اهل حقیقتم نه از اهل مجاز

جان در کف و دل در آستین می‌آیم

سویت بهزار حاجت و عجز و نیاز

فصل چهارم

در ذکر احوال نقاشان

سابقاً مذکور شد که قلم بردونوع است یکی نباتی و آن قلم کتابتست که شرف عرض یافت و دیگری قلم حیوانیست که قلم مو باشد که سحر سازان مانوی فرهنگ و جادو طرازان ختایی و فرنگ بدستاری آن اورنگ نشین کشور هنر و نقش بندان کارخانه قضا و قدر گشته اند و چون چهره گشایان پیکر این فن بدیع اثر نسبت هنر را نیز بقلم معجز رقم شمسه خمسه آل عبا علی المجتبی الرضی المرتضی ووصی المصطفی صلوات الله و سلامه علیه درست مینمایند و متمسک بدین اند که در نقوش اقلام کرامت نظام آن حضرت که بتذهیب ایشان مزین است به رأی العین مشاهده نموده اند که قلمی فرموده اند کتبه و ذهبه علی بن ابیطالب و حکایتی درین معنی بحلیه نظم آمده :

منظومه

شنیدم که صورتگران ختای	نخستین که گشتند صورت گشای
بخون جگر رنگی آمیختند	مثال از گل و لاله انگیختند
چو مو گشته باریک از آن آرزوی	پی موشکافی قلمشان ز موی
ز گلها یکی صفحه آراستند	بآیین و زیبایی که خود خواستند

نهادند از آن رو ختایش نام	که کلك ختایی از او یافت کام
چو دور نبوت به احمد رسید	قلم بر سر دیگر ادیان کشید
خطا پیشگان ختایی نژاد	نمودند نقش نخستین سواد
بدعوی یکی صفحه آراستند	نظیرش ز شاه رسل خواستند
نه از نقش آراسته يك ورق	که پر کرده از لاله و گل طبق
ببردندش از عین کافر دلی	بدعوی سوی شاه مردان علی
چو شاه ولایت بدید آن رقم	باعجاز بگرفت در کف قلم
رقم کرد اسلامی دلربای	که شد حیرت افزای اهل ختای
چو آن اصل افتاد در دستشان	بشد نقشهای دگر پستشان

پوشیده نماناد که خیالات عجیبه و انگیزهای غریبه اهل این صنعت مشهور هر دیار و منظور اولوالبصار است و قوت مخیله و نزاکت طبع که این طایفه راست از اهل صنعت هیچکس را نیست پیکری که در لوح خاطر نقاش چهره میگذشاید در آینه خیال هر کس روی ننماید .

حکایت

آورده اند که در خراسان نقاشی بیمانند و زرگری هنرمند باهم مصاحب و بصحبت هم مایل و راغب بودند ظاهراً نقاش را صورت افلاس روی داد چنانچه بهیچوجه نقش بودن در وطن مألوف با خود نمیتوانست بست با زرگر خیال بندی سفر روم در میان نهاد و برفاقت او از خراسان بآن بوم رفت و رحل اقامت در بتخانه یی انداخت بزرق و شید عاکفان آن بتخانه را مرید و معتقد خود ساختند سالی در آنجا بسر بردند و چون محل اعتماد گشته بودند کلید بتخانه در دست ایشان میبود شبی بتان را در هم شکسته زر و سیم بشمار از آن دیر بدر بردند و خود را بلطایف الحیل رهانیده

بتدریج و مرور بوطن خود رسانیدند و زر و سیم را در صندوقی ضبط کرده و در خانه نهادند و بوقت حاجت میگشادند و خرج میکردند روزی زرگر نصفی از آن زر و سیم خیانت کرده بموضعی دفن کرد چون نقاش را چشم بر صندوق افتاد بفراست دریافت و هر چند زبان زرگر را کافت اعتراف ننمود لاجرم بصوب تدبیر شتافت و باصیّادی مصاحب شد و بعد از ایصال خدمات لایقه دو خرس بچه از صیّاد گرفت و بمنزل برد و پیکری از چوب تراشیده بصورت زرگر چهره گشایی کرد و هرگاه خرس بچه‌ها را طعمه میداد آن طعمه را در جیب و بغل آن تمثال مینهاد تا ایشان بدان عادت کردند روزی زرگر را با دو پسر بمهمانی برد و ایشان را شب نگاهداشته پسران را از او بدزدید صباح زرگر هر چه گردید پسران را نیافت و باتفاق نقاش بسرای حاکم شتافت نقاش در حضور حاکم گفت صورت غریبی حادث شده پسران او را شب در منزل کرده و چون صباح در گشادم ایشان را مسخ یافتیم بصورت دو خرس بچه از آن انفعال این راز را با او در میان نهادم و کار بدینجا رسید که حاضران گفتند مسخیت از امت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم نمیشد آیا چه صورت از او روی نموده که موافق ملت حضرت نبوی نبوده که مهم پسران او این شکل بر کرده بنابراین خرس بچه‌ها را بمجلس حاضر کردند چون دو روز از وعده طعمه ایشان گذشته بود و خرس بچه‌ها بغایت گرسنه بودند چون نظر ایشان بزرگرافتاد او را همان تمثال پنداشتند و سر بجیب و بغل زرگر میبردند و تملّق مینمودند همه کس این را مسلم داشتند و آن هر دو از مجلس برخاستند زرگر را حکایت خیانت خود بخاطر رسید دست بتوبه و انابت بر آورده بخانه نقاش آمد و سر در قدم نقاش نهاد زر و سیم دزدیده را باز داد نقاش خرس بچه‌ها را ازو گرفته بدرون خانه برد و پسران

اورا باز آورد و پرده از روی راز برگرفت و زرگر او را دربر گرفته عذر خواست .

حکایت

گویند که بود پادشاهی
بودش به رخی چو لاله راغ
فرخنده مصاحبی قرین داشت
مانی رقی که گاه تصویر
بر سنگ چو نقش آب بستی
بر دور مه ار قلم کشیدی
از عین تری که در قلم داشت
نقش رقمش طراز چین بود
از عالم جان صد آفرین داشت
خورشید لقا شه فلک خشم
مانی قلمی دگر قرین داشت
میخواست که حیلایی بسازد
زد نقش کزوشه جهاندار
آن نقش طراز مانوی دست
برداشت صحیفه دل افروز
شه را تیری بدست و از خشم
از تیر گه کجی ستادن
زین تازه خیال آن خردمند
شه یافت چو فکر سحر سنجش

مه طلعت و آفتاب جاهی
يك نرگس ناشكفته در باغ
كو نقد هنر در آستین داشت
ماندی رقمش بنقش تقدیر
هر کس دبدی سبو شکستی
مه ظلمت سلخ را ندیدی
آثار حیات در رقم داشت
صورتگریش بلای دین بود
جان خود قلمش در آستین داشت
میدید بمایش بیک چشم
کزوی دردل نهفته کین داشت
با وی نقشی بمکر باز
شد صورت خویش را طلبگار
با خویش خیال نقش شه بست
بنگاشت بر آن بطبع فیروز
زد تاب سنان بگوشه چشم
باید چشمی بهم نهادن
بگشاد ز رشته هنربند
بخشید دو ملک دسترنجش



بر همین قدر اختصار افتاد و نی قلم سخن ساز ذکر بعضی از متأخرین ایشانرا آغاز نهاد .

اما استادان مشهور ممالك خراسان مثل خواجه ميرك و مولانا حاجی محمد و استاد قاسم علی چهره گشا و استاد بهزاد ایشان در زمان سعیددارین سلطان حسین میرزا زبده مصوران روزگار و قدوة نقاشان شیرین کار بوده اند مولانا قاسم علی نقاشی را در کتابخانه امیر کبیر علیشیر کسب نموده و بسبب تعلیم ایشان گوی سبقت از اقران ربوده و پیوسته در ملازمت امیر کبیر کمر خدمت بسته و خواجه ميرك^۱ و مولانا حاجی محمد^۲ نیز در آن زمان بوده اند با وجود مهارت در فن تذهیب و تصویر خواجه ميرك در علم کتابه نویسی نیز شبیه و نظیری نداشتند بلکه خطوط کتابه نویسان ما تقدّم را منسوخ ساختند و بیمن التفات امیر علیشیر لوی آنا و لاغیر باوج سپهر برین رسانیده بعد از ایشان :

استاد درویش و خلیفه حیوة شبیه و عدیل نداشتند پس از آن .

۱- ميرك هروی در علم تصویر و تذهیب و خط در عهد خود بی نظیر بود اکثر کتبه های عمارات هرات را در آن عهد او مینوشت و فاتهش در زمان استیلای محمد خان شیبانی بر خراسان «۹۱۳» اتفاق افتاده است. ۲- حاجی محمد ذوفنون عهد خود بود بقلم اندیشه امور غریبه و صور عجیه بر صحایف روزگار تحریر مینمود در فن تذهیب و تصویر مهارت تمام داشت و در چینی پزی فغفوری استاد بود مدتی کتابدار امیر علیشیر بود و در کتابخانه امیر صندوق ساعتی ساخته بود و پیکر صورتی تعبیه کرده بود که چوبی در دست داشت و چون یک ساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب را بکنوبت بر نقاره که در پیش او بود میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو نوبت و الی آخر. حاجی محمد پس از مدتی از امیر علیشیر رنجیده از خدمت او دوری جست در سال ۹۰۴ که بدیع الزمان میرزا بمحاصره هرات پرداخت بشاهزاده پیوست و کتابدار او گشت و در اوانیکه محمدخان شیبانی بر خراسان استیلا یافت «۹۱۳» از اینجهان درگذشت.

نادره دوران و اعجوبة زمان و بهترين نقاشان استاد بهزاد وی از
دارالسلطنة هرات است .

استاد زمانه حضرت بهزاد است

کو داد هنروری بعالم دادست

کم زاد بسان مافی از مادر دهر

بالله که بهزاد ازو به زادست

استاد از طفولیت از مادر و پدر مانده و استاد میرک که کتابدار
پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا بود او را برداشته تربیت نمود و در اندک
زمانی ترقی فرمود کارش بجائی رسید که تا صورت نقش بسته همچو امصوری
کس در این روزگار ندیده .

مثنوی

نگار زغالش بچابک روی بهست از قلم گیری مانوی

اگر مافی ازوی خبرداشتی ازو طرح و اندازه برداشتی

بود صورت مرغ اودلپذیر چو مرغ مسیحا شده روح گیر

استاد از زمان عشرت نشان پادشاه کامران سلطان حسین میرزا تا چند
مدت از اوایل سلطنت و پادشاهی شاه جنت مکان علین آشیان سیدالسلطنین
و افضل الخواقین شاه طهماسب در عرصه روزگار بودند و آثار معجز نگار
ایشان بسیار است فوتش در دارالسلطنة هرات در حوالی کوه مختار در حظيرة
پراز نقش و نگار مدفون است^۱.

۱- لقب استاد بهزاد کمال الدین است در اواسط نیمه دوم قرن نهم در هرات
متولد شده و دوران جوانی را در آنجا گذراند بیمن تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین
علیشیر در نقاشی بمرتبه عالی ترقی کرد و سلطان حسین میرزا بآنجناب التفات و عنایت
بسیار داشت بهزاد در سایه توجهات استاد میرک هروی در نقاشی بمقامی عالی رسید
چون سلطان حسین میرزا در سال ۹۱۱ وفات یافت و پسرهایش در هرجا بودند دم از—

استاد دوست‌دخترانه اواز شاگردان بی‌قرینه استاد بهزاد است در کمال زیرکی و فطانت بوده و مدتی در خدمت شاه جمجاه رضوان بارگاه شاه

→ خود سری میزدند بدین واسطه خراسان را نظمی مترتب نبود تا آنکه شیک‌خان اوزبک خراسان را گرفت و شاه اسمعیل در سال ۹۱۶ لشکر بدانجا کشید و با وی جنگ کرد و او را شکست داده و مقتول ساخت و خراسان را گرفت و برخی از هنرمندان را مثل استاد بهزاد و میرک و حاجی محمد و قاسمعلی که در هرات میزیستند با خود به تبریز برد بهزاد نخستین نقاشی است که اسلوب نقاشی مغولی را در ایران متروک ساخت و سبک و شیوه‌ی خوش مخصوص ایرانیان را بوجود آورد.

بهزاد پیوسته در خدمت شاه اسمعیل معزز و محترم بود و بریاست کتابخانه شاهي ارتقاء جست با توجهات شاه اسمعیل و شاه طهماسب که پس از وفات پسر در سال ۹۳۰ به سلطنت رسید بهزاد در تبریز شاگرد بسیار تربیت کرد که خواجه عبدالعزیز و استاد مظفرعلی سرآمد آنان بودند اینکه قاضی میراحمد وفات او را در هرات نوشته اشتباه است استاد بهزاد در تبریز بسال ۹۴۲ وفات یافته و قبر وی در باغ شیخ کمال در جنب مزار شیخ واقع شده و این قطعه بر سنگ مزار وی نقش بوده است:

و حید عصر بهزاد آنکه چون او	ز بطن مادر ایام کم زاد
اجل چون صورت عمرش پرداخت	قضا خاک وجودش داد برباد
زمن صورتگری تاریخ پرسید	بدو گفتم جواب از جان ناشاد
اگر خواهی که تاریخش بدانی	نظر افکن به (خاک قبر بهزاد)

۹۴۲

سواد فرمان شاه اسمعیل برای کلافتی کتابخانه همایون بنام بهزاد

چون ارادت کارخانه ایجاد و تکوین و هشیئت محر رنگارخانه آسمان و زمین که بر طبق کلمه و صورت کم فاحسن صورت کم نقش وجود غرایب نمود بنی نوع بشر در احسن صورت بر صفحه امکان پرداخته قلم قدرت اوست و تصویر صورت تفضیل افراد انسان بر سایر مخلوقات ربثانی بمقتضای و فضلناهم علی کثیر متن خلقتنا تحریر کرده انامل حکمت او منشور انا جعلناک خلیفه فی الارض را بر صحیفه حلکاری خورشید بخامه عطار در بنام همایون اتساعا امضاء نموده و او را قسپر لاجوردی را جهت کتابت روزنامه آثار →

طهماسب بسر برد. بعد از آن بجانب هند رفت و در آنجا ترقی کرد^۱.

→ فتح و نصرت ما با فشان نقره کوب کواکب و جدول شنجرف گون شفق منقش و مزین فرموده لایق آن و مناسب چنان مینماید که لوح ضمیر الهام پذیر همایون که مطرح اشعه انوار الهی و مظهر صور آثار خیرخواهی است بدینصورت مصوّس باشد که هر مهم از کرایم مهمات سرکار کامرانی و هر امر از عظیم امور کارخانه جهانبانی بهنرمندی دانا و کاردانی فضیلت انتما که بطراحی ذهن باریک بین و رنگ آمیزی طبع ظرافت آئین طرح ابداع انواع کفایت و نقش اختراع اصناف فراست بر تخته وجود ظاهر تواند نمود و نقاب حجاب از چهره مطلوب و مقصود تواند گشود و مقوّض و متعلق باشد بناء علی هذا درین ولا نادر العصر قدوة المصوّسین و اسوة المذهبین استاد کمال الدین بهزاد را که از قلم چهره گشایش جان مانی خجل شده و از کلك صورت آرایش لوح ارتنگ منفعل گشته و پیوسته قلم و ارسر بر خط فرمان واجب الاذعان نهاده و پرگار مثال پای در مرکز ملازمت آستان خلافت آشیان استوار کرده مشمول الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخته حکم فرمودیم که منصب استیفاء و کلانتری مردم کتابخانه همایون و کاتبان و نقاشان و مذهبان و جدول کشان و حلکاران و زرکوبان و لاجورد شویان و سایر جماعتی که بامور مذکوره منسوب باشند در ممالک محروسه مقوّض و متعلق بدو باشد سیل امرای روشن ضمیر و وزرای بی شبه و نظیر و نواب درگاه عالم پناه و ایلچیان بارگاه سپهر اشتباه و مباشران امور سلطانی و متصدیان مهام دیوانی عموماً و اهالی کتابخانه همایون و جماعت مذکوره خصوصاً آنکه استاد مشارالیه را مستوفی و متعهد کلانتری دانسته کارهای کتابخانه را باستیفاء و برآورد او رسانند و آنچه برآورد کند بمهر و ثبت او معتبر دانند و از سخن و صوابدید او که در باب ضبط و ربط امور کتابخانه همایون گوید عدول و تجاوز ننمایند و آنچه از لوازم امور مذکورست مخصوص بدو شناسند و مشارالیه نیز باید که صورت امانت و چهره دیانت بر لوح خاطر و صفحه ضمیر منیر مصوّس و مرتسم گردانیده بطریقه راستی در این امر شروع نماید و از میل و مدانه مجتنب و محترز بوده از جاده صلق و صواب انحراف و اجتناب نکند از جوانب برین جمله بروند و چون این حکم همایون بنقش توقیع و قیغ اشرف اعلی منقش و مشرّف و محلی گردد اعتماد نمایند تحریراً فی ۲۷ جمادی الاولی سنه ۹۲۸.

۱- مولانا دوست بعد از آنکه بهندوستان رفت ملازم همایون شده همایون پادشاه در نامه‌ی بهرشدخان پادشاه کاشغر نوشته فضائل مآب نادره العصر مولانا دوست مصور که ←

استاد سلطان محمد از دارالسلطنة قبریز است در وقتی که استاد بهزاد از هرات به عراق آمد استاد سلطان محمد روش قزلباش را بهتر از دیگران ساخته بود وفاتش در دارالسلطنة قبریز بود^۱.

مولّا مامیرزا علی ولد مولانای مشارالیه است در فن نقاشی و تصویر و چهره گشایی نظیر و عدیل نداشت و تصویر را بجایی رسانیده بود که کم کسی مثل او شد و در ایام پدر در کتابخانه شاه جمجاه شاه طهماسب نشو و نما یافت^۲. شاه جنت بارگاه ابوالبقاء سلطان شاه طهماسب انارالله برهانه اگر چه ترك آداب و سوء ادبست و گستاخی که آن اعلیحضرت فردوس منزلت را باین امر نسبت دهد امّا چون شرف عرض یافت که شجره این صفت و ثمره این صنعت بحضرت شاه ولایت پناه سلام الله علیه منتهی میشود و آن اعلیحضرت را چون میل و توجه تمام بدین شغل معجز نظام بود و در این فن استاد روزگار و مهندس معجز آثار بودند تیمناً و تشرفاً لهذه النسخة الشریفة و تزئیناً و تبرکاً لهذا الرسالة المنیفة اسم مبارك آن جنت مکان را ذکر نمود و در بدو حال بمشق نسخ تعلیق و مشق تصویر رغبت تمام داشتند و اوقات با برکات صرف آن میفرمودند و استاد بسی بدلت گشتند و در طراحی و چهره گشایی بر تمامی نقاشان فایق آمدند و برکات ریزه اقلام و حرکات نمونه

→ نسبت قدیم ملازمت دارد و در تصویرمانی زمان و در تذهیب نادره دوران و در خطبری و تحریر بی شبه نظیر است. و يك صفحه تصویر قلم سیاهی از کارهای او را برای رشیدخان فرستاده بهر تقدیر شرح حال مولانا دوست بعد از همایون معلوم نیست ظاهراً در هندوستان وفات یافته است.

- ۱- سلطان محمد استاد شاه طهماسب میباشد و پیوسته با استاد بهزاد و میرك انیس بود و پس از مرگ استاد بهزاد از این جهان درگذشت و قبرش در باغ شیخ کمال پهلوی قبر بهزاد است.
- ۲- میرزا علی نزد پدرش فنون نقاشی را فرا گرفت و درین هنر ترقی بسیار کرد تا اواخر عهد شاه طهماسب در قید حیات بود.

ارقام معجز انجامش را صد هزار تحسین و چندین هزار آفرین لازمست.

مثنوی

تعالی الله آن خامه دلفریب کزو یافت اورنگ افلاک زیب
چسان جان نیابد ز کلکش رقم که جان میچکاند ز نوک قلم
بود آفرینش همه پست او زده بر رقم بوسه بر دست او
چو خواهد قلم از برای رقم ز پر فرشته بیند قلم
ز شوقش صدف سر بر آرد ز آب که از ابر دستش شود کامیاب
قلم را از آن کار بالا گرفت که اندر دو انگشت او جا گرفت
قلم چون بتشعیر گیرد دبیر از آن موی خیزد بر اندام شیر
تصویر و کار آن والا گوهر بی نظیر بسیار است و چند مجلس در ایوان
چهل ستون دار السلطنه قزوین است از آن جمله مجلس یوسف و زلیخا و
نارنج بری خواتین مصر و زنان زیبا و در آن صفحه این بیت مسطور است:
مصریان سنگ ملامت بر زلیخا میزدند

حسن یوسف تیغ گشت و دست ایشان را برید

و در پائین ایوان بر جانب غرب چسبانیده اند و در آن اوان که شاه
عالمیان نقاشان و کاتبان را مقرب ساخته بودند اتفاقاً در باغچه دولتخانه
دار السلطنه قهریز خراغهای مصری سوار شده سیر میفرمودند و ایام عروج
قاضی جهان وکیل که قزوینی بود با آنها جمع گشته مولانا منوف دامغانی^۱
این بیت را فرمود:

بی تکلف خوش ترقی کرده اند

کاتب و نقاش و قزوینی و خسر

نواب ابوالفتح بهرام میرزا آنحضرت را نیز میل تمام بنقاشی بود

۱- این بیت را به بوق العشق نام شاعری نیز نسبت داده اند و منوف شناخته نشد.



و مشق تصویر را باعلی^۱ مرتبه رسانیده بود و در کتابخانه آن اعلیحضرت فردوس منزلت نیز کاتبان و نقاشان سرآمد بودند و همیشه بکار مشغولی داشتند و نسخه‌ها پرداختند .

مولانا نظری قمی نقاش بی‌بدل بوده اوایل در خدمت کاتبان و نقاشان در کتابخانه همایون شاه عالمیان بسر می‌برده و آخر کلید دار کتابخانه عامره گشته و باشاه رضوان پناه مصاحب شده و با آن اعلیحضرت مشق تصویر مینمود و شعر را هم خوب میگفته این مطلع محققانه حسب حال از وی سرزده:

عشق بت صورتگری افگند شوری در سرم

خلقی بصورت عاشق و من عاشقی صورتگرم

آقامیرك نقاش از سادات دارالسلطنة اصفهان بود در طراحی قرینه خود نداشت آخر كرك يراق آن خسرو آفاق گشت و بیشتر در دارالسلطنة تبریز بسر میبرد نقاش بی‌بدل و هنرمند ارجمند و عاشق پیشه و لوند و مصاحب و مرد خردمند بود.

میرمصور اصل او از بدخشانست اسمش منصور است شبیه کش و پاکیزه کار بود بغایت تصویر را لطیف و رعنا میساخته نواب همایون ابن محمد بابر پادشاه در وقتی که بایران آمد عرض کرد که اگر سلطان وجه الارض یعنی خلیفه الله فی الارض شاه طهماسب میرمصور را بمن دهد هزار تومان پیشکش از هندوستان قبول دارم و میفرستم ازین حکایت پسرش میرسیدعلی که در هنرمندی از پدر بهتر بود پیشتر به هند شتافت پسر و پدر هر دو بجانب هند افتادند در آنجا رحلت کردند چنانچه گفته اند^۱.

۱ - صاحب عرفات العاشقین اصل این پدر و پسر را از ترمذ دانسته میرسیدعلی

در شعر جلایی تخلص داشت و در شاعری نیز استاد بود پدر و پسر جامع جمیع فنون و خاصه در نقاشی و تذهیب بسیار چابک دست بودند اوایل عهد شاه طهماسب در کتابخانه ←

جانب هند میروم کاناچا کار اهل هنر نکو رفته
 که سخا و کرم ز اهل زمان بزمین سیه فرو رفته
 مولانا قدیمی مرد ابدال صفت بوده و شاه عالم پناه رضوان جایگاه
 شاه طهماسب جهت شبیه کشیدن او را در کتابخانه معموره نگاهداشت شعر را
 نیز نیکو میگفت^۱ این مطلع ازوست.

میخواست رقیب آید ناخوانده بهممانت

دربان تو شد مانع ای من سگ دربان

خواجه عبدالوهاب و پسرش خواجه عبدالعزیز^۲ از کاشانند در امر
 تصویر بیقینه بودند شاه جنت مکان رضوان آشیان عبدالعزیز را شاگرد
 خود میخواندند و تعلیم تصویر از آن پادشاه بی شبه و نظیر داشت خواجه

→ پادشاه کار میکردند صادقی یک نوشته است بواسطه رنجشی که داشتند بهند رفتند و
 بملازمت همایون پادشاه اختصاص یافتند غرض میر سیدعلی بسیار مورد توجه بود و
 بخطاب نادرالملکی سرافراز گردید و بعد از همایون جلالالدین اکبر بر عایت و عزت
 میرسید علی افزود و او را ترقیات کلی دست داد چنانکه پیوسته با مولانا قاسم مذهب
 و عبدالصمد و دوست مصو* ملترم رکاب شاه بودند و جلالالدین اکبر نزد آن جناب
 مشق تصویر میفرمود و در خدمت آن پادشاه بین او و غزالی مشهدی مهازلات در یک میشد
 تقی الدین اوحدی نوشته پس از پنج سال رخصت سفر مکه گرفته و در آنجا وفات یافته
 است ظاهراً مرگ وی در حدود سال ۹۶۷ اتفاق افتاده است.

۱- قدیمی گیلانیست.

۲- خواجه عبدالعزیز ابتدا شاگرد استاد بهزاد بود در کتابخانه سلطنتی کار میکرد
 وی در زر دوزی نیز استاد بود با مولانا علی اصغر کاشی پدر آقا رضا مهر شاه را تقلید
 میکنند فرمان قتل آنان داده میشود در وقتیکه شاه میخواست از کشتن آنان بگذرد
 خواجه قباح جرح سراسیمه از اندرون بیرون دویده میگوید شاه دستور داد که بینی
 و گوشهای آنان را ببرد و این امر بلا درنگ اجرا گردیده اما خواجه عبدالعزیز پس
 از قطع بینی برای خود بینی ساخته و کار گذاشته بود که از بینی حقیقی بهتر بوده گویند
 این بیت را مناسب حال خود ساخته است:

نه میکشند ونه از دست میگذارندم دماغ کار ندارم چه کار دارندم

عبدالعزیز در خدمت اشرف قرب تمام یافت در آخر با جمعی از ناقصان و جاهلان همزبان شده مهرشاه رضوان پارگاه را تقلید نموده بدان سبب گوش و بینی برباد داد.

میرزا غفار قزلباش در تصویر کار را بجائی رسانید که همه کس او را قبول داشتند و بیقرینه بود.

مولانا مظفر علی خواهر زاده مولانا رستمعلی است که در تلوکاتبان اسمش شرف تسطیریافت شاگرد خوب استاد بهزاد بود آخر کار رابجائی رسانید که مردم او را قرینه استاد بهزاد میدانستند و سوای تصویر درمثنی برداشتن و تحریر خط اعجاز داشت خط نسخ تعلیق را نیز خوب مینوشت و افشان و تذهیب را نیکو میکرد و در رنگ و روغن کاری سرآمد روزگار بود و بجامعیّت او کم کسی بود او نیز مرقعی ترتیب داد.

آقا حسن نقاش از هرات بود در نقاشی بی بدل روزگار افتاده اندرون روضه مقدسه مطهره عرش منزله رضیه رضویه علی مشرفیه و سائینها الف الف صلوة وسلام و تحیه را وی بفرموده مرحوم محمد بن شرف الدین

۱ - مولانا مظفر علی اصلاً تربتی بود وی فرزند حیدر علی خواهرزاده استاد بهزادست نه خواهر زاده مولانا رستمعلی ، مولانا رستمعلی خود نیز خواهرزاده بهزاد میباشد درین باب مؤلف اشتباه کرده است گویند مظفر علی بسیار بی طالع بوده صادقی بیک در تذکره مجمع الخواص نوشته شاه طهماسب تصاویر کار او را بر کارهای بهزاد ترجیح میداد و خود از شاه جنت مکان استماع کردم. اسکندریک مینویسد تصویرهای عمارت دولتخانه همایون و مجالس ایوان چهل ستون « در قزوین » طراحی مشارالیه و اکثر نگاشته ارقام زرین فام اوست صادقی بیگ گوید بوی امر شده بود در قطعه های کار خود « نقاش شاهی » رقم نماید وفاتش اواخر نیمه دوم قرن دهم و قبرش در شاهزاده حسین قزوین میباشد .

اوغلی تَعْلُو^۱ نقاشی نموده بود و این بیت را مناسب احوال و حسب حال در برابر ضریح مبارک بر بالای محراب نوشته است.

حسن بگرد درت گشته بر طریق طواف

تو کعبه وار همه حاجتش روا کرده

فوتش در دارالسلطنه هرات و در جنب مزار پیر هرات در خانه پر نقش و نگار مدفونست .

میر حسن دهلوی شاگرد و دختر زاده استاد سلطان محمد بود در تذهیب و تصویر و نقاشی کم از دیگران نبوده در کارخانه شاهی در تمادی عمر بامر نقاشی و خدمتکاری از ترتیب تاج و نقاشی و سایر ضروریات مجلس پادشاهی اشتغال داشت و صاحب مواجب و انعامات بود .

مولانا شیخ محمد از دارالمؤمنین سبزوارست پسر مولانا شیخ کمال ثلث نویس میباشد که تعریف او مذکور شد وی نقاش بی بدل بود شاگرد استاد دوست دیوانه بود و خط نسخ تعلیق را خوب مینوشت و قلم بر قلم ختائیان در نقاشی داشت هر چند که در صورت خطا میکرد و در مثنی برداشتن خط استادان را نقل میکرد و بقلم مو اصلاح مینمود بنوعی که فهم نمیشد مصوّر و محرر و مذهب خوب بود و در مشهد مقدس معلی در کتابخانه شاهزاده سپهر اعتلا نواب ادوالفتح سلطان ابراهیم میرزا کار میکرد و ملازم و صاحب انعام بود .

سرخیل سروران دنیا ادوالفتح سلطان ابراهیم میرزا آن اعلیحضرت

۱- محمدخان شرف الدین اوغلی از امرای مشهور تکتلو بود در آغاز سلطنت

شاه طهماسب مدتی حکومت بغداد را داشت و در جنگ با عیدخان اوزبک با سایر امرای بزرگ قزلباش همراه و پس از آنکه حکومت خراسان در ۹۲۲ به محمد میرزا تفویض گشت وی به لاله گی محمد میرزا و امیرالامرائی خراسان منصوب شد .

درین فن نیز استاد بودند در تصویر یدبضا داشتند بفکردقیق ورأی ثاقب و خیال عمیق تصرفات نیکو در آن مینمودند . بیت:

موی قلمش ز اوستادی جان داده بصورت جمادی

درمشهد مقدس معلی انور مرقعی ترتیب دادند از خطوط استادان و تصویر استادجهزاد و دیگر نقاشان و آن مرقع بدستکاری استادان نادر و هنرمندان قادر و خط شناسان بی بدل و خوشنویسان بی مثل اتمام یافت فی الواقع ترتیبی روی نمود و مرقعی چهره گشود که هرصفحه اش سزاوار صد تحسین بلکه هر قطعه اش لایق صد هزار آفرین مع هذا اگر صحایف روزگار صرف تعلیق اوصاف حسن خطش شود هنوز ثلثی از خامه دوران به بیاض بیان نیامده باشد اگر صفایح فلك دو آرمملو از تعریف صور و اشكال غریبه اش گردد هنوز عشری از اعشار محسناتش بر آینه ظهور جلوه گر نشده باشد و صور پاکیزه اش نمی نماید . مثنوی:

که از روی پاکیزگی و تمیز

بجز جان نگنجد در او هیچ چیز

ز اشكال گلها و نقش طیور

بهشتی ز باد خزان بی قصور

هزاران گل و لاله اش شاخ و برگ

همه امن از آسیب باد و تگرگ

مصور جوانان خورشید روی

لب از شرم هم بسته در گفتگوی

بهم یکجهت جمله در صلح و جنگ

نه چون اهل عالم دو روی و دورنگ

شب و روز با یکدیگر هم وثاق

به همصحبتی مردم بی نفاق

بعد از رحلت آن شاهزاده کثیرالافاده که شاه اسمعیل آن فعل قبیح نمود حلیله جلیله آن اعلیحضرت گوهرسلطان خادم بنت شاه جمجاه جنت بارگاه آن مرقع را بآب کشید که بنظر شاه اسمعیل نرسد قیمتش بخراج اقلیمی برابری مینمود .

القصه که کارهای تصویر آن شاهزاده سعید شهید بسیار و در هر اقلیمی

بیشمار است

مولانا علی مشهور به کله کوش او نیز گوش در معامله تقلید مهر شاه عالم پناه همراه یاران بیاد داده بود کاشانیست در مشهد مقدس در کتابخانه نواب میرزایی بود و کار میکرد و مواجب و انعام داشت .

مولانایاری مذهب از هرات و معاصر استادبهاد بود و ادراک زمان سعید دارین سلطان حسین میرزا کرده و در خدمت مولانا سلطانعلی مشهدی کمالات و حیثیات بسیار داشته و مذهب بیقرینه بود شعرا نیز نیکو میگفته این غزل ازوست^۱ .

۱- مولانا یاری نقاش و مذهب و خطاط و شاعر بود برخی او را هروی نوشته اند امیر علیشیر نوشته از شیراز بخراسان آمده بنده او را به نقاشان سفارش کردم تا استاد شد و الحق این ملا یاری عجب نقشها بر روی کار آورد در وادی تحریر و تذهیب از بی مثالن روزگار بود صاحب عرفات نوشته بخیالات فاسد مهر پادشاه و امراء و وزراء را تقلید کرد پروانجات و نشانها نوشت و بولایات فرستاد بعد از وقوف او را بخشیدند و مثل او مذهب و محرر توان گفت که هرگز نبوده در تذکره ها یاری دیگر نیز آمده که یزدیست و شعر میسروده است مولانا یاری نقاش تا زمان شاه طهماسب در قید حیات بوده است .

غزل

پربرخی که بود عزم رفتن از وطنش
 هنوز نسا شده دارم امید آمدنش
 ز بوستان گل رویش اگرچه رفت نماند
 خیال قامت چون سرو و روی چون سمنش
 مرا نه قوت رفتن نه طاقت ماندن
 تو ای رفیق بگوشمهی ز حال منش
 سفیدگشت مرا چشم انتظار کجاست
 صبا که سوی من آرد نسیم پیرهنش
 مرا که قوت گفتار نیست پنهانی
 چگونه شرح کنم حال خود در انجمنش
 بود که رحم کند یار با من ای همدم
 بگوی قصه مجنون و حال کوهکنش
 مگر زوصل تو یابد حیات خود یاری
 و گرنه بیتو مساویست مرگ و زیستنش

مولانا غیاث الدین محمد مذهب مشهدی واضح افشان اوست و در
 تذهیب بقرینه بوده معاصر مرحومی مولانا سلطانعلی مشهدیست در تاریخ
 سلخ جمادی الاول سنه اثنی و اربعین و تسعمائه در مشهد مقدس معلی مزکی
 فوت شده در جنب مولانا سلطانعلی مدفون گشت .

استاد حسن مذهب بغدادی الاصل میباشد اما در قبریز نشو و نما یافته و
 در تذهیب بی بدل زمان خود بوده و زینت آستانه مقدسه امام همام خامس

۱ - سواد پروانچه مولانا حسن مذهب انشاء قاضی عبدالله خوئی که او اخر عهد
 شاه طهماسب نگارش یافته و در حقیقت فرمان ریاست و کلانتری او برجاعت مذهبیان
 و نقاشان و صحافان و طلاکوبان و کاغذ فروشان دارالسلطنه تبریز میباشد. —

آل عبا سیدالشهداء اباعبدالله الحسین صلوٰة الله سلام علیه نموده فی الواقع در آن کارید بیضا نموده الی انقراض الزمان و ایام ظهور مظهر موعود منظور عالمیان خواهد بود .

→ چون لوح پرداز صحایف ابداع و صفحه طراز صحایف ایجاد و اختراع که خامه صنعتش بزنجیر کهکشان بر حاشیه چرخ زرفشان ترتیب نموده و قلم قدرتش اوراق نه رواق لاجوردی را با زر ورق ثوابت و سیارات که سپهر جدول خطوط شعاعی مهر تذهیب فرموده شمس ایوان سلطنت و پادشاهی ما را زینت مجلدات افلاک گردانیده و دیباچه خلافت و شاهنشهی ما را از دوات سیمین ماه و مداد شب سیاه بر صفحات روز بفلک ثبات و استمرار تحریر کرده چنانچه دبیر خرد موشکاف مضمون ایسن قطعه را درین باب رقم زده که قطعه

از کتب خانهاش اوراق فلک دیوانیست که برو ثبت شده از کرم یزدانی
از شهاب و خور و قوس قزح ستاره جدول و شمس و شیرازه و زرافشانی
ما بر سایه چتر مکرمت و رشحه ابر مرحمت بر ساحت حال و ریاض آمال جمعی که در
طریق هنروری بر اقران سابق و در وادی صنعت گستری از دیگران راجح دقایق
باشند افکنده درین ولاکه تقوی شعار نادر العصری مولانا حسن مذهب بغدادی که با وجود
اتصاف و محبت ارثی و جلی خاندان نبوت و ولایت سمت اخلاص و دعا گوئی ایسن
دولت ابدی الغایه در فن تذهیب بی بدل زمان و در دقایق آن حیثیت عجیب بی نظیر و
عدیل دورانست بعد از آنکه یاری توفیق و ادراک سعادت ثقیل آستان سدره نشان
حضرت امام همام معصوم مظلوم ابی عبدالله الحسین علیه من الصلوٰة افضلها و من التسلیمات
اکملها من بیان الائمة من ذریه مصدوق مقال الدعا مستجابته تحت قبة امام الثقلین و قبله
الخافقین مشرف شده مضمون این بیت مصداق حال او شده بود نظم:

حسن بگرد درت گشته از طریق طواف تو کعبه وار همه حاجتش روا کرده
بخدمت نقاشی قبة منوره و روضه مطهرة آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه فایز
گردیده چنانچه ابن قطعه مشتمله بر تاریخ که از نتایج طبع صافی اوست و در آن روضه
مقدسه مرقوم ساخته شاهد این معنی است:

بود چون توفیق نقاش ازل شد تمام اینطرح و نقش از کلک من
خواستم از هانفی تاریخ گفت «نقش کرد این قبة زیبا حسن» →

مولانا عبدالصمد مشهدی او نیز معاصر مولانا سلطانی علی مشهدیست

در افشانگری بی بدل بوده و شعر را نیز نیکو میگفته این رباعی ازوست .

— نامه بخت خود را بطغرای غر* ای سعد من تاستی بنا ومنشور عمل خود را بمهر
مهر آثار ان* لهم اجرأ حسناً مزین وموشح ساخته بجز بساط بوسی مجلس بهشت آئین مشرف
و سرافراز گشت و بعضی از کارهای خود که فی الواقع بمقتضای کریمه قل کل بعمل
علی شاکله کارنامه مهندسان روزگار و در سلك صنایع استادان غرایب نگار است بنظر
همایون رسانید و باوجود این حالات سیمای صلاح ازچهره حالش ظاهر وعکس انوار
غبار آن عتبه مقدسه از جبهه آمالش باهر بود مشمول عنایت بیغایت شاهانه و عاطفت
بینهایت خسروانه فرموده تقدّم و ریاست جماعت مذهببان و کاتبان و مجلدان و نقاشان
و طلاکوبان و کاغذ فروشان دارالسلطنه تبریز را بدو تفویض فرمودیم که بحقیقت حال
هر يك از ایشان باز رسیده جمعی که صحایف احوال و جراید آمالشان بطغراء دلکش
لایسته الا لمطهر* ون موشح و مزین نگشته باشد از آیات قرآنی و کلام مجید سبحانی
ممنوع گردانیده مقرر دارد که بعد از اکتساب آداب طهارت مرتکب این امر جلیل القدر
شوند و کسانی را که طرح تقوی و برهیز گاری بر لوح افعالشان منقش باشد مرخص
و ممکن گرداند که بشغل مذکور قیام نمایند و نگذارد که آلات و مصالح مجلدی و مذهبی
و کتابت که دغدغه نجاست درو باشد در جلد و اجزا و اوراق مصاحف و تفاسیر و احادیث
و امثال آن صرف کند و از هر کس از جماعت مذکوره بطریقی بی ادبی سرزند منع و
تأدیب نماید و جماعت مذکوره نادر العصر مشارالیه را رئیس و مقدم خود دانسته
اطاعت و انقیاد بجای آورند و از سخن و صلاح او تجاوز نمایند . و چون بتوقیع
رفیع اشرف اعلی مزین و محلی گردد اعتماد نمایند.

مولانا حسن فرزند قوام الدین بغلادی میباشد مولانا صادقی بیگ در مجمع الخواص
نوشته با اینکه پدرش محسنات زیاد داشت وی برعکس پدر آنچه از دستش برمی آمد
اذیت و آزار در حق مردم دریغ نمیکرد قدی کوتاه داشت و کارهای عجیب از وی
سرمیزد وقتی مهر شاه اسمعیل ثانی را ساخته بود رسوا شد مورد عفو واقع گشت
صادقی بیک گوید سنگ سماقی از پشت بام بلندی بر سر پدرش افکند که اگر بر سرش
خورده بود او را با مردگان هزار ساله برابر میساخت من این ماجرا از زبان پدرش
شنیدم مولانا قوام الدین بخط ومهر بزرگان بغداد نوشته می بعراق فرستاده بود که هر کس
حسن مذهب را بکشد در دنیا و آخرت من جواب آن رامیدهم غرض مولانا حسن با این
هنر که در زمان خویش نظیر نداشته مردی فتنه انگیز بوده و ظاهراً تا آغاز سلطنت
شاه عباس حیات داشته است .

سیمین بدنت چو مغز بادام ترست
 بادام دو چشم تو از آن خوبترست
 دندان و لب تو در تکلّم گویی
 با یکدگر آمیخته شیر و شکرست

مولانا محمدامین جدول کش مشهدیست در تذهیب و جدول کشیدن
 قرینه خسود نداشت استاد فقیر است و در وصالی و افشانگری خواه لینه و
 خواه میانه و خواه غبار و خواه حل کرده قرینه نداشت و در کاغذ رنگ کردن
 و ابریهای مختلف نادر عصر بود هفتاد رنگ کاغذ رنگ مینمود مجملات
 که در این فنون نظیر خود نداشت و کمال درویشی و آدمی گری و استعداد
 و اهلیت و قابلیت و کمالات و حیثیات داشت در مشهد مقدس معلّی رحلت
 نمود علیه الرحمة من الله الودود .

مولانا عبدالله شیرازی در تذهیب و ترتیب سرلوحها و شمسه های دببضا
 داشت رنگ و روغن را کسی بهتر از او کار نمیکرد وی مدت بیست سال
 تمام در کتابخانه شاهزاده بهرام مقام سلطان ابراهیم میرزا خدمت نموده و
 از مخصوصان و معتمدان آن شاهزاده عالمیان گردید بعد از رحلت آن اعلیحضرت
 ترك ملازمت کرد به مشهد مقدس رفته ساکن گردید و آخر فرّاش حرم محترم
 آن امام عالم و هادی تمامی امور و كافه بنی آدم شد و خدمت سر قبر شاهزاده
 مشارالیه مینمود .

سیاوش بیك مملوك شاه رضوان بارگاه شاه طهماسب از مگرستان بود
 شاه جمجاه او را از طفولیت بنقاشخانه داده بود پیش مولانا مظفرعلی
 شاگردی میکرد در تصویر سرآمد دوران گردید و در آن امر نادره جهان
 شد بغایت قادر است اکنون از آن کار بازمانده و در سلك غلامان شاهی همراه
 همشهریان خود در شیراز و در خدمت یساقها اقدام مینماید و بدان کار مشغولی

نمیکنند اما استاد فن خود است.^۱

ابوالمعصوم میرزا ولد موسی سلطان موصولوالوزاده نواب سلطان محمد پادشاست در تصویر دست بامزه دارد و در طراحی قرینه ندارد همیشه اوقاتش صرف هنر و کارها می شود و لحظه‌یی از فکر دقایق کارها و نقش بندی غافل نیست در نقاشی و نقاری و وصالی و فصالی و افشانگری و صحافی و مقواسازی و حکاکی و خدوان تراشی و قاشق تراشی و لاجورد شویی و سندروس تراشی و سایر خورده کاری و دیگر صنایع عدیل و نظیر ندارد و همیشه منظور نظری داشته و عمر شریف را صرف ساده رخان و گلزاران نموده و ایام شباب را در این کار بشیب رسانیده و همواره بهنرمندی اقدام داشت تا آنکه در شهر سنه خمس و الف در قم رحلت نمود در صحن آستانه مقدسه منوره معصومه سلام الله علیها مدفونست خالی از همتی و از دنیا گذشتنی نبوده همیشه در صحبت اواهل هنر و استعداد و فقرا و نامرادان جمع بودند و ازخوان احسان او تمتع می یافتند .

آقارضا ولد مولانا علی اصغر کاشانی است اگر زمانه بوجود باوجود او افتخار نماید میباشد چون در تصویر و چهره گشایی و شبیه کشی نظیر و عدیل ندارد و اگر مافی زنده بودی و استاد بهزاد حیات یافتی روزی یکی

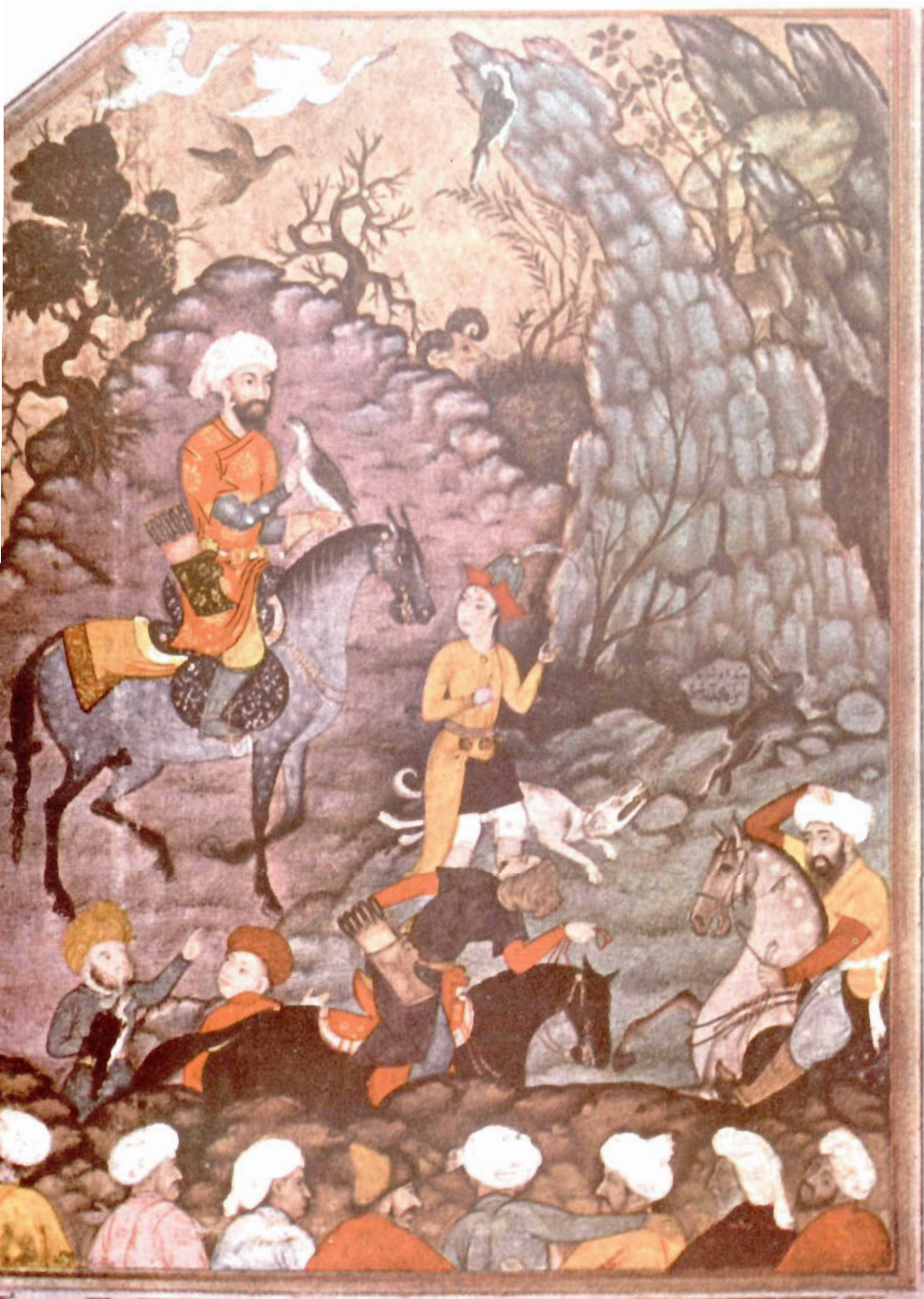
۱- اسکندریک منشی اورا شاگرد استاد علی مصور دانسته و گوید چون نزاکت قلمش خاطر نشان اشرف گردید بنفس نفیس متوجه تعلیم او گشته در شاگردی آنحضرت ترقی عظیم کرد بسیار نازک قلم بود سیاهی قلم و کوه پردازی اورا هیچ استادی بدست نمی توانست گرفت و مجلس سازی او بی عیب بود سیایش بیگ در زمان شاه اسمعیل ثانی (۹۸۴ - ۹۸۵) از اصحاب کتابخانه همایون شد و در عهد سلطان محمد (۹۸۵ - ۹۹۵) با برادرش فرخ بیگ در سلك معتمدان و مقربان سلطان حمزه میرزا انتظام یافتند و در زمان شاه عباس افتخار ملازمت داشته و تا حدود سال ۱۰۱۵ حیات داشته است.

صد آفرین بروی نمودی و دیگری بوسه بردست وی نهادی همگی استادان و مصوّران نادره زمان او را باستادی مسلم دارند و هنوز ایام ترقی و جوانی او باقیست وی در خدمت اشرف شاه کامیاب مالک رقاب سپهر رکاب سلطان شاه عباس خلدالله ملکه میباشد اما بغایت کاهل طبیعت افتاده و اختلاط نا مرادان و لوندان اوقات او را ضایع میسازد و میل تمام بتمشای کشتی گیران و وقوف در تعلیمات آن دارد^۱ یکمرتبه صورتی ساخته و پرداخته بود که

۱- ولادت آقارضا در حدود سال ۹۷۰ میباشد وی فن تصویر و چهره کشایی را نزد پدرش که در آن عهد مصوّر معروف بود آموخت در طراحی قلم سیاهی از پدرسبقت جست ابتدا مورد توجه و عواطف شاه عباس قرار گرفت و رعایت های زیاد یافت اما از اطوار ناهنجار صاحب اعتبار نشد و بنا بقول اسکندریک همیشه مفلس و پریشان حال بود بالاخره بار سفر بسته به هندوستان رفت و بخدمت جلال الدین اکبر پیوست و پس از سالی چند که اکبر وفات یافت جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷) ویرا مشمول عنایت و التفات فرمود و او و پسرش ابوالحسن که در نقاشی ترقیات بسیار کرد در خدمت این پادشاه نوازش بسیار یافتند.

جهانگیر در تزویر خود نوشته است (درین تاریخ « سال ۱۰۲۷ » ابوالحسن مصوّر بخطاب نادرا زمانی سرافراز گشت مجلس جلوس مرا در دیباچه جهانگیر نامه کشیده بنظر در آورد چون سزاوار تحسین و آفرین بود مورد الطاف بیکران گشت کارش بعیار کامل رسیده و تصویر او از کارنامه های روزگارست درین عصر نظیر و عدیل خود ندارد و اگر درین روز استاد عبدالحی و استاد بهزاد در صفحه روزگار میبودند انصاف کار او میدادند پدرش آقارضا ی مروی (جهانگیر اشتباهاً او را مروی نوشته) در زمان شاهرادگی من بخدمت پیوسته او را نسبت خانزادی باین درگاهست غایه او را هیچ آشنائی و مناسبتی بکار پدرش نیست بلکه از يك عالم نمیتوان گفت و مرا نسبت باو حقوق تربیت بسیارست از صغرن تا حال خاطر همیشه متوجه تربیت او بوده تا کارش بدین درجه رسیده الحق نادر زمان خود بوده) آقارضا خود را بجهانگیر منسوب ساخته آقا رضا جهانگیر پادشاهی خواند.

و هم در هندوستان این پدر و پسر وفات یافته اند مصوّر کاشی نقاش و شاعر که در آن زمان از هنرمندان معروف بوده داماد اوست و چنانکه نوشته اند وی در خدمت ←



شاه عالمیان بجایزه آن بوسه بردست او نهادند .

مولانا حبیب الله از ساوه است بغایت آدمی صفت و درویش است و در تصویر و شبیه کشی نظیر ندارد از ساوه بقم آمده مدتی در قم بکار مشغول بود از چرب دستی و چابکی انگشت نمای جهان شده و در نقش بندی مقبول اهل زمان گشته روز بروز در ترقی است نواب حسینخان شاملو حاکم

۱ - حسینخان شاملو از امرای مشهور عهد شاه طهماسب بود در سال ۹۳۷ از شیراز آمده در اصفهان بخدمت شاه رسید و مورد نوازش قرار گرفت بعد از مرگ برادرش درمیش خان حاکم هرات شد در جنگ با عیدخان دلاوری بسیار کرد و ایالت و دارائی هرات باو تفویض گردید حسینخان تا اوائل عهد شاه عباس بیگریگی خراسان بود.

→ اعتمادالدوله ساروتقی وزیر مازندران بود و پس از کشته شدن او در ۱۰۵۵ از اینجهان درگذشته است درالله آباد هندوستان در سردر باغ خسرو از باغهای قدیم سلطنتی کتیبه‌یی بخط نستعلیق عبدالله مشکین قلم خطاط مشهور بدین مضمون می باشد حسب الحکم حضرت شاهنشاه جهان پناهی ظل اللهی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی با اهتمام مرید باخلاص آقارضا مصور این بناء عالی صورت اتمام پذیرفت . از این کتیبه بر می آید که آقا رضا در خدمت جهانگیر مصدر همه گونه کارهای هنری بوده است . برخی از معاصرین آقا رضا مصور کاشانی را و آقا رضا جهانگیر پادشاهی را دونفر دانستند لکن اشتباه کرده اند .

اما مولانا علی اصغر پدر آقارضا که استاد بی نظیر بوده و در پرداخت و رنگ آمیزی و کوه پردازی و درخت سازی از اقران پیش بود ابتدا نزد سلطان ابراهیم میرزا مقرّب و در زمان شاه اسمعیل ثانی در کتابخانه سلطنتی کار میکرد چنانکه در شرح حال خواجه عبدالعزیز نوشته شد بسبب خیانتی که از مولانای مشارالیه و خواجه عبدالعزیز سرزده و مهر شاه را تقلید کرده ساخته بودند حکم قتل آنان صادر شده بود و آنگاه بخشوده و بینی و گوش آنانرا بریدند .

سواد فرمان شاه عباس پرای آقارضا

چون مصوّرکارخانه انه مصورالاشیاء و قادر علی مایشاه بمخص قدرت ازلی بقلم لم یزلی نقش نواب فلکجناب ما را بمقتضای آیه احسن صورکم در صفحه جهان ←

دارالمؤمنین قم او را ملازم ساخته به هرات برد نواب کامیاب سپهر کاب او را از خان گرفته حالا در دارالسلطنه اصفهان بخدمت سرکارهمایون اشتغال دارد و در سلك نقاشان خاصه شریفه منخرط است .

صادق‌بیک از اویماق افشارست و در فن نقاشی و تصویر بی‌عیل و نظیرست و الحال منصب کتابداری پادشاه صاحبقرانی گیتی‌ستانی ظل‌سبحانی بدو مرجوعست و شعر را بسیار خوب میگوید و قصاید و غزلیات و قطعه و رباعی بسیار دارد و در تصویر و رنگ آمیزی و چهره‌گشایی بغایت استادست و تکسیر را بجایی رسانیده که دیده اولوالبصار در نظاره آن خیره و حیران میگردد و در جلا دت و شجاعت نیز خود را کمتر از دلاوران

→ لوح خوابی بنی نوع انسان کالنقش فی الحجر تحریر و تصویر فرمود و پرگاروار کره خاک و دوائر افلاک را در تحت تصرف مکان ما آورد لاجرم هر نقش مرادی که در صفحه اندیشه طرح و هم نگاشته قلم مانی رقم و بسان خط رخسار خوبان و مثال صفحه حلکاری خورشید پر زینت و زیب بروفق مقاصد و مطالب ماچهره گشا میگردد و بشکر این مواهب عظمی همواره ما را نیز در صفحه خاطر خطیر این صورت نقش پذیر گشته که جمعی از هنرمندان نادره کار و نقاشان بدایع نگار که در زمان دولت روزافزون در ظل عواطف تربیت ما نشو و نما یافته‌اند بروجهی رعایت و تربیت فرمائیم که بیکر فراغت و رفاهیت ایشان به رنگ حصول امانی و آمال مصور بوده مرفه الحال و فارغ البال روزگار گذرانند لهذا شمه‌ئی از مراحم بی‌غایت شاهانه را درباره سعادت آثار نادره الزمانی وحید دورانی آقارضای مصور خاصه که از عنفوان شباب آثار قلم معجز نگارش دستورالعمل نقاشان نادره کار و مورد تربیت نواب همایون ماست فرموده ...
بقیه این فرمان بدست بیامد

۱- صادق‌بیک در شعر صادق‌تخلص داشت و از بزرگان ایل خدابنده لوی افشار بود پدر صادق‌بیک در زمان شاه اسمعیل با ایل افشار از شام به ایران آمد و صادق در سال ۹۴۰ و بقولی در ۹۳۳ ولادت یافت از آغاز جوانی ملازمت شبانروزی استاد مظفرعلی را اختیار نمود و استاد چون آثار قابلیت و ترقی در ناصیه‌اش ملاحظه کرد همت بتربیت وی مصروف داشت و صادق در شاگردی مظفرعلی ترقیات بسیار نمود و در فن نقاشی بغایت ماهر شد اما بسبب کسادی بازار و عدم رواج اینکار چون زمانه بر حسب ←



روزگار نمیشمارد .

میردیحی از سادات صحیح‌النسب دارالسلطنه تبریز و مذهب بقرینه است اصلش از حله بوده استاد عصر و بغایت آدمی صفت و درویش

→ آرزویش نبود ترك نقاشی کرد و در لباس قلندری سیاحت میکرد امیرخان موصولی که در آنوقت حاکم همدان بود از حال او خبر یافت او را از لباس قلندری بیرون آورد و ملازم خود ساخت و او نزد امیرخان بعزت و احترام میزیست در زمان شاه سلطان محمد (۹۸۵ - ۹۹۵) ملازمت بدرخان و اسکندر خان افشار که از امراء مشهور بودند اختیار نمود و در جنگ ترکمانان استرآباد بنا بقول اسکندر بیک جلادتهای بی عقلانه از او بظهور رسید اما هیچوقت از نقاشی غافل نبود و در اواخر ترقی بسیار کرد و طراح و مصوری بی نظیر شد و در انواع نقاشی بغایت استاد بود صادقی مرد متهور و شجاع و در شیوه قزلباشی دعوی جلادت و شجاعت میکرد.

وی در عهد شاه اسمعیل ثانی (۹۸۴ - ۹۸۵) داخل کتابخانه سلطنتی شد و در زمان پادشاهی شاه سلطان محمد بمنصب کتابداری (رئیس کتابخانه) سرافراز گشت و مورد شفقت و عنایت گردید در آغاز سلطنت شاه عباس همچنان این منصب و مقام را داشت و در خدمت شاه عباس کمال قرب و منزلت یافت تا آنکه علیرضای عباسی در حدود سال ۱۰۰۷ جبراً و قهراً این منصب را ازو گرفت لیکن تا آخر ایام حیات مواجب کتابداری از دیوان اعلی میگرفت .

چنانکه نوشته‌اند او بدمزاج و تندخو و تنگ حوصله بود همیشه بایاران بدسلوکی را از حد اعتدال میگذرانید و در درشت‌خویی با همه کس افراط میکرد صادقی بیگ در نثر و نظم فارسی و ترکی استاد بود و سلیس و روان شعر میگفت و بغیر از دیوان فارسی و ترکی و مناشات و فتوحات شاه عباس ببحر متقارب و تذکرة الشعراى مجمع الخواص و مثنوی سعد و سعید منظومه‌یی در فن نقاشی و رنگ‌سازی و آداب این هنر دارد بنام قانون‌الصور که درینجا نقل میگردد .

صادقی در سال ۱۰۱۷ از این جهان رفته و تاریخ فوت او را میرالمی همدانی در این مصراع یافته دگر عجب که دمد صبح صادق از شب ما

قانون‌الصور

سلاطین را در آغاز جوانی بخدمت صرف کردم زندگانی ←

و نامراد است همیشه بکسب اشتغال دارد بعد از فترت رومیۀ شومیه و خرابی دارالسلطنۀ تبریز به عراق افتاد و مدتی در هزروین ساکن بود و اکنون چون دارالسلطنه اصفهان شد در آن بلده طیبه ساکن است .

→ شمر دم عار آئین دگر را
ولی گاهی ز طبع نکته زایم
که از قرب سلاطین دوری اولی
مکن این نکته را از من فراموش
بدست آور هنر تا میتوانی
چو شد ذوق طلب بادل هم آغوش
دلم را بخت و دولت رهنمون شد
ولی شهباز طبع چرخ پرواز
بهرکاری که رغبت میفزودش
تمنای دلم این بود پیوست
کشم رخت هوس در کوی صورت
دلم را کز فن صورت خبر بود
بود ظاهر به پیش مرد هشیار
بدینسان کرد پیر عقلم ارشاد
بآیین هوس میشد زهر سو
برغبت هر کرا جویندگی هست
شد آخر هادیم روشن ضمیری
مروت پیشه‌یی نیکو نهادی
یکی از وارثان کلک بهزاد
در ایوان قلم بالا نشینی
بچشمی گرمه و خورشید دیدی
خردمندی که چون گشتی قلمزن
شدی گر صورتی را چهره پرداز
بتمثال کسی کردی چو رغبت

فرو نگذاشتم رسم پدر را
بگوش دل رسیدی این ندایم
ازین بزم هوس مهجوری اولی
که تا باشی پی کسب هنر کوش
که باشد بی هنر کم زندگانی
بکلتی کردم از خدمت فراموش
پی کسب هنر رغبت فزون شد
بهر صیدی نمیشد چنگل انداز
به پیش دیده آسان مینمودش
که گیرد همت بهزادیم دست
شوم معنی طلب از روی صورت
بخود در راه معنی پی سپر بود
که بی استاد گردد کار دشوار
که باید برد اول ره با استاد
دلم استاد بهزادی نسب جو
دهد جوینده را یابندگی دست
چراغ افروز رایم دستگیری
فرید عصر نادر اوستادی
ز شاگردی او بهزاد دلشاد
بآیین بصارت دورینی
بمویی هر دو عالم را کشیدی
عطارد را زبان گشتی باحسن
توانستی شمردی سحر و اعجاز
چنانش ساختی کز اصل صورت →

مولانا خدیرعلی قاطع از بدخشان است به مشهد مقدس آمد در لباس
نمد پوشی و درویشی میگشت بغایت پیر نورانی با صفا بود خط مولانا
میرعلی را در نظر مینهاد و آنچنان میبرد که هیچ فرقی و مزیتی میانه

→ نیارستی کسی فرقی نهادن
ز رعنائی چو گشتی صورت آرای
بنقاشی چو سردادی قلم را
دلیری را چو دادی صورت از نقل
برنگ و روغنش هر گه نظر بود
بآیین غلامی مدتی چند
ره صورتگری چندان سپردم
چو نام نامی آن پیر سرور^۱
ز لطف حق چو گردد شادروحش
ز تقصیرات دنیا بی جدا باد

مگر از جنبش و از ایستادن
هوس را پای لغزیدی بصد جای
نمودی نوبت دیگر ارم را
تهو^۲ر مومیایی جسته از عقل
صفا را از حیا خون در جگر بود
شدم در شیوه خدمت کمر بند
که از صورت بمعنی راه بردم
شدم بر کشور این فن مظفر
منور باد روح پر فتوحش
غریق رحمت فیض بقا باد

سبب نظم این رساله

یکی از دوستان آدمی خوی
دلش را ذوق نقاشی زره برد
شب و روز از خیال نقش و صورت
نه شب آرام و نه روزش قراری
شیئی نیکوتر از روز جوانی
دلش را مرهم داغ نهان شد
که ای مشهور علم ذوفنونی
مرا شمع طلب شد رغبت افروز
مرا زینگونه باشد کار دشوار
پی پاداش منت داری من
اگر این کار بی قانون نباشد
کسی احوال فردا را نداند

که بر راه وفایش داشتم روی
عنائش را بدست شوق بسپرد
نیفزودی کدورت بر کدورت
نه جز نقش و صور مشغول کاری
در آمد از درم آن یار جانی
ز درج^۳ در چنین گوهر فشان شد
خرد را کرده رایت رهنمونی
که ذوقم میفزاید روز بر روز
ترا زینسان تغافل شیوه کار
مرتب ساز قانونی درین فن
که باشد کز شما ممنون نباشد
(غرض نقیشت کز ما باز ماند) ←

آن بریده و آن قطعه نبود هرچه از آن بیرون میآمد قطعه میشد و آن بریده خود قطعه‌یی دیگر بود در مشهد مقدس معلّی رحلت کرد مردم بسیار شاگردی او کردند و تتبع او نمودند و باو نرسیدند.

→ چو بر ترتیب کارم ساخت مأمور	بعذر این که المأمور معذور
بدین قانون نوشتم صفحه‌یی چند	بقانون الصور کردم نشانمند
الهی این عروس حجله ناز	که کرد از خلوت خود جلوه آغاز
دهی قرب قبول خاص و عامش	کنی تویق مقبولی بنامش

نصیحت فرزند

مجو تعلیم ز استادان تصویر	که از فرزند خود دارند تقصیر
اگر فهمت کند سستی درین فن	بشاگردی گرایی تا بمردن
و گر کردی بآسانیش تفهیم	حسد گردد حجاب راه تعلیم
بود مردی نه مرد ریش و دستار	که در قید حسد باشد گرفتار
نمیگویم که خود سر رهسپر باش	ولی جوای مرد راهبر باش
اگر زان گونه استادی نیابی	ز قانون الصور رو برنتابی
که آوردم بهر آیین و دادی	ترا بی‌مزد و مثت اوستادی
نباشد صادقی را غیر ازین کام	که گه گاهش به نیکویی بری نام
همین دارم ز تو چشم دعایی	که هستی را نمی‌بینم بقایی

در صفت نقاشی و بستن قلم موی

شود چون شوق نقاشیت غالب	قلم بستن بود اصل مطالب
مخوان حرف هوس از نامه کس	مکن عادت بطور خامه کس
ز کاتب این صفت نیکو نباشد	که کلکش را کسی دیگر تراشد
قلم را مو دم سنجاب باید	ولی آن مو که با نرمی گراید
بمقدار قلم از وی جدا کن	ز یکدیگر بزور شانه واکن
بجین پهلوی هم زانگونه نیکو	که نبود زیر و بالا یکسر مو
درست آندم شود آن خامه بسته	که نگذاری درو موئی شکسته
چو دادی از شکست مو امانش	سه جا باید که بر بندی میانش ←

مولاناچك از هرات بود عكس را خوب میساخت و در مشهد مقدس معطر معتكف بود و در مدرسه شاهرخیه بسر میبرد اختراعات و تصرفات در آن فن نموده بغایت نقشهای غریب و طرحهای عجیب و رنگ آمیزی طرفه

→ مشو در عقد اول سخت تدبیر	مبادا خامهات گردد گلوگیر
مکن در عقد سیم سست کاری	که از پرغاز آسانش براری
چو بر کف خامه آید غنچه وارت	دمد گلهای امیدی ز خارت

در گرفتن قلم

قلم گاه گره گیری مکن مش	قلم را جایگه ساز از دو انگشت
سه دیگر ستون آن دو باید	که تحریر قلم سنجیده آید
بگاه کار میباید دلبری	نمیاید قلم را سخت گیری
ز نقاشی چو خواهی کام یابی	گشایم بر تو از هر سوی بایی
اگر امداد طبعت کار سازست	تصوف را درو دست درازست
ولی جز مفت نبود اصل این کار	چگویم زانکه دارد فرع بسیار
چنین کرد اوستادم رهنمائی	که هست اسلامی و دیگر ختائی
ز ابر و واق اگر آگاه باشی	چو نیلوفر فرنگی خواه باشی
مکن از بند رومی هم فراموش	کنی چون اسم هر يك جای در گوش
چو اصل کار دانستی درین کار	نگردد بر تو فرع کار دشوار
رقم سازی چو از هر اصل معلوم	مساوی بایدت هم برگ و هم بوم
بگلهای مدور باش سر راست	که پرگاریش سازی بی کم و کاست
بود با ازك بیجان بسته آنها	ز بیچك كن قیاس ریسمانها
بطرح کار مستعجل نباشی	ز جوش ریسمان غافل نباشی

در رنگ آمیزی

برنگ آمیز چون گردی هوسناك	بباید رنگهای شسته پاک
بنه گر بیش خواهی ساخت وركم	دو رنگ عاشق و معشوق با هم ←

ابداع نموده عکسهای او مردم را از افشان فارغ ساخت .

مولانا قاسم دیک قبریزی صحاف بی بدل و مجلد بی عوض بود و چنان

در آن امر نادر و قادر بود که اوراق فلک را شیرازه بستی و ایام روزگار را



در صفت شستمان

کنون پیوسیم طریق شستمان را	نمایم بر تو این راز نهان را
دو طور شستمان نغزست و نیکو	یکی دم شوی دان دیگر میان شو
کئی گر نقش پش رنگ شکفته	مدار آئین دم شورا نهفته
بود بر عکس آن گر بوم کارت	بباید از میان شو دستبارت
از آن پس قید روغن کن باحسن	چو آوردی برون از قید روغن
بگیر از خشت بغدادی جلایش	بده از شست و شو آنکه صفایش
بحل کاری بود زان پس مدارت	که حل کاریست اصل کاروبارت
زحل کاری چو فارغبال گردی	بباید که جلا خوشحال گردی

در حل طلا و نقره

اگر از سیم و زر خواهد دلت حل	بدینموال کردم مشکل حل
که بستان از سریشم پاک و بیغش	بخيسان و پس آنکه نه بر آتش
بصحنی کرده از چربی تمیزش	چو بگذازد بدان گرمی بریزش
ولی از یش و کم بودن بیندیش	مکن هر قطره ای را يك ورق یش
ز ملح نیم سوده دانه ای چند	درو انداز و میمال ای خردمند
بخشکی دست مالیدن شاید	چو از تری سوی خشکی گر آید
سر انگشتان بآب گرم تر کن	برو افشان و از سردی حذر کن
زمان مالش او ساعتی یش	نباید بود ای مرد هنرکیش
ز صحنش چون بشستن شد حواله	سرآبش را بگیراندر پیاله
گرفتی چون سرآب ای مرد آگه	ازو تا نیم ساعت دست کوه
بباید داشت تا برته نشیند	کزو مرد هنرور کام بیند
بکلتی چون نشیند سیم بازو	نماند غیر آب صاف بر سر ←

شقره کشیدی کُنجهای کارش مانند انجم بودی و ترنج کارهایش چون خورشید
نمودی بسیار درویش و فانی بود بعد از فترت رومیة شومیه و تخریب
دارالسلطنه تبریز بعراق آمده در دارالسلطنه قزوین ساکن شد و بصحافی

→ بریز آتش اگر بسیار باشد وگرنه آب هم درکار باشد
زیکسو اندک اندک کارگر شو بملک کامیابی راهبر شو

تعریف صورتگری

اگر صورتگری باشد مرادت بود پس آفرینش اوستادت
درین وادی تتبع سست راثیست در زحمت بروی خود گشائیست
کی از قید غلط آزاد باشد اگرمانی وگر بهزاد باشد

درصفت جانورسازی

کنی گر جانور سازی اراده ز گلگون تصرف شو پیاده
یکسو از طریق بیش و کم باش براه پیروی ثابت قدم باش
ز راه و رسم استادان مکش پای بآئین تتبع راه پیمای
مدان صاحب روش از صد یکی را بجو آئین آقا میرکی را
مبادا ای دُر دریای حیرت ندانی جانور سازی ز صورت
بگویم جانور سازی کدامست چه سان وچند وهریک راجه نامست
یکی سیمرغ دیگر هست از در هژبر و گاو و گنج است ای برادر
ولی معلوم این فن برسه قسمت گرفت وگیر حملش نام واسمست
شوی چون بر گرفت و گیر راغب درین وادی سه چیزت هست واجب
ز سستی جانورها دور باید ستون دست و پا پر زور باید
شوی گر از دو جنگی نقش پرداز نباید برتن هم پنجه انداز
مبادا پنجه بی ییکار باشد در آن صورت مگر ناچار باشد
مکرر ساختن هم نیست مرغوب ولی غیر مکرر هست مطلوب
مکرر گرچه سحر آمیز باشد طبیعت را ملال انگیز باشد ←

اشتغال داشت و آخر اراده توطن دارالارشاد اردبیل کرد قاید توفیق رفیق نگشت و بمصدوقه و ماذا تدری بای آرض تموت در سنه الف در دارالسلطنه قزوین بهجوم طاعون رحلت نمود علیه الرحمة من الله الودود .

در بیان رنگ و روغن

ترا پاکیزگی باید بناچار	شوی گر رنگ و روغن را طلبگار
بگویم تا بفکرت در نمایی	بود این هم دواصل ای یار جانی
ولی این کار نیش پر ز نوشت	یکی جسمی و دیگر نقره پوشست
یکایک با تو گویم آنچه باید	ازینها خواهی ارکامت برآید
بآیین بطنانه تا بدانی	بیاید بوم کارت را رسانی
سریشست و سریشم گچ بدوساب	بطانه آستر کاریست دریاب
علاجت از سفیدایست و روغن	ز بعد آسترکاری درین فن
که تا گردد زمین کار نایاب	مکرر بایدت کردن سفیداب
بکن هر رنگ دلخواهی که خواهی	برواکنون بهر راهی که خواهی

طریق رنگ جسمی

بدل از نقره کاری یاد مگذار	مرادت گر بود جسمی درین کار
بروغن گیر و رونق ده صفا را	بغیر از لاجوردی رنگها را
کشی روغن ولی نه کم نه بسیار	برای لاجوردی بر رخ کار
گذاری تا بلند او شود پست	زنی کف تا شود هموار و یکدست
شود چون ریزیش با پای خرگوش	برنگ آستر روغن هم آغوش
ولی از گرد و از باران حذر کن	میان باب دگر روز دگر کن
بچهارم روز از روغن جلا ده	بروز سیم از روکش صفا ده
پی رفع کدورت سازگارست	ز کاغذ لقی مشو غافل که یاریست
ترا با قید کاغذ لقی چه کاریست	و گر روز تویی گرد و غبارست

در آداب نقره پوش

و گر از نقره پوشت کام جوییست مدار بوم کارت بر نکوییست ←

خانه کتاب

در باب جدول و تذهیب و رنگهای الوان و ساختن مرکب و
سایر لوازم کتابخانه و شستن لاجورد.

قاعده جدول مرصع بطریق نظم

کش سه خط را قریب یکدیگر

وز طلا حل و آخرین برتر

ولی خشکی میر از حد بتابش	→ بکش روغن بنه بر آفتابش
بجسبان نقره اش یکدست هموار	چو گردد نیم خشک آور بهنجار
ز پیش دست و پا بگذار یکسو	چو چسباندی و کردی خشک نیکو
کشم بر صفحه تقریر لاریب	کنون از رنگهای پاک بی عیب

در قاعده رنگ زنگار

ولی او را باید ریخت یکبار	بود چون لاجوردی رنگ زنگار
بکن از صبح تا پیشین تحمل	مکن زنگار ریزی بی تأمل
بمالش پاچه خمر گوش پیوست	بریز آنکه بروی کار یکدست
صفای کار خود را بر ملاکن	چو گردد خشک از روغن جلاکن

روش رنگهای سرنشمی

بنفش و ارغوانی زرد و گلگون	ز گلهایی که آید رنگ بیرون
شود ظاهر ترا راز نهانی	بگیر آتش بهر طوری که دانی
ولی سرنیش باید بقانون	کنی گر بستان ز اندازه بیرون
جدا گردد بگاه خشکی از هم	چو در رنگ تو باشد چاشنی کم
برین تقدیر با اندازه باید ←	و گر بسیار شد جوشش نماید

گوشه‌ها کن نشان بچار درست

تا کشی رو برو و پشت به پشت

آنچه مابین این دو خط شاید

کمتر از پشت کار وی بآید

→ رسد گردست چربی بر رخ کار	بشو با انذروت آبش بهنجار
بکش بر روی هم آن رنگ پیوست	که گردد رنگ تو هموار و یکدست
منه زافزونی وقتت بدل بار	که گردد آخر کار تو هموار
چو گردد خشک روغن کاریش کن	ز کاغذ لقی ولی غمخواریش کن
درین وادی که نبود از خطر باك	ترا با یاری طبع هوسناك

در ساختن سفیدآب و سرنج

بود مشکل بمنزل راه بردن	بخود سر راه هر منزل سپردن
کنم چون با تو دارم حق یاری	ز تعلیمت رفیقی سازگاری
بگیر از سرب هر چندان که باید	بدیگی از سفالین کن که شاید
بنه بر دیگدان دیگ مقرر	بکن آتش که گردد آب یکسر
بآهن کفچه‌اش یکسان بیاشور	چو خاکستر از سیالی شود دور
بسان سرمه گردد تیره خاکی	فتد آتش درو از تابناکی
بنه سرپوش و محکم دار پیوند	گشوده راه آتشگاه مپسند
چو گردد سرمه باید پختن خوب	بآب ملح شستن پاک و مرغوب
سه بارش چون بشستی ای نکورای	بنه نوشادر و با سرکه می‌سای
بعدب از وی نشادر پاک بستان	بکن خشک و دگر میسای با آب
چو کردی شستن و سحقش مکرر	پیردا از خلاصش بار دیگر
ز بعد آن خلاص او را بشو پاک	که گردی از صفای او فرخناك
بری گربار دیگر در خلاصش	بیفزایی خلاصی در خلاصش
چو فارغبال گردی از دواش	برون آید سرنج پاک بیفش

در زنگار ساختن

بکن چاهی دوگز در جای نمناك صفایح کن تنك ليك از مس پاک→

در میان هم دو خط بود اولی
تا نگردد بیاضها همه جا
بعد از آن مهره کش مکن تقصیر
تا توانی کشیدنش تحریر
کش دو تحریر دو خط اولی
پس سه تحریر کش خط اخیری
چون میان را کنی مثنی هم
چار تحریر باید آنرا هم

→ بریز از سرکه نا صاف چندان
در آن چاهش بنه یکمه کم و بیش
پس از یکماه بنگر کان تمامی
که گردد صفحهها در سرکه پنهان
پوشان از کم و بیش میندیش
شود زنگار خاطر خواه نامی

در شنجرفی پختن

بدمست آور گریزنده سه و چار
بسای اندر صلابه ساعتی بیش
بنه در شیشه مطین دلکش
چو گردد سرد بیرون آرو بنگر
سه مثقال دگر کبریت کن یار
شود خاکستر تیره میندیش
ییفروز از پسین تا شام آتش
که شنگرفی شود نیکو و احمر

در ساختن لعلی

ز رنگ لاک بستان نغز و خوبش
بگیر از آب اشنان پاک و بیغش
درو میریز رنگ لاک کم کم
چو خالی گشت لاک از رنگ پیشک
پس از ده جوش دیگر صاف کن پاک
ز صاف او شود لعلی پدیدار
بنیکویی جدا گردان ز چوبش
بکن در دیگ و آنگه نه بر آتش
بزن با چوبکی هر لحظه برهم
زلتر سوده در وی ریزانندک
که دل از دیدنش گردد فرحناک
زمر باشد ز درد او نگهدار

در پختن روغن کمان

بگیر از سند روس پاک یکمن
بضرب تیشه فندق وار بشکن ←

کنجها مگذران ز یکدیگر

جهد کن تا نهند سر بر سر

در میانه دو خط اول کش

لاجوردی که نبودش مرغش

هست پیوسته آن دو خط میان

در میان نیز لاجورد بران

باز پایین آن دو خط دگر

خط سیلو بکش وزین مگذر

جدول دوه: اول خط باریک بکش بعد از آن در پس آن خط گنده تر

میان هر دو خط آخر را چهار تحریر بکش دو از پیش و دو از پس آن گهی

لاجورد بروش بکش .

بکن بر دیگران آن دیگ را بار
که تا گردن بگل گردد نهان دیگ
برآور کز همه جانب شود تنگ
ز تند و تیزی آتش مهرهیز
درون کوره آهن را و فولاد
یپکن سندروس و کن کناره
مرو نزدیک و خود را دار ازان دور
بریز از روغن بزر ای برادر
که در روغن فتد آتش بیکبار
دمی از دیگران آتش برون کش
چکان در آب اگر شد منعقد آن
بجوشان تا شود ظاهر نشانش
مقامی دورتر از شهر باید

→ بدیگی نو که دروی گنجد آن بار
بگیر از چار جانب درگل آن دیگ
کنار دیگ را از خشت و از سنگ
ز بعد آن بیفروز آتش تیز
بنفسان دیگ را ز انسان که حداد
درون دیگ گردد پر شراره
دگر با کفچه آهن بیا شور
چو گردد سندروس آب یکسر
دو وزن سندروس اما بهنجار
و گر طغیان کند روغن ز آتش
چو جوش چند دادی قطره‌یی زان
بود پخته و گرنه همچانش
ولی این کار در منزل نشاید

جدول مننی: اول دو خط طلا بکش در برابر هم بعد از آن طلا را مهره بکش و هر خطی را دو تحریر بکش بعد از آن گرد او لا جورد بکش .
 جدول سه تحریر: اول خطی از طلا بکش و مهره بکش بعد از آن دو تحریر یکی از پیش و یکی از پس بکش و در آخر لا جورد بکش .
 در صفت مالیدن لا جورد: می باید لا جورد را در ظرفی ریزی و قطره دوئی صمغ برو ریخته خمیر باید کرد بعد از آن قطره قطره آب بروی باید ریخت و مالید و ملاحظه کرد اگر غلیظ است قطره ای چند آب می باید ریخت و اگر رنگ می ریزد قطره دویی صمغ می باید اضافه کرد و بعد از آن گفته اند که صمغ در رنگها خطاست و خوب نیست الا سرخی که درو زیاده می باید .

در صفت لا جورد شستن: بدانکه بهترین سنگها لا جورد بحق باشد و بعد او بر تبه و دیگر بار جسم و بعد از اینها دیولامی و نیکوترین سنگها آنست که خوش رنگ باشد و درفشان و کیفیت صلایه کردن آنست که سنگ را ریزه ریزه سازند و خوش رنگ را از کم رنگ جدا سازند و هریک ازین قسمها را در هاون جدا گانه نرم سازند و بعد از آن از آرد بیز بگذرانند بعد از آن اول با صابون عراقی بشویند ، طریق شستن با آب صابون آنست که پاره آب صافی در ظرفی کنند و صابون مذکور را کف زنند چندانکه تیزاب تند شود و سنگ بیخته را در آب ریزند و برهم زنند و ساعتی صبر کنند چندانکه آب در حرکت بسکون آید بعد از آن آبرا بقدر دیگر ریزند هر چه ته نشسته باشد و درشت باشد آنرا جمع کرده بار دیگر صلایه کنند به تیز آب بشویند و در ظرف دیگر نقل کنند آنچه ته نشین شده باشد آنرا جمع کنند و بشویند و بمالند بآب صابون مذکور و آب شیر گرم نیز میتوان شست مکرر چندانکه لا جورد بتمامی مستخلص از آن بیرون آید بعد از آن آنرا

خشك کرده در کاغذ کنند.

قاعدۀ طلا حل کردن : هر ورق طلا زیاده از چهار قطره صمغ نمیاید کرد در ته کاسه میاید مالید نه در کنار البته زود بکنار کاسه نمی باید آورد و طلا را به انگشت یا چهار انگشت آنقدر باید مالید که اصلاً درو خورده نماند چون دست خشك شود اندك اندك بآب تر باید کردن طلا را از اول مالش تا آخر دوسه ساعت زیاده نمی باید مالید که پوچ می شود و چون نرم مالیده شود که اصلاً درو رشته نماند چهار دانگ پیاله را آب می باید کرد و طلا را از دست و کنار کاسه می باید شست تا همه بند آید بعد از آن سر کاسه را با کاغذ میاید پوشید و البته سر کاسه را باز نگذارند و یکدو ساعت بگذارند بعد از آن آب را از روی طلا بگذارند و کاسه را بالای آتش میاید نهاد تا خشك شود زود میاید برداشت بسیار در بالای آتش نمیاید گذاشتن بعد از آن سریشم سیاه را اندك برو ریخته واکند و قطره یی چند بر طلا ریزند و دیگر بمالند تا نیم روز بعد از آن قدری آب برو ریزند بگذارند اندك زمانی که به بنشیند چنانکه اگر نگاه کنی عکس روی نماید بعد از آن اندکی با قلم موی بردارد و بکار بردفی الحال مهره جزع برو بکش اگر بستیمان طلا کمست دیگر بستیمان کن و اگر رنگ طلا سیاه است پاره آب نیز برو بریز .

در صفت رنگهای الوان و آمیختن آن بهم : بدانکه رنگها که بکار دارند اول آنرا بآب صمغ عربی بیاید آمیخت و اگر مدهون بود یعنی از جهت آلت چوب آنرا به زرده تخم مرغ باید آمیخت زنگار را سرکه در وی کنند و چون سرمه بسایند و بآب صمغ عربی بیامیزد و آب بروی افزاید بدان مقدار که باشد .

شنگرف : شنگرف را چون سرمه بساید پس از آن بشوید و شستن

وی چنان بود که آنرا در کاسه رنگین کند و آب در وی کند و بجناند و ساعتی رها کند تا آب صافی شود بعد از آن آبر را بریزد و دیگر صلایه کند و دونوبت دیگر چنین کند البته سه کرات باید شستن و چون شسته باشد از خاک و غبارش نگاهدارد و دیگر باره بساید و آب صمغ عربی در وی کند تا سطر شود و اگر برای قلم بکار برد تنک باید کرد تا قلم برود .

رنگ لاجورد: لاجورد را بساید بسنگ و بسر که و آب صمغ عربی با وی بیامیزد تا سطر شود و شستن وی چون شستن شنگرف بود همه رنگها شسته بهتر بود .

رنگ زرنیخی: اگر کسی خواهد که زرنیخ زردابه و آب صلایه کند پس آب صمغ عربی با وی بسر شد تا روان گردد .

رنگ سرخی: اگر خواهد زرنیخ سرخ آید نخست وی را بساید نیک هر چند که خشک بیاید سرخ تر گردد .

رنگ سفیدی: سفیداب را آب باید کردن و بهر کوی تنک مالیدن تا پاک و روشن گردد بعد از آن آب صمغ در وی بیامیزد و بکار برد .

رنگ آسمانی: که لاجوردی مرکب است اگر خواهد که لاجورد را سفید سازد برنگ آسمان گون نیل و سفید آب را بهم بساید نیک چند آنکه خواهد و با سفید آب و لاجورد خوبتر آید .

رنگ گلگون: اگر خواهد که گلگونه کند زنگار را با سفید آب بیامیزد و با آب صمغ عربی یا با زرده تخم مرغ چنانچه گذشت بکار برد اگر چوب بود اگر کاغذ بود بصمغ عربی بکار برد اگر نقش خواهد کرد نوعی دیگر لاجورد را با شنگرف بیامیزد جمله را با آب صمغ عربی حل کند نیک بود .

در صفت ساختن انواع مرکب

همسنگ دوده زاجست همسنگ هر دو سازو

هم وزن هر سه صمغست آنگاه زور بازو

دوده را در ته سفالینه باید گرفت بهتر آنست که از روغن بزرک بگیرند
 و در کاغذی کردن و آن کاغذ را در خمیری گرفتن و در تنور گرم بر سرخشت
 پخته نهادن چندانکه خمیر پخته شود آنگاه روغن از او رفته باشد پس دوده را
 از کاغذ بیرون آورده صمغ عربی پاکیزه بریزد و بر ظرفی کند و آب بر آن
 ریزد این مقدار که دانه از آن آب بقوام عسل می آید و بگذارد که چون عسل
 شود پس دوده در هاون کند و قدری از آن صمغ خیس خورده چون عسل
 بقوام آمده باشد و بر سر دوده ریزد تا خمیر شود و بسیار بکوبد بعد از
 آن مازوج خورد کرده را در ظرفی کند و ده چندان آب درو کند و برگ حنا
 و برگ مورد از هر يك درمی و نیم درم و سه و نیم درم افیمون بر سر مازوج
 ریخته و يك شبانه روز بگذارد و بعد از آن بجوشاند چندانکه مازوج بر کاغذ
 نشو نکند پس آن را بکشد و بکرباس نو پیالاید و صاف نموده آب مازوج
 را نگاهدارد بعد از آن زاج قبرسی را در آب حل کند تا حل شود و صاف
 نموده بآب مازوج ملحق سازد و یکروز بگذارد و بعد از آن صاف آب
 مازوج و زاج را دیگر باره صاف کند چنانکه اصلا درو دُردی نماند و قدری
 از آن در هاون بر سر دوده و صمغ ریزد و این مقدار که سحق توان کرد
 سحق کند بعد از آن پاره‌یی نیل سر آب با اندکی صبر در هاون اندازد و سحق
 کند تا صد ساعت که تخمیناً پنج شبانه روز خواهد بود بعد از آن تمام
 باشد و ازین کمتر سحق ناتمام باشد آنگاه قدری نمک هندی با نبات مصری
 در هاون ریزد و همه آب زاج و مازوج را اندک اندک در هاون میریزد و می ساید
 و تجربه می کند تا بحد مطو سی رسد بعد از آن از هاون بیرون آورده پیالاید بحریب
 و نیم درم مشک تبّتی و يك مثقال زعفران درده درم گلاب حل کند بغایت
 صاف شود و صاف مشک و زعفران را در مرکب ریزد و کتابت کند که بغایت

خوب و روان و مسطوس باشد .

نوعی دیگر بستانند نشاستج گندم را در دیگ مسین کند و باتش نرم بریان کند تا سیاه گردد و نگاهدارد تا نسوزد پس بساید و قدری مازوج در آب کند تا نرم شود و بگذارد تا صاف شود در میان نشاستج ریزد و بروی افکند و در آتش نهد تا بجوشد پس بپالاید و قدری زاج در وی کند پس بکار برد و این نوع مرکب را نشاستجی گویند و نوع را صمغی و این نوع که مذکور میشود نیز صمغی است .

نوعی دیگر بستانند دوده چراغ و در هاون کند و بساید که سخت سائیده شود پس آب صمغ عربی صاف کرده بگیرد چنانکه نه سطر شود و نه تنک و اندک اندک در هاون ریزد و نیک بساید تا قوی گردد پس لختی نبات و طبرزد و نمک بگلاب بگذارد و اندکی باوی بیامیزد و این جمله را بامداد دیگر بساید نیک در شیشه کند و در وقت حاجت بکاربرد اگر خواهد که مگس بروی ننشینند اندکی زهره گاو در دوات اندازد .

نوعی دیگر قلعی : بگیرد قلع و سیماب هریکی را برابر یکدیگر و قلعی را بگذارد و سیماب بر وی ریزد و صلایه کند چنانچه نرم شود و آب صمغ عربی در وی ریزد و کتابت کند و بر پشت مهره بمالد .

طریقه نوشته از کاغذ بردن : بستانند سفید آب ارزیز و آب صمغ آنرا بساید و برنوشته مالد چون خشک شود مهره بزند نوشته زایل گردد امید از ناظران این نسخه منیفه آنست که جمودای من صنف قد استهدف عمل نموده هر کس که امرار نظری بر این اوراق نماید آنچه بخاطر فیض مآثر ایشان رسد و ترك شده باشد داخل فرمایند و هرچه زاید و ناپسند طبع بلند ایشان باشد بقلم اصلاح در آورند مثنوی :

کار بسیارست در پیش قلم گشته لیکن قوت تحریر کم
 باد الطاف الهی رهبرم خامه تحریر بادا یاورم
 تادهم این دامنرا اختتام رو نهم سوی دگر حسب المرام
 والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه سید -
 الانبیاء و خاتم الاوصیاء وآله المعصومین برحمتک یا ارحم الراحمین.

فهرست نام گسان

ابراهيم عمو (ميرزا) بيست ويك	آباقا ميرزا نقاش، پنجاه ودو
ابراهيم بن هلال، پانزده	آدم (ابوالبشر) ۷۲، ۱۲
ابراهيم صغير، بيست و چهار	آرپاخان، ۲۲
ابراهيم ميرزا صفوى، چهل ويك، پنجاه و	آگاه، ۲۷
شش، پنجاه و هفت، پنجاه و هشت، ۳۵،	آل احمد، ۱۱۸
۳۶، ۳۷، ۹۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰،	آقا نقاش (ميرزا) پنجاه ودو
۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۱.	آقا (وزير خراسان) ۹۱
ابراهيم بن ميرعماد، نوزده، ۱۲۲	آقا كوچك نقاش (استاد) پنجاه ودو
ابراهيم قزوینى، بيست	آقا بالا نقاش، پنجاه ودو
ابراهيم همدانى (مير)، چهل	آقا بزرگ نقاش (ميرزا) پنجاه
ابراهيم تبريزى مذهب، چهل	آقاجان پرتو اصفهانى، بيست
ابراهيم (مولانا) ۴۷، ۴۸	آبقاى بن هولاکو، ۲۱
ابراهيم (ابوالحسن) يازده	ابراهيم غزنوى (سلطان) پانزده
ايرش، نه	ابدال ييگ نقاش، چهل و هشت
ايريشكار، بيست ويك	ابراهيم ع (خليل الله)، ۱۲، ۱۱۶
ابن اسفنديار، سى ويك	ابراهيم ميرزا (سلطان) نوزده، سى و شش،
ابن امشيبان، ده	۱۵، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۱
ابن بواب، ۱۲، ۱۹، ۶۵	ابراهيم سگزی، نه
ابن خلدون، دو، هفت، هشت، چهارده	ابراهيم نقاش (مير) پنجاه ودو

- ابن الخمار، بیست و شش
 ابن خمیره، ده
 ابن رائق، ۱۸
 ابن سقطی، بیست و چهار
 ابن عربشاه، سی و پنج
 ابن فرات، ۱۷، ۱۸
 ابن معدان کاتب، یازده
 ابن مقله (بمحمد رجوع شود)
 ابن مقله (بحسن رجوع شود)
 ابن ندیم، هشت، ده
 ابواسحق اینجو، سی و چهار
 ابوالبرکات رازی، پانزده
 ابوالحسن اصفهانی نقاش، پنجاه
 ابوالحسن غفاری (صنیع الملك) پنجاه و یک
 ابوالحسن غفاری مستونی، چهل و نه
 ابوالخان اوزبک، ۱۲۰
 ابوالخیرخان، ۶۱، ۸۲
 ابوبکر غزنوی، پانزده
 ابوتراب خان غفاری، پنجاه و یک، پنجاه و سه
 ابوذر غفاری، ۹۶
 ابوریحان بیرونی، بیست و شش
 ابوالقاسم بابر، ۲۹
 ابوالقاسم مذهباشی، پنجاه و دو
 ابوسعید (سلطان) سی و سه، ۲۲، ۲۳، ۲۹
 ۴۲، ۴۴
 ابوالقاسم حسینی مذهب، چهل و هشت
 ابوالقاسم اینجوی، بیست و یک
 ابوالقاسم قائم مقام « «
 ابوطالب مدرس مذهب و خطاط، پنجاه
- ابوالقاسم مصحح، بیست
 ابوالمحسن میرزا، ۲۷، ۴۳
 ابوالمحمد ایتخو (میر) ۹۸
 ابوالمعالی (میر) نوزده
 ابوالمعصوم (میرزا) ۱۴۹
 ابوالولی اینجو (میر) پنجاه و نه، ۹۸
 ابوحدی کوفی، ده
 ابوحدیفه، هشت
 ابوجعفر النحاس، نه
 ابوسفیان بن حرب، پنج، هشت
 ابوسهل مسیحی، بیست و شش
 ابوعلی سینا، بیست و شش
 ابوالفضل بیهقی، بیست و شش، بیست و هشت
 ابوالفضل خازن دینوری، پانزده
 ابوالفضل ساوجی، بیست و یک
 ابی بن کعب، هشت
 ابی نصر نقاش، بیست و یک، بیست و پنج
 ابوالمعالی النحاس اصفهانی، پانزده
 ابو عبدالله بن جعفر بغدادی، چهارده
 ابو عبیده بن جراح، هشت
 ابوالفرجی، ده
 ابوالفرج بن جوزی، پانزده
 ابوموسی بن عمار، بیست و چهار
 اتسز خوارزمشاه، سی و یک
 احصائی، بیست و یک
 احمد انجوی (سید) بیست و یک
 احمد بن اویس جلایر (سلطان) پانزده، سی
 و پنج، سی و شش، ۲۶
 احمد نیریزی (میرزا) نوزده

- احمد شاملو، بیست
 احمد وقار بیست
 احمد نقاش، سی و سه
 احمد بن محمود کمال مذهب، سی و نه
 احمد نقاش، چهل و پنج
 احمد نقاش (میرزا) پنجاه
 احمد تبریزی (استاد)، پنجاه
 احمد مذهب باشی (میرزا) پنجاه و دو
 احمد (آقا سید) پنجاه و دو
 احمد بن حسن نقاش، پنجاه و دو
 احمد بن محمد حسین مذهب، پنجاه و دو
 احمد نقاش باشی (میرزا) پنجاه و دو
 احمد نقاش (شهاب الدین) پنجاه و هشت
 احمد مشهدی (میرسید) پنجاه و هشت،
 شصت و یک، ۹۰، ۹۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲
 احمد بیگ، ۴۴
 احمد غزالی (مجدالدین ابوالفتوح) ۴۷
 احمد اصفهانی (میرزا) ۵۳
 احمد بیگ نور کمال، پنجاه و شش، ۳۴
 احمد حسینی (میر) نوزده
 احمد (شیخ) بیست و یک
 احمد حسینی (قاضی میر) نه، پانزده، سی
 و نه، چهل و چهار، پنجاه و پنج، پنجاه و
 شش، پنجاه و هفت، پنجاه و هشت،
 شصت، شصت و دو، ۵، ۹۸
 احمد بن المحسنی، پانزده
 احمد کلبی، نه
 احمد بن ابی نصر عتیق، پانزده، سی و سه
 احمد موسی نقاش، سی و سه
 احمد بن ابو خالد، نه
 احمد بن سلیمان نجار (ابوبکر) چهارده
 احمد بن محمد بن خلیل بن هلال، ۲۱
 احمد حنبل، ۲۱
 احمد رومی، ۲۳
 احمد لر، ۲۷
 احوال محرر، نه، ده
 اختیارالدین تولاک (ملک) ۲۷
 اختیارمنشی (خواجه) ۴۹، ۵۳
 اخوسهیل، هشت
 اخوین، بیست و یک
 ادریس (مولانا) ۴۳، ۴۴
 ادهم ابهری، ۴۷
 ادهم قزوینی (منشی) ۵۴
 ادهم یزدی، ۸۶
 ادیب صابر ترمذی، سی و یک
 اردشیر بن حسن (حسام الدوله) سی و یک
 ارغون خان، ۲۳
 ارغون بن عبدالله کاملی، ۲۱
 ازرقی هروی، سی و یک
 ازون حسن (اققوینلو) بحسن پادشاه رجوع
 شود.
 اسحق بن ابراهیم؛ یازده
 اسحق بن خمار، نه
 اسدالله خوانساری، بیست و یک
 اسدالله شیرازی، بیست و یک
 اسدالله مذهب مشهدی، پنجاه و دو
 اسکندر بیگ منشی، پنجاه و پنج، پنجاه و شش،
 پنجاه و نه، ۵۴، ۵۵، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۰،

۱۵۳

اسکندر بن میرزا عمر، ۲۶

اسکندر خان افشار، ۱۵۳

اسمعیل بن ابراهیم (ابوالقاسم)،

اسلم بن سدره، يك، چهار

اسمعیل خان جلاير، پنجاه و دو

اسمعیل قاجار (میرزا) بیست و يك

اسمی خان شاملو، ۱۲۴

اسمعیل صفوی (شاه) سی و نه، چهل، پنجاه

و نه، شصت و يك، ۳۴، ۳۵، ۴۶، ۴۷،

۵۳، ۶۱، ۱۳۵، ۱۵۲

اسمعیل صفوی ثانی (شاه) پنجاه و شش

پنجاه و هشت، شصت، ۳۵، ۵۲، ۶۴، ۹۲،

۱۱۹، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳.

اسمعیل قلی بیگ (اسمی خان) ۱۲۴

اسمعیل بن ابراهیم (خطاط) ۴۸

اسمعیل بن حماد، پانزده

اصمعی، دو

اظهر، ۵۷، ۷۲

اغزلو محمد، (اققوینلو) ۴۴

افراسیاب، سی و يك

افضل حسینی نقاش، چهل و پنج

افلاطون، ۱۱

اکبر شاه (جلال الدین) چهل و يك، چهل و

پنج، ۴۹، ۱۴۰، ۱۵۰

الغ بیگ، سی و هشت، سی و نه

الوند بیگ، (اققوینلو) ۴۴

الیاس تبریزی، ۵۷

القاص میرزا صفوی، ۳۴

الهوردی نقاش (استاد) پنجاه

الویگ اردو بادی (قاضی) ۵۰

الهی همدانی (میر) ۱۵۳

اکیدر بن عبدالملک، پنج

امراء القیس، چهار

ام سلمه، بیست

امیر جان، ۹۲

امیر چوپان ۲۳

امیر خانی، بیست و يك

امیر سلدوز، ۲۴

امیر شهره دیلمی به شهره امیر رجوع شود

امیر علی شیر نوایی سی و نه، ۶۲، ۸۶، ۱۳۳،

۱۳۴، ۱۴۴

امیر علی پادشاه، ۲۲

امیر الکتاب، بیست و يك

امیر تیمور گورکان، پانزده، سی و چهار، سی

و پنج، سی و شش، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۶۳

انیسی (عبدالرحیم) ۵۸

اوکتای قاآن میرزا، پنجاه و دو

اویس جلاير (سلطان) ۲۲

اولجایتو (سلطان محمد) ۲۲، ۲۳

بابا شاه اصفهانی (خطاط) نوزده، ۱۱۹

بابا حیدر نقاش، سی و پنج

بابا عماد الدین (لطف الله)، ۳۱

بابر پادشاه (ظهیر الدین ابوالقاسم) ۴۸،

۸۰، ۱۳۹

بایسنغر بن شاه رخ گورکانی، نوزده، سی و

شش، سی و هفت، سی و هشت، سی و نه،

۲۷، ۲۸، ۳۰، ۵۹

پیرحسین کاتب، نوزده،
 پیرمحمد ثانی، نوزده ۸۲
 پریخان خانم صفوی، ۵۲
 پیریجی صوفی، ۲۳، ۲۴
 پیرمحمد بن میرزا عمر شیخ، ۸۰
 پیری نقاش اصفهانی، چهل
 پهلوان بیگ، ۴۴
 تاج سلمانی، پانزده، ۴۲
 تاج الدین علی شاه جیلانی، ۲۲
 تذهیبی (مولانا) چهل و دو
 تراپی (ملا) چهل و هشت
 تقی شیرازی (مولانا) ۳۶
 تقی الدین اوحدی، ۱۴۰
 تیمورتاش بن امیرچوپان، ۲۳
 تیمورخان، ۶۱
 تیمورگورکان به امیر تیمور رجوع شود
 جانی بیگ خان، ۲۳
 جامی (عبدالرحمن) ۷۹
 جاهی به ابراهیم رجوع شود
 جعفر بایسنغری (میرزا) شانزده، سی و هفت،
 ۲۵، ۵۷، ۷۲
 جعفر پاشا، ۴۰
 جعفر خالدي، چهارده
 جعفر صافی، بیست و یک
 جعفر قزوینی، بیست
 جعفر بن نجفقلی نقاش، پنجاه و دو
 جلال منجم (ملا) ۱۲۵، ۱۲۶
 جلال الدین سبزواری، نوزده
 جمشیدرومی، ۹۰

باقر نقاش (آقا) چهل و نه
 باقر معمار (استاد) پنجاه و دو
 باقر خورده کاشانی، ۱۲۲
 باقر شیرازی (میرزا) پنجادو
 بدرخان افشار، ۱۵۳
 بدرالدین نقاش، سی و سه
 بدیع الزمان میرزا، سی و نه، ۶۱، ۱۳۳
 بدیع الزمان بن علیرضا، نوزده ۱۲۶
 بدیع الزمان تونی، ۱۲۶
 بدیع الزمان همدانی، بیست
 بزرگ غفاری (میرزا) پنجاه و یک
 بشر بن عبدالملک، پنج
 بلبل رند (فغان الدین) ۴۰
 بهائی (شیخ) ۱۲۶
 بهرام میرزا صفوی، سی و هفت، چهل و یک،
 پنجاه و شش، شصت و یک، ۲۰، ۳۳،
 ۱۳۸
 بهرام قلی افشار نقاش، پنجاه
 بهزاد هروی (کمال الدین) سی و نه، چهل،
 چهل و پنج، ۸۷، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۴،
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۹
 بوداغ سلطان، ۶۱
 بوذری، بیست و یک
 بوق العشق، ۱۳۸
 پرویز ساسانی، هفت
 پیر احمد زرکوب مصور (غیاث الدین)
 سی و هشت
 پیر احمد باغ شمالی نقاش، سی و شش

جمال الدین محمود شیرازی به محمود رجوع
شود.

جمال الدین عبدالرزاق، سی و سه

جهانشاه بن قرا یوسف، ۲۸

جهانگیر پادشاه، چهل و پنج، ۱۵۰، ۱۵۱

جهم بن العلت، هشت

جنید بغدادی نقاش، سی و پنج

جوجی خان، ۶۱

چنگیز خان، ۶۱

حاجی بیگ، ۴۴

حافظ شیرازی، ۳، ۹۴

حافظ ابرو (لطف الله)، ۳۰

حافظ عبدالله، ۲۸

حافظ قنبر شرفی، پنجاه و هشت، ۳۲، ۳۳

حبیب الله (وزیر)، ۸۱

حبیب الله ساوی مصور، ۱۵۱

حبیب الله نقاش، پنجاه و دو

حبیب الله نقاش مشهدی، چهل و پنج

حبیب اصفهانی، شصت و یک

حسام الدین مداح، ۹۵، ۹۶

حدیثی اصفهانی نقاش، چهل

حرب بن امیه، چهار، پنج

حسن پادشاه به (ازون حسن) رجوع شود

حسن بن علی ع (امام) ۱۴، ۲۸، ۳۱، ۴۲،

۴۳، ۴۴، ۸۸

حسن بغدادی مذهب (استاد) چهل، ۱۴۵،

۱۴۶، ۱۴۷

حسن بن بدیع نقاش (فخر الدین) سی و سه

حسن نقاش (آقا) ۱۴۱

حسن نقاش دهلوی (میر) ۱۴۲

حسن کرمانی (میرزا) بیست

حسن بن حسین فارسی، سیزده

حسن بیگ یوزباشی استاجلو، ۵۴

حسن بیگ سالم، ۴۰

حسن مفتول بند (میر) ۳۸

حسن بن مقله (ابو عبدالله) یازده، ۶، ۱۷،

۱۸، ۱۹، ۶۵

حسن خان شاملو، نوزده

حسن بن خداداد نقاش، چهل و نه

حسن بن میkal (ابوالفضل) بیست و شش

حسن ایلخانی (شیخ) ۲۲، ۲۳

حسن مشرف (میرزا) بیست و یک

حسنعلی بیگ عربکرلو، ۴۹

حسنعلی (شاکرد میرسید احمد) ۹۱

حسنعلی مصور (میرزا) پنجاه،

حسنعلی گروسی (امیر نظام) بیست و یک

حسین بن علی ع (امام) ۱۴۶

حسین (شاهزاده) ۱۴۱

حسین مذهب (قوام الدین) چهل و هشت

حسین مذهب، پنجاه و دو

حسین کاشانی، بیست

حسین مسیحی (کمال الدین) پنجاه و شش

حسین منشی قمی (میر) پنجاه و شش، ۳۴،

۳۷.

حسین نقاش (کمال الدین) چهل

حسین نخجوانی (حاج) پنجاه و شش

حسینخان شاملو، ۸۲، ۱۵۱
 حسین فخارشیرازی، ۳۴
 حسین منشی (میرزا)، ۵۴
 حسین منشی مشهدی (بهاءالدین) ۳۹
 حسین میرزا بایقرا (سلطان) بیست، سی و
 شش، سی و هفت، سی و نه، چهل و دو،
 چهل و چهار، ۲۷، ۴۳، ۳۴، ۴۵، ۶۰،
 ۶۱، ۶۳، ۱۳۳، ۱۳۴
 حسینعلی نقاش (استاد) چهل
 حفصه، هشت
 حکیم شیرازی، بیست و یک
 حویطب، هشت
 حمزه بن علی طوسی، سی و سه
 حیرتی (شاعر) ۸۶
 حمزه میرزا صفوی ۴۰، ۵۲، ۵۳، ۱۲۴،
 ۱۴۹
 حیدرعلی، ۱۴۱
 حیدرعلی قلمدانساز، پنجاه و دو
 حیدرقلی نقاش، پنجاه و دو
 حیدرمیرزا صفوی، ۳۵
 حیدر ثلث نویس (مولانا) ۳۵
 حیدرکنده نویس (سید) ۲۲، ۲۴
 حیدرقمی، پنجاه و هفت، ۳۳
 حیدرذهنی نقاش، چهل، چهل و پنج
 حیدرعلی نقاش (استاد)، پنجاه
 خاطب، هشت
 خالد بن ابوهیاج، هشت
 خانلری (دکتر ناتل) پنجاه و شش
 خداداد نقاش، چهل و نه

خشنام بصری، ده
 خلیل الله (میر وجیه الدین) پنجاه و هشت
 ۱۲۰
 خلیل قلندر، نوزده
 خلیل اق قوینلو (سلطان) سی و شش، سی و
 نه، ۳۱
 خلیل خان (امیر) ۵۲
 خلیل مصور (امیر) سی و دو، سی و هفت
 خواجه جان جبرئیل، ۴۲
 خواجه جان طغرانی، ۴۴
 خلیفه محمد حیوة نقاش، چهل، ۱۳۳
 خواجو کرمانی، شانزده
 خوارزمشاه، بیست و شش
 داعی الاسلام، شصت و یک
 داود نقاش، چهل و هشت
 داوری، بیست و یک پنجاه و دو
 دایمینگ خان (پادشاه ختا) سی و شش
 درمیش خان نقاش ۸۴، ۱۵۱
 درویش نقاش (استاد) ۱۳۳
 درویش عبدالله، ۳۵، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۴۸،
 ۴۹، ۵۴، ۱۲۰
 درویش عبدالمجید طالقانی (بعبدالمجید
 رجوع شود)
 دمری سلطان شاملو، ۴۷
 دوست دیوانه نقاش (استاد) چهل و یک،
 ۱۳۵، ۱۴۲
 دوست مصور (استاد) ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰
 دوست محمد هروی، شصت و یک

دوستمحمد قطاع، چهل و دو

دولت نقاش، چهل و پنج

دولتشاه سمرقندی، سی و هفت، پنجاه و نه.

۹۷.

دولتیار مصور (امیر) سی و سه

دیوانه نقاش، سی و نه

ذهنی نقاش بحیدر رجوع شود

الراضی بالله ۱۷، ۱۸

راوندی، سی و یک

رجبعلی نقاش (استاد) پنجاه و دو

رحیم نقاش (استاد) پنجاه و دو

رستم پادشاه آق قویلو ۴۴، ۴۶

رستم بن شاهرخ (میرزا) ۲۶

رستمعلی (مولانا) ۱۴۱

رشید خان (پادشاه کاشغر) ۱۳۶

رشیدالدین محمد بیکدلی، بیست و یک

رضا (حضرت امام رضا ع) پنجاه و نه ۱۴،

۳۲، ۶۲، ۶۷، ۷۹، ۸۰، ۸۸، ۸۹، ۹۸

رضا مصور (آقا رضا) چهل و پنج ۱۴۰،

۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲

رضا عباسی، چهل و پنج

رضا مذهب، چهل و نه

رضا مذهب باشی (میرزا) پنجاه و دو

رضاقلی تفرشی، بیست و یک

رضی تبریزی (میرزا) بیست و یک

رضی طالقانی مذهب، پنجاه و سه

رفیقی (کمال الدین محمود) ۸۵

رودکی، بیست و شش

روزبهان، ۲۸

روح الاثمه خوارزمی، ۲۶

روح الله منشی (میرزا)، ۴۹

زاخو (پرفسور) شصت و دو

زرافه (به عبدالکریم رجوع شود)

زرین خط (حسن)، بیست و یک

زرین قلم، بیست و یک

زلیخا، ۱۳۸

زکریا وزیر (میر)، ۵۰

زکریا کججی (میر) ۵۳

زمان نقاش (آقا) چهل و نه

زمانای نقاش، چهل و پنج

زهرای داعی، پنجاه و پنج، شصت و یک

زین الدین، سی و سه

زین العابدین ع (امام) ۱۴

زین العابدین نقاش (میر) چهل، چهل و یک

زین العابدین مذهب اصفهانی، چهل و هشت

زین العابدین اشرف الکتاب، بیست

زین العابدین محلاتی، بیست

زین العابدین مستوفی، بیست و یک

زین العابدین قزوینی، بیست

زین العابدین یزدی، بیست

زینل گر، ۵۳

سام ۳۲

سام میرزا صفوی، چهل و چهار، پنجاه و شش،

۳۴، ۸۲، ۸۵، ۱۲۴

ساروتقی (اعتمادالدوله) ۱۵۱

سبأ، دو

سفاح، نه

سفیان بن امیه چهار، هشت

- سعد، هشت، ۱۵۳
 سعدالله خوئی (قاضی) ۵۲
 سعدی شیرازی ۳۰، ۳۱
 سعید، ۱۵۳
 سعید بن زراره، هشت
 سعید بن ابراهیم (ابوالقاسم) پانزده
 سعید بن محمد سهلویه، پانزده
 سلحشور، بیست و یک
 سلطان حسین تونی، ۱۲۳
 سلطانعلی قاضی، نوزده
 سلطانعلی مشهدی (نظام‌الدین) شانزده، ۳۲
 ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۸،
 ۷۹، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷
 سلطانعلی بن خلیل آق قوینلو ۳۱
 سلطان محمد خندان ۶۲، ۸۶، ۸۹
 سلطان محمد نور ۶۲، ۸۶، ۸۹
 سلطان محمد مصور (استاد) چهل، ۱۳۷،
 ۱۴۲
 سلطان سید ابوالاحمد، ۲۳
 سلطان محمود نجاتی (خطاط) نوزده، ۴۸
 سلطانم (شاهزاده) ۵۱
 سلمان ساوجی، ۲۷
 سلمان فارسی، ۹۶
 سلیم خادم، نه
 سلیم نیشابوری مذهب و خطاط، چهل
 سلیمان ع (پیمبر) ۳۲
 سلیمان سلمی نیشابوری، ۲۳
 سلیمان بن احمد سلمی، پانزده
 سلیمان صفوی (شاه) چهل و پنج
 سلیمان خواندگار (سلطان) ۹۰
 سمیری (نقاش) پنجاه و دو
 سنجر بن ملک‌شاه (سلطان) سی و یک
 سنگلاخ (خطاط) بیست و یک
 سهیله یاسین، دو
 سهوی تبریزی (میرحسین) ۱۲۲
 سیاوش بیگ نقاش، چهل و یک، چهل و پنج،
 ۱۴۸، ۱۴۹
 سیدی احمد نقاش (استاد) سی و هفت، سی
 و نه
 سیف‌الدین نقاش، سی و نه
 سیمی نیشابوری، سی و نه، ۵۸
 شادی‌خواجه، سی و شش
 شاهرخ بن تیمورگورکان. سی و شش، سی
 و هفت، سی و هشت، سی و نه، ۲۴، ۲۶،
 ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۵۹
 شاهقلی مصور (استاد) چهل
 شاهقلی سلطان استاجلو، پنجاه و شش، ۳۵
 شاهقلی بیگ وزیر (خواجه) ۴۹
 شاهی بیگ خان اوزبک، ۴۴، ۴۵، ۶۱
 شاه قاسم، نوزده
 شاه محمد انجوی (میر) ۹۸
 شاه محمد اشرفی، نوزده
 شاه محمود نقاش (ملا) چهل و هشت
 شاه محمود نیشابوری، پنجاه و هشت، ۸۷، ۸۸
 شاه مظفر خراسانی نقاش (استاد) چهل
 شاه ولی سلطان ذوالقدر، ۹۸
 شریفی، بیست و یک
 شعرائی، نه

شفاء، هشت

شفیعا (محمد شفیع حسینی) بیست و یک

شفیع عباسی، چهل و پنج

شقیرخادم، نه

شرفجهان قزوینی، پنجاه و هشت، پنجاه و نه،

۹۷، ۴۹

شرفالدین حسین به حسین حسینی رجوع
شود.

شرفالدین علی یزدی، ۳۰

شرفالدین عبدالمجید قمی، ۳۲

شرفالدین خطاط شیرازی (سید) ۲۳

شکرالله اصفهانی (میرزا) ۵۴

شمسالدین نقاش، ۳۵

شمسالدین بن فخرالدین فقیه، پانزده

شمسالدین محمد بسطامی، ۱۲۳

شمسالدین حافظ تبریزی، ۴۰

شمسالدین اردبیلی خطاط ۳۲

شمس خطاط، ۳۹

شمسالدین طبسی، ۲۸

شمس بایسنغری، ۲۸

شمسالدین محمد ظهیر، ۲۸

شمسالدین خطاط، ۲۸

شمسالدین مشرفی قطابی ۲۵

شیث بن آدم، ۱۲

شیلک خان اوزبک سی و نه، ۱۳۵

شیرخان افغان، ۴۸

شیخزاده سهروردی، ۲۱

شیخ حسن ایلخانی به حسن رجوع شود

شمسای قمی نقاش، چهل و پنج

شناء، هشت

شهره امیر (پدرمالک دیلمی) ۹۳، ۳۳

صاحب بن عباد، پانزده

صادق نقاش (آقا) چهل و نه

صادق (میرزا) چهل و نه

صادقی بیگ افشارنقاش، چهل، ۱۴۰، ۱۲۵،

۱۵۶، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۴۷، ۱۴۱

صالح بن عبدالمملک، نه

صدرالافاضل، بیست و یک

صدرالدین (میر) پنجاه و هشت، پنجاه و نه،

شصت، ۹۷، ۹۸

صدرالدین محمد حسنی حسینی دشتکی، ۳۶

صدقی استرآبادی (سلطان محمد) پنجاه و

هفت، ۳۵

صفی (شاه) ۵۵

صهبا، پنج

طالب میرک مذهب، چهل

طراز یزدی، بیست و یک،

طهماسب صفوی (شاه) سی و هشت، چهل،

چهل و یک، چهل و دو، چهل و سه، پنجاه

و شش، پنجاه و هفت، پنجاه و نه، ۱۴، ۲۴،

۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۹، ۵، ۵۲، ۵۳، ۵۴،

۸۲، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۴،

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰،

۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۱

طغانشاه سلجوقی، سی و یک

طغرل بن ارسلان، سی و یک

طلحه بن عبدالله، شش، هشت

طهمورث، ۱۲

- ضحاک بن عجلان، هشت، نه
ضیاء لشکر، بیست و یک
عاد، دو
عامر بن جدره، یک
عباس صفوی (شاه) چهل و هشت، پنجاه و
نه، ۳۵، ۴۰، ۵۴، ۵۵، ۹۷، ۹۸، ۱۲۱،
۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۹، ۱۵۰،
۱۲۵، ۱۵۱، ۱۵۳
عباس شیرازی نقاش، پنجاه و یک
عباس نقوری، بیست و یک
عباس میرزا، بیست
عبدالباقی (میر) ۴۶
عبدالجبار استرآبادی نقاش، چهل، چهل و
پنج.
عبدالجبار رومی، نه
عبدالجواد عنقا (میرزا) بیست و یک
عبدالحسین اصفهانی (میرزا) بیست و یک
عبدالحسین ثابت نقاش (میرزا) پنجاه و دو
عبدالحسین صنیع همایون نقاش « «
عبدالحق سبزواری ۳۲، ۳۸
عبدالحی نقاش (استاد) سی و پنج، سی و
شش، سی و نه، ۱۵۰
عبدالحی خطاط (خواجه) ۲۵، ۴۳، ۴۴،
۴۷
عبدالحی منشی، ۴۲
عبدالرحمن کاتب، نوزده
عبدالرحمن بن محمد خطاط و مذهب، پانزده
بیست و پنج
عبدالرحمن بن عیسی، ۱۸
عبدالرحمن خوارزمی، ۵۷
عبدالرحیم افسر، بیست و یک
عبدالرحیم خلوتی (خطاط) ۲۵، ۲۸
عبدالرحیم انیسی، ۵۷
عبدالرزاق سمرقندی، سی و شش
عبدالرزاق نقاش (خواجه) چهل
عبدالرسولی، (مرتضی) بیست و یک
عبدالرشید دلمی، نوزده، ۱۲۲
عبدالصمد زرین قلم نقاش (خواجه) چهل،
چهل و یک، چهل و پنج، ۱۴۰
عبدالصمد کاشانی نقاش (میر) چهل
عبدالصمد مشهدی، ۱۴۷
عبدالعلی بن محمد تربتی، نوزده
عبدالعلی یزدی، بیست
عبدالعلی مذهب (میرزا) پنجاه
عبدالعلی نقاش و مذهب، پنجاه و دو
عبدالعزیز نقاش کاشانی (خواجه) چهل،
چهل و پنج، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۱
عبدالعزیز خان اوزبک ۸۲، ۹۰
عبدالعظیم ع (حضرت) پنجاه و هفت، ۳۷
عبدالفار شیرازی خطاط، بیست
عبدالفار نقاش (کمال الدین) چهل
عبدالفتاح شیرازی مذهب، چهل
عبدالقادر حسینی، ۲۸
عبدالقادر مراغی، سی و هشت
عبدالقیوم بن کریم شاه تبریزی خطاط، پانزده
عبدالکریم خطاط (میرزا) بیست و یک
عبدالکریم (میرزا) « «
عبدالکریم پادشاه خطاط (زرافه) ۵۸

- عبدالمحمد نقاش، چهل و نه
 عبدالمحمد ایرانی، شصت و یک
 عبدالمجید قمی (شرف الدین) پنجاه و هشت
 عبدالمجید طالقانی، بیست، بیست و یک
 عبدالمطلب نقاش، پنجاه و سه
 عبدالمملک نقاش، بیست و شش
 عبدالمملک بن حسن، چهارده
 عبدالوهاب نقاش (خواجه) چهل
 عبدالوهاب شیرازی مذهب (کمال الدین)
 چهل
 عبدالوهاب مذهب باشی (میرزا) پنجاه و دو
 عبدالوهاب امامی (میرزا) « «
 عبدالوهاب تبریزی (میر) ۳۷
 عبدالوهاب حسینی، ۹۰
 عبدالوهاب کاشانی نقاش (خواجه) ۱۴۰
 عبدالله بن سعد، هشت
 عبدالله بن شداد، نه
 عبدالله بن محمد همدانی، پانزده
 عبدالله مرواریدی، نوزده، چهل و چهار
 عبدالله زیارتگاهی، نوزده
 عبدالله یزدی، نوزده
 عبدالله عاشور، بیست
 عبدالله خان نقاشباشی، پنجاه
 عبدالله سلطانی، چهل و هشت
 عبدالله صیرفی ۲۲، ۲۴
 عبدالله طباطبائی هروی، نوزده ۲۷، ۳۲
 عبدالله خوئی (قاضی) ۵۱، ۱۴۵
 عبدالله بن ابومنصور انصاری (خواجه) ۶۳
 عبدالله کاتب (شیخ) ۸۶
 عبدالله درویش، ۱۲۰
 عبدالله شیرازی، ۱۴۸
 عبدالله مشکین قلم، ۱۵۱
 عبدالله قطاع، چهل و دو
 عبدی جنایدی، ۳۷، ۱۱۸
 عبدی نیشابوری ۸۷
 عبدالله بن میرعلی، شانزده، ۴۷
 عبدالله سلطان، ۴۳
 عبدالله خان اوزبک ۴۷، ۸۲، ۸۳، ۱۴۲،
 ۱۵۱
 عثمان بن عفان، شش، هشت
 عتیق منشی (خواجه) ۴۶
 عثمان بن زیاد، نه
 عثمان وراق، بیست و پنج
 عثمان بیگ (آق قویونلو) ۴۴
 عزالدوله دیلمی، پانزده
 عزیز بن محمد، نوزده
 عضدایچی (قاضی) هفده
 عضد مذهب (میر)، ۳۹
 عضدالدوله دیلمی، سیزده، پانزده
 عطاء ورامینی (قاضی) ۹۶
 عطاءالله اصفهانی (میرزا) ۵۳
 عطارچیان، ۲۱
 علاءالدین تبریزی، ۴۰، ۱۲۵
 علاءالدوله بن بایسنقر، سی و هشت، سی و
 نه، ۵۹
 علاءالخضرمی، هشت
 علی اشرف نقاش، چهل و هشت، چهل و نه

علی اصغر کاشانی مصور، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۱

علی اصغر (میرزا) بیست و یک

علی اکبر نقاش (میرزا) پنجاه، و یک

علی اکبر نقاش (درویش) « «

علی اکبر شیرازی نقاش ومذهب، پنجاه ودو

علی اکبر حجار « «

علی اکبر مزین الدوله، پنجاه وسه

علی عسکر ارسنجانی، بیست

علیقلی مصور، پنجاه

علیقلی ارناوت نقاش، چهل وهشت

علیقلی ماهر نقاش وحکاک « «

علی محمد صفا، بیست و یک

علی محمد (میرزا) « «

علی محمد شریف نقاش، پنجاه ودو

علی بن الیاس تبریزی، هیجده، ۵۷

علی بن حسن تبریزی، شانزده، ۵۷

علی (خواجه) سی و نه

علی (میرزا) چهل

علی هجرانی نقاش، چهل

علی مذهب (ملا) «

علی بن محمد بن زید، پانزده

علی بن زبیر، چهارده

علی بن هلال (ابن یواب) چهارده، ۱۲، ۱۸

علی فایضی، نوزده

علی جواهر رقم (سید) نوزده

علی شیرازی (میر) بیست و یک

علی فسانی (سید)، بسیت و یک

علی مصور (میرزا) پنجاه، پنجاه ودو

علی طبرسی (شیخ) ۱۵

علی بن مقله، ۱۶

علی بن عیسی (وزیر) ۱۸

علی (میرزا) ۳۹

علی منشی (حاجی) ۴۳

علی (میرزا) ۱۳۷

علی مصور (میرسید) چهل، چهل ویک، چهل

و پنج، ۱۳۹، ۱۴۰

علی مصور (خواجه) سی وهفت، ۱۴۹

علی بن ایطال علیه السلام، شش، هشت، نه،

۲، ۵، ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۹،

۴۷، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۷۶، ۸۰،

۹۶، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۲۹

علی کله گوش، ۱۴۴

علی بیگ تبریزی، پنجاه وهشت، ۳۸

علی بیگ آق قویونلو، ۴۴

علی بیگ سرخ، ۵۳

علی جامی (میر) ۶۲

علی هروی (میر) ۶۲، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۴،

۸۷، ۹۰، ۱۲۵، ۱۵۵

علیشاه (خواجه) ۲۲

علی رضا عباسی، نوزده، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶،

۱۵۳

علی رضا مشهدی، ۹۱

عماد الاسلام (قاضی) ۵۰

عماد الدوله دیلمی، سیزده

عماد قزوینی (میر) نوزده، ۱۲۱، ۱۲۲

عماد نقاش (میرزا) چهل و پنج

عماد طاهری، بیست و یک

عمادالکتاب، بیست و یک

عمر اقطع، ۲۵

عمر شیخ گورکانی، ۶۳، ۸۰

عمر بن خطاب، شش، هشت

عمر بن عبدالعزیز، هشت

عمر بن مسعده، نه

عنایت الله تبریزی، ۱۱۹

غازان خان، ۲۱

غروی، بیست و یک

غزالی مشهدی، ۱۴۰

غفار قزلباش (میرزا)، ۱۴۱

غلام نقاش (میرزا) چهل و پنج

غلامحسین مذهب (میرزا) پنجاه و دو

غلامرضا (میرزا) بیست و یک

غلامعلی اصفهانی، بیست

غیاث الدین کورت (ملک)، ۲۳

غیاث الدین مذهب، چهل و هشت

غیاث الدین محمد مذهب به محمد رجوع
شود.

غیاث الدین نقاش (خواجه) سی و شش

غیاثی، چهل

فارسی، چهل و یک

فرادی، بیست و یک

فتح الله قمی، پنجاه و نه

فتح الله شیرازی نقاش «

فتحعلی حجاب، بیست و یک

فتحعلی محلاتی، نوزده

فتحعلی شاه، بیست، چهل و نه

فخر صحاف: چهل و یک

فخر جهان خانم نقاش، پنجاه و یک

فخرالدین جعفر (به جعفر رجوع شود)

فرج الله نگارستانی، بیست

فرخ بیگ نقاش، چهل و پنج، ۱۴۹

فردوسی، بیست و شش

فرصت شیرازی پنجاه و دو

فروغی (مهندس)، ۲۷

فرهادخان قرامانلو، ۱۲۱، ۱۲۵

فرهنگ، بیست و یک

فضل الله (خواجه رشید)، ۲۲

فضل بن حسن طبرسی (ابوعلی)، ۱۵

فضل بن سهل، ده

فضل الله استرآبادی، ۲۷

فضل الله ساوجی، بیست و یک

قابوس (شمس المعالی) پانزده، بیست و
شش.

قاسم بن اسمعیل (ابومحمد) یازده

قاسم خطاط (میر)، ۴۸

قاسم منشی (میر)، ۵۰

قاسم شادیشاه، ۸۹

قاسم مذهب چهل و یک، ۱۴۰

قاسم بیگ تبریزی (صحاف)، ۱۵۸

قاسمعلی چهره گشا، سی و نه، ۱۳۳، ۱۳۵

قاضی جهان وکیل پنجاه و شش، ۳۴، ۴۷،

۴۹، ۹۳، ۱۳۸

القاهر بالله، ۱۸

قاضی زاده خوئی، ۵۲

قاطعی مذهب، چهل و پنج

قباحت (خواجه)، ۱۴۰

کوهکن، ۱۱۶
کی فر، بیست و یک
کیما قلم، بیست و یک
گلچین (احمد)، شصت و دو
گلستانه (سید علی اکبر) بیست
گل محمد نقاش، چهل و پنج
گوهر سلطان خانم (دختر شاه طهماسب)
پنجاه و هفت، ۱۴۴
گوهر سلطان خانم (مادر ابراهیم میرزا)
۱۱۸
گوهرشاد بیگم (همسرشاهرخ) ۲۹
گرهرشاد بیگم (دختر ابراهیم میرزا) ۱۱۸
لایق (حکیم) چهل و هشت
لطف الله مذهب «
لطف الله مستوفی نقاش، پنجاه و دو
لطف الله حمروی نقاش «
لطف الله سهیل نقاش «
لطفعلی خان شیرازی نقاش «
لیلی، ۸۵
مافی، بیست و یک
مالک اشتر، ۴۷
مالک دیلمی، پنجاه و هشت، پنجاه و نه، ۲۶،
۹۳، ۹۷، ۱۲۱
مالک قمی، ۱۲۲
مأمون عباسی: نه، ده
مانی نقاش، ۹، ۱۰، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۴،
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۹
مانی شیرازی نقاش، چهل
مبارکشاه زرین قلم، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴

قتلغ تگین بهشتی، سی
قتلغ بیگ ۴۴
قدیمی گیلانی نقاش، ۱۴۰۰
قرا یوسف ترکمان، ۲۸
قرا محمد ترکمان، ۲۸
قطب قصه خوان، شصت و یک
قطبه، هشت
قلقشندی، نه
قوام الدین مجلد (استاد) سی و هفت
قوام الدین بغدادی، ۱۴۷
قوام الدین شیرازی (معمار) ۲۹
قوام السلطنه، بیست و یک
قهرمان میرزا نقاش، پنجاه و دو
کاتب خاقان، بیست و یک
کاظم خان (میرزا) پنجاه، و دو
کافی منشی (میرزا) ۵۰، ۵۶
کاوه، بیست و یک
کپک میرزا (محمد محسن میرزا) ۴۳
کپک هروی (عکس ساز) چهل و سه، ۱۵۷
کلبعلی نادر تبریزی، چهل و هشت
کمال اسمعیل، سی و سه
کمال سبزواری (شیخ) ۳۸
کمال (شیخ) ۱۴۲
کمال منشی، پنجاه و نه
کمال (محمد تقی) بیست و یک
کمال الدین (آقا) ۳۵
کمال خجندی، ۷۲
کمال الملک (محمد غفاری) پنجاه و یک،
پنجاه و سه، پنجاه و چهار

مبارك ميرزا نقاش، پنجاه و دو
 مبین شیرازی، بیست و یک
 متوکل علی الله عباسی، ۲۱
 مجدالدین شیرازی (خواجه) ۵۲
 مجنون (قیس) ۱۴۵
 مجنون چپ نویس، ۸۵
 مجعلی تبریزی مذهب، چهل
 محسن (آقا) نوزده
 محمد امین بن دانشمند، نوزده
 محمد امین منشی، ۵۴
 محمد امین، ۱۲۴
 محمد امین مشهدی جدول کش ۱۴۸
 محمد امین عقیلی، پنجاه و هشت
 محمد صفوی (سلطان) پنجاه و هشت، ۳۵
 ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۹۸، ۱۴۲، ۱۴۹
 ۱۵۳
 محمد نقاش (حاجی) چهل و هشت، ۱۳۳
 ۱۳۵
 محمد بنددوز (حاجی) ۲۴، ۲۵
 محمد بن علی (ابن مقله) یازده، چهارده،
 ۱۶، ۱۷، ۱۸
 محمد قدیمی نقاش، چهل
 محمد غزالی (حجة الاسلام) ۴۷
 محمد لاهیجی (نورالدین) نوزده
 محمد (مشهور باقا) بیست و یک
 محمد میرزا، بیست
 محمد بزاز (ابو عبدالله) چهارده
 محمد بزاز (ابو نصر) پانزده
 محمد انصاری، نوزده

محمد کاشانی (میر معزالدین) نوزده، ۱۱۹
 محمد ابری ساز (میرزا) پنجاه و سه
 محمد بن محمد حسین شیرازی نقاش (میرزا)
 پنجا و سه
 محمد امامی « «
 محمد بن کاظم شیرازی نقاش (سید) پنجاه
 و دو.
 محمد نقاشباشی (سید) پنجاه و دو
 محمد نقاش (استاد) « «
 محمد نقاش، چهل و هشت
 محمد شاه قاجار، پنجاه و یک
 محمد سبزواری نقاش (شیخ) چهل و شش،
 ۱۴۲
 محمد بن خداداد، چهل و نه
 محمد نقاش (میرزا) چهل و پنج
 محمد بن ایك، سی و یک
 محمد (مبارزالدین) سی و چهار
 محمد اولجايتو (سلطان) سی و سه، ۲۴
 محمد بن عبدالله (ص) چهار، هشت، ۱۰،
 ۴۷، ۱۲۸، ۶۵۱۲۹
 محمد بن مسعود ابهری، پانزده، سی و سه
 محمد بن عبدالرزاق (ابو منصور) بیست و
 شش
 محمد مذهب (غیاث الدین) بیست و چهار،
 چهل و چهار، ۱۴۵
 محمد (درویش) چهل، چهل و یک
 محمد بهائی، بیست و یک
 محمد غیاث الدین (خواجه) ۲۲
 محمد بن اسحق، هشت

محمد حسن نقاش (ابوبکر) بیست و پنج
 محمد بن عبدالله مدنی، نه
 محمد خسان تکلو (شرف‌الدین) ۱۴۱،
 ۱۴۲
 محمدخان شببانی، ۳۳، ۱۳۳
 محمد ابریشمی، ۶۳، ۶۲
 محمد (میرزا) ۵۳
 محمد کججانی (خواجه) ۵۰
 محمد بیگک تعلیق‌نویس، ۵۰
 محمد منشی (خواجه میر) ۴۶
 محمد تمیمی (شیخ) ۴۳، ۴۴
 محمد شیرازی، ۲۹
 محمد ابراهیم قمی مذهب و خطاط، نوزده،
 چهل و هشت
 محمد ابراهیم (آقا) پنجاه و دو
 محمد اسمعیل نقاش، پنجاه و دو
 محمد اسمعیل انجوی، بیست و یک
 محمد باقر کاشانی، بیست و یک
 محمد باقر میناساز، چهل و نه
 محمد باقر اردوبادی (قاضی) ۳۹
 محمد باقر بن میرعلی هروی، نوزده
 محمد بقال، نوزده
 محمد بن مظهر نیشابوری، نوزده
 محمد تیمور میرزا، ۴۳
 محمد تقی نقاش (استاد) پنجاه،
 محمد تقی مذهباشی، پنجاه و دو
 محمد تقی مشهدی، بیست
 محمد تقی، نوزده
 محمد تقی (میرزا) بیست و یک

محمد زمان خطاط، ۱۲۰
 محمد زمان نقاش، چهل و هشت
 محمد جعفر شریف قاینی نقاش، پنجاه و دو
 محمد جعفر دل‌دوز (میرزا) بیست و یک
 محمد جعفرخان نقاش، پنجاه و سه
 محمد جواد قلمدان‌ساز «
 محمد حسن نقاش، پنجاه و سه
 محمد حسن شیرازی مذهب، پنجاه و دو
 محمد حسن افشار نقاش، پنجاه
 محمد حسن نقاش ناخنی، پنجاه و یک
 محمد حسین اصفهانی (میرزا) ۵۴
 محمد حسین باغ‌دشتی، ۳۴
 محمد حسین صبوری نقاش، چهل،
 محمد حسین باخیزی، ۹۵، ۱۲۳
 محمد حسین تبریزی، نوزده، بیست، ۱۱۹،
 ۱۲۱، ۱۲۵
 محمد حسین شیرازی نقاش، پنجاه و یک،
 پنجاه و دو
 محمد حسین نقاش اصفهانی، پنجاه و یک
 محمد حسین زند نقاش، پنجاه و سه
 محمد حسین آغولی نقاش «
 محمد حسین (کاتب سلطان) بیست و یک
 محمد حسین حکاک، بیست و یک
 محمد خلیل، بیست و یک
 محمد رضا امامی نقاش، پنجاه
 محمد رضا چرختاب، ۱۲۰
 محمد رضا هندی، چهل و هشت
 محمد رضا بن علیرضا، ۱۲۶
 محمد رضا امامی خطاط، نوزده

محمد رضا تبریزی خطاط، نوزده
 محمد رضا صفا، بیست و یک
 محمد رضا کلهر « «
 محمد سلیم تبریزی، چهل و نه
 محمد شریف، ۱۲۱
 محمد شفیع ارسنجانی، بیست
 محمد شفیع حسینی (شفیعا) بیست
 محمد صادق بن محمد امین، نوزده
 محمد صالح، نوزده
 محمد صالح بن غلامحسین، نوزده
 محمد طاهر کاشانی مصور، چهل و پنج
 محمد طاهر ابری ساز (میر)، چهل و دو
 محمد علی، چهل و پنج
 محمد علی بهارمذهب، پنجاه
 محمد علی فرهنگ مذهب، پنجاه
 محمد علی محرم مذهب (میرزا)، پنجاه
 محمد علی نقاش، چهل و هشت، چهل و نه
 محمد علی نقاش شیرازی، پنجاه و سه
 محمد علی قمی، نوزده
 محمد علی تبریزی، بیست
 محمد علی خوانساری، بیست
 محمد علی درویش، بیست و یک
 محمد قاسم، مشهدی، ۴۹
 محمد قاسم نقاش، چهل و هشت
 محمد قاسم خان نقاش، چهل و نه
 محمد قاسم مصور، چهل و پنج
 محمد قاسم (میرزا کوچک) بیست و یک
 محمد قاسم سراجی نقاش، چهل و پنج
 محمد محسن (میرزا) ۲۷

محمد کاظم نقاش (آقا) پنجاه و یک
 محمد مقیم مصور، چهل و پنج
 محمد مومن افشانگر، چهل و چهار
 محمد مهدی حسینی امامی، چهل و نه
 محمد وصفی (شمس الدین) شصت و یک
 محمد ولی نقاش، پنجاه و دو
 محمد هادی نقاش، چهل و هشت
 محمد هادی نقاش (شیخ رمزی) چهل و پنج
 محمد یوسف مصور، چهل و پنج
 محمد یحیی، نوزده
 محمد بن یحیی نیشابوری، پانزده
 محمدی هروی مصور، سی و نه، چهل
 محمدی بیگ منشی، ۵۶
 محمود بن اسحق شهابی، ۸۴
 محمود ای نقاش، چهل و پنج
 محمود صراف تبریزی (خواجه) ۲۴
 محمود (زین الدین) ۶۲، ۷۸، ۷۹
 محمود سلطان بن ابوالخیر، ۸۲
 محمود رفیقی (کمال الدین) ۸۵
 محمود غزنوی (سلطان) بیست و پنج، بیست
 وشش، بیست و هفت، بیست و هشت، بیست
 و نه، سی.
 محمود مذهب، سی و نه
 محمود مذهب (میرزا) پنجاه و دو
 محمود خان ملک الشعراء، بیست و یک، سی و
 نه، پنجاه و سه
 محمود سلطانی، نوزده
 محمود شیرازی (جمال الدین) ۳۶، ۹۳
 محبی الدین هروی، نوزده

مراد خان (سلطان) ۹۲
 مرا مرین مره، يك، دو، چهار
 مرتضی برغانی (سید) بیست و يك
 مرتضی قلی سلطان شاملو، بیست
 مرتضی نجم آبادی، بیست و يك
 مرشد قلیخان استاجلو، ۳۵، ۵۴
 مرشد قلیخان چاوشلو ۵۳، ۵۴
 مرشد قلیخان شاملو، ۱۲۴
 مستعصم عباسی، ۱۸
 مستنصر عباسی، ۱۹
 مسحور، ده
 مسعود غزنوی (امیر) پانزده، بیست و شش،
 بیست و هشت، بیست و نه، سی
 مسعود نقاش، چهل و پنج
 مسعود غفاری (میرزا)، پنجاه و يك
 مسعود (حكیم ركا) ۱۲۲
 مسعود مذهب (قوم الدین) چهل
 مستعلی زرگر (استاد) ۱۲۶
 مسیب بن علی خزاعی، پنجاه و شش
 مسیحا، ۱۳۴
 مسیح نقاش، پنجاه
 مشرقی شمشیرگر، ۱۹
 مصطفی شیرازی نقاش، پنجاه و دو
 مصور کاشانی، چهل و پنج، ۱۵۰
 مظفر حسین میرزا، سی و نه، ۶۱
 مظفر علی نقاش (استاد) چهل، ۱۴۱، ۱۴۸
 ۱۵۵، ۱۵۲
 معاویه بن ابی سفیان، هشت، ۴۷
 معتصم عباسی، ده، بیست و چهار

معروف بغدادی (خطاط) ۲۶، ۲۷
 معصومی، بیست و يك
 معصومه س (حضرت) پنجاه و نه، ۳۳، ۴۸
 ۱۴۹
 معصوم علی مذهب، پنجاه و سه
 معین (معین الدین) ۳۶
 معین الدین استرآبادی، ۳۶
 معین الدین خطاط، ۲۴، ۲۵
 معین مصور، چهل و پنج
 معصوم بیگ صفوی، پنجاه و هفت
 مفید بلخی (ملا) چهل و هشت
 مقتدر بالله عباسی، یازده، ۱۷، ۱۸
 مقریزی، دو
 مقصود مسگر (استاد) ۱۲۲
 مقصود کاشانی «
 مقصود بیگ آق قوینلو، ۴۴
 مقصود تبریزی، ۳۸
 ملك اشرف، ۲۳
 ملك الخطاطین، بیست و يك
 ملك قاسم نقاش، چهل
 ملك محمد منشی (خواجه) ۵۳
 منصور عباسی، نه
 منصور بن باقرا (غیاث الدین) سی و نه، ۴۵
 ۵۶، ۶۳، ۶۴
 منصور دشتکی (غیاث الدین) پنجاه و هفت،
 ۳۶، ۶۴
 منصور استرآبادی (میر) ۴۸
 منصور رجوع بمیر مصور شود.
 منظوری، بیست و يك

منوف دامغانی، ۱۳۸

منذر، هفت

منذر بن عمرو، هشت

موسی بیگ ترک، ۵۱

موسی سلطان موصولو، ۱۴۹

موسی خان (میرزا) پنجاه و سه

موسی خان سلطان، ۲۲

موسی رضای نقاش، چهل و هشت

موسی سلطان ترکمان ۵۱

موسوی، بیست و هشت

مولوی بلخی، سی و سه

مهدی نقاش چهل و هشت، پنجاه و سه

مهدی بیانی، پنجاه و شش

مهدی عباسی، نه

مهدی، ۸۲

مهدی کوفی، ده

مهدی ملک الکتاب (میرزا) بیست و یک

مهدی مصورالملك، پنجاه و سه

مهرعلی نقاش (استاد) پنجاه

میرخانی، بیست و یک

میرمصور (منصور) چهل، چهل و یک، چهل و

پنج، ۱۳۹

میرمنصور تعلیق نویس، ۴۲

میرمنسجری، نوزده

میرمنشی، یازده، پنجاه و هفت، ۱۵، ۲۰، ۳۶

۳۴

میرزا (سید) چهل و نه

میرزا آقای شیرازی، پنجاه و دو

میرزا بابا حسینی، پنجاه

مینورسکی (استاد) شصت و دو

میرزا جانی نقاش، چهل و نه

میرک حسینی، نوزده

میرک اصفهانی نقاش (جلال الدین) سی و

هشت، چهل، ۱۳۹

میرک هروی (استاد) سی و نه، چهل، ۱۳۳،

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷

میرک منشی (خواجه) ۵۰، ۵۳

نادری اصفهانی نقاش، چهل و هشت

ناصر خسرو (حکیم) بیست و پنج، بیست و

هفت، بیست و هشت

نجف (آقا) نقاش، چهل و نه

نجفقلی نقاش (آقا) پنجاه و دو

نجم الدین کرخینی، هفده

نجم تارایی، پانزده

نجیب بیگ (امیر) شصت و یک

نخجوانی (حسین) « «

نذرعلی قاطع، ۱۵۵

نشاط (معمداالدوله) بیست و یک

نصر بن عاصم، نه

نصرالله امامی نقاش، پنجاه و دو

نصیرالدین طوسی (خواجه) سی و سه، ۵۰

۵۱

نصیرمنشی، ۴۹

نصیر نقاش (خواجه) چهل و پنج

نظام، بیست و یک

نظام الملك (صدرالدوله) ۳۹

نظام الشرف ابرقویی، ۳۸

نظام الدین بخارایی، ۳۲، ۳۳، ۳۴

یافعی (امام ابی عبدالله) ۱۲
 یاقوت مستعصمی پانزده، ۱۹، ۲۲، ۲۳،
 ۲۴، ۳۲، ۴۳، ۹۳، ۹۷
 یحیی تبریزی (میر) چهل و هشت
 یحیی قزوینی ابری ساز، چهل و دو
 یحیی مذهب (میر) ۱۵۳
 یحیی باغ دشتی، ۳۴
 یحیی بن یعمر، نه
 یزدانی بن وصال، بیست و یک
 یزدانی، پنجاه و دو
 یزید بن ابی سفیان، هشت
 یعقوب (خواجه) ۲۴
 یعقوب (سلطان) سی و شش، سی و نه، ۴۳،
 ۵۸، ۸۸
 یقطینی مذهب، بیست و چهار
 یگانه بلخی نقاش (ملا) چهل و هشت
 یونس زرگر (استاد) چهل و یک
 یوسف (پیغمبر) ۱۱۶، ۱۳۸
 یوسف اندکانی، سی و هفت
 یوسف (استاد) چهل، چهل و یک
 یوسف نقاش (جمال الدین) سی و نه
 یوسف بیگ اق قوینلو، ۴۴
 یوسف مشهدی ۲۲
 یوسف شاه هروی، نوزده
 یه . . . کاتب، نه
 یوسف لاهیجی (میرزا) شصت و دو
 یوسف مذهب باشی (میرزا) پنجاه و دو

نظامی (حکیم) ۸۷
 نظری قمی، ۱۳۹
 نعمت الله بواب، ۲۸
 نعمت الله مشهدی، ۱۲۶
 نعمت الله ولی (نورالدین) ۴۶
 نعمت الله تبریزی (میر) ۳۷
 نغمه، بیست
 نقدی بیک کوسه نقاش، چهل
 نورالله (پدر سلطان محمد نور) ۸۶
 نورکمال، ۸۶
 نوشنگین، بیست و هشت، بیست و نه، سی
 وصال شیرازی، بیست، بیست و یک
 وفسی، بیست و یک
 ولی الله نقاش (استاد) سی و سه، سی و نه
 ولی خلیفه شاملو، ۱۲۴
 ولی قمی (سید) ۳۳
 ولید بن عبدالملک، هشت
 هاشم اصفهانی (آقا) بیست، بیست و یک
 هاشم مصور، چهل و پنج
 هادی نقاش و مذهب، چهل و هشت
 هادی نقاش (میرزا) پنجاه و سه
 هارون الرشید، ده
 هدایت الله شیرازی، نوزده
 هلاکوخان، نوزده
 هلال مذهب (ملا)، چهل و هشت
 همایون پادشاه، چهل و یک، ۴۸، ۴۹، ۱۳۶
 ۱۳۹، ۱۴۰
 یاری مذهب، ۱۴۴، ۱۴۵

فهرست نام شهرها و جایها

انبار - دو، چهار، پنج
ایران - بیست و شش، بیست و هفت، چهل و
یک، چهل و دو، چهل و پنج، ۴۸، ۵۴

۱۳۹

ایروان - ۳۵

ایوان چهل ستون - ۹۴، ۱۳۸،

۱۴۱

اوقاف غارانی - ۹۸

باغ خسرو - ۱۵۱

باغچه دولتخانه - ۱۳۸

باغ جهان آراء - ۶۱

باغ سعادت آباد - ۹۲

باغ شیخ کمال - ۱۳۵، ۱۳۷

باغ مراد - ۶۱

بحرالمیت - بیست و سه

بخارا - ۸۲، ۸۳، ۸۴

بدخشان - ۱۵۵

بسطام - شصت، ۹۸، ۱۲۳

آذربایجان - سی و چهار، سی و پنج، سی و
شش، سی و نه، چهل، شصت، ۲۲، ۲۳،
۲۸، ۳۲، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۵۰، ۵۳، ۹۰

آستان قدس رضوی - ۹۸، ۱۲۵

آستانه صفویه - ۹۸

استرآباد ۱۵۳

آمل - سی و یک

ابر قوه - ۳۸

ایورد - ۴۳

اتحاد جماهیر شوروی - شصت و دو

اردبیل - پنجاه و هشت، ۳۲، ۵۱، ۱۲۴،

۱۶۰

اردو باد - ۳۹، ۴۵، ۵۱

اصفهان - چهل و پنج، شصت، ۲۶، ۳۴،

۳۸، ۴۰، ۸۶، ۹۸، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۹

۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴

الله آباد - ۱۵۱

ام الجمال - پنج

- بصره - هشت، ده
 بطائح - چهار
 بغداد - ده، سیزده، شانزده، بیست و چهار،
 سی و سه، سی و پنج، سی و شش، چهل،
 ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۱۱۹،
 ۱۴۷، ۱۴۲
 بقعه سلیمانیه - ۲۴
 بقعه ظهیری - ۳۰
 بقعه مظفریه - ۲۸
 بلخ - ۹۰، ۱۲۳
 بلیانکوه - ۲۴
 بوانات - ۳۹
 تبریز - سی و پنج، سی و شش، سی و هشت،
 چهل، پنجاه و هفت، پنجاه و هشت، ۲۳، ۲۴،
 ۲۵، ۲۸، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۵۰،
 ۷۲، ۸۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۵،
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۵،
 ۴۱۵۳، ۱۵، ۱۵۹
 تخت جمشید - ۳۱
 تربت حیدریه - ۵۳
 ترمذ - ۱۳۹
 توران - بیست و هفت
 جامع قم - ۳۲
 جرجان - بیست و شش
 جغتای - ۳۱
 چهارباغ مشهد - ۸۸
 چهاردانگه - ۳۹
 چهارده معصوم - ۵۱
 چخورسعد - پنجاه و شش، ۳۵
 چرنداب - ۲۴، ۳۸
 چین - ۱۳۱
 حبش - ۱۹، ۳۲
 حجاز - چهار، پنج، شش، هفت، ۹۱،
 ۱۲۱
 حضرموت - دو
 حظیره پرنقش و نگار - ۱۳۴
 حظیره عبدالحمید - ۴۳
 حله - ۱۵۳
 حوران - پنج
 حمیر - دو، چهار، هفت، هشت
 حیره - « « پنج « «
 ختا - سی و شش، ۱۰، ۱۲۸، ۱۲۹
 خجند - ۷۲
 خراسان - یازده، نوزده، سی و پنج، سی و
 شش، سی و هشت، سی و نه، پنجاه و شش،
 پنجاه و هفت، شصت، ۱۴، ۳۲، ۳۵،
 ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۲، ۵۴،
 ۵۹، ۶۱، ۸۲، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۱۲۵،
 ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۱
 خوارزم - سی و یک، ۴۲
 خوزستان - شصت
 خوی - ۵۲
 دارالایتام - ۳۰
 دارالصداره - ۵۲
 دارالصفاء - ۳۰

درب کنگان - ۳۳

درجزین - ۵۲

دریای خزر - ۵۹

دشت قبحاق - ۲۳

دومة الجندل - پنج

دیاربکر - ۴۴

رستمدار - ۵۹

رصدخانه مراغه - ۱۲۶

رود ارس - ۳۹

روضه مقدسه رضویه - ۱۴۱

روم - ۳۲، ۵۰

زنجان - ۳۰

سبزوار - ۵۲، ۱۴۲

سلطانیه - ۴۷، ۴۰

سلماس - ۵۲

سمرقند - بیست و چهار، بیست و پنج، سی و

شش، سی و هشت، سی و نه، ۳۱

سمنان - ۱۲۱

سناباد - ۱۴

سیستان - ۴۲

سیاوشان - ۸۴

شبه جزیره عربستان - دو

شوره کن - پنجاه و شش، ۳۵

شیراز - ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۵۲، ۵۸

۱۴۸، ۱۴۴، ۱۵۱، ۹۳

شیروان - ۴۴، ۵۳

صاین قلعه - ۵۳

طارمین - ۴۰

طایف - چهار، هفت

طبرستان - سی و یک

طوس - بیست و شش، ۱۴، ۶۳

عراق - پنج، نوزده، سی و پنج، سی و شش،

شصت، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۳۳، ۴۰، ۴۳،

۵۳، ۹۱، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۴،

۱۵۹

عراقین - چهار

عراق عجم - ۲۳

عمارت چهارمناره - ۲۵

غزنین - بیست و شش، بیست و نه، سی و نه،

۴۲

غسلگاه - ۱۵

فارس - نوزده، ۱۸، ۳۱، سی و چهار،

سی و شش.

فرنگ - ۱۰، ۷۷، ۱۲۸

فلیج - بیست و پنج

فیلواکوش - ۹۳

قراکلاده - سی و یک

قزوین - چهل، چهل و یک، چهل و پنج،

پنجاه و هفت، ۲۱، ۴۰، ۴۴، ۴۷، ۵۰،

۵۱، ۵۳، ۵۴، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۱۱۸،

۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷،

۱۳۱، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۹،

۱۶۰

قلعه اختیارالدین - ۲۷

- قلعه قهقهه - ۳۴
قم - پنجاه و نه، ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۴۵، ۴۷
۹۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۵۲
قندهار - ۴۸
کابل - ۴۲
کاشان - بیست و یک، شصت، ۳۸، ۹۸
۱۱۹، ۱۲۳
کاشغر - ۱۳۶
کربلا - ۴۷، ۹۶
کهرود - ۵۶
کرمان - سی و چهار، ۴۵، ۵۰، ۱۲۰
کیش - ۲۵
کوفه - چهار، پنج، هشت، ده،
کوه مختار - ۱۳۴
گازرگاه - ۶۳
گرگانج - بیست و شش
گرجستان - ۱۴۸
گنجه - ۳۹
گیلان - ۴۴، ۱۲۱
مازندران - ۹۲، ۱۲۵، ۱۵۱
ماوراءالنهر - ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۶۱
ماهان - ۴۵
مراغه - ۵۳
مرغابیه - ۲۱
مرو - ۴۳
مدینه - هشت
مدرسه جامع هرات - ۲۹
مدرسه جامع اصفهان - ۱۲۶
مدرسه دمشقیه - ۲۴
مدرسه دارالصفاء - ۳۱
مدرسه شاهرخیه مشهد - ۶۲، ۱۵۷
مدرسه شاهرخیه مشهد - ۴۶
مدرسه قلمگاه - ۸۸
مدرسه نصریه - ۸۸
مسجد جامع بغداد - ۲۱
مسجد جامع شیراز - ۲۴
مسجد جامع قزوین - ۴
مسجد جامع مشهد - ۲۸
مسجد میرمفتول بند - ۳۸
مسکو - شصت و دو
مشهد - پنجاه و هفت، پنجاه و هشت، پنجاه و نه، ۱۴، ۱۵، ۲۹، ۳۵، ۳۸، ۴۳، ۴۶
۵۰، ۵۲، ۵۹، ۶۱، ۶۸، ۷۸
۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶
۹۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷
۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۶
۱۵۷
مصر - بیست و هشت، ۲۵، ۴۷، ۱۳۸
مکه - پنج، هشت، بیست و پنج، ۱۴۰
نبط - چهار
نجف - ۸۴
نیشابور - بیست و شش، ۸۷، ۹۱
نظامیه - ۴۷

هندوستان — چهل ويك، چهل و دو، چهل و

پنج، ۴۰، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۵۴، ۸۰، ۹۰

۹۲، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۳۷

۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۰

همدان — ۵۳، ۱۵۳

يزد — ۴۷، ۱۲۰

يمن — دو، چهار

هرات — ييست، ييست و هشت، ييست و نه

سى، سى و پنج، سى و شش، سى و هفت

سى و هشت، سى و نه، چهل، پنجاه و شش،

۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۴۳، ۴۹

۵۳، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۷۸، ۸۲، ۸۴،

۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۲۱، ۱۳۳

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲

۱۴۴، ۱۵۱

هرمز (جوى) سى ويك

فرهنگ لغات

آئین آقامیرکی ۱۵۹	روش نقش تشعیر در روی جلد معرق که آقامیرک ابداع کرده بود.
آردبیز ۱۶۵	غربال که بدان آرد بیزند
آز ۷۶	خواهش با برام و بمعنی حرص میباشد
آل پوش ۹	سرخ پوش
ابداع ۱۳۶	نو آوردن
آبرار ۱۱۶	نیکو کاران
آبر ۱۷۵، ۱۳۲	نقش ابر در نقاشی قدیم که صورت خاصی دارد.
آثیر ۸	کره آتشین که کره اعلی باشد از عناصر چهارگانه
احاطه ۱	گرد چیزی در آمدن و همه را دانستن
احصاء ۱۳۲	شمردن و ضبط کردن و دریافتن
احصار ۱۳۲	شمردن و در حصار کردن
احمر ۱۶۳	سرخ
احول ۷۱	کج چشم که یکی را دوینند
ارتحال ۱۱۸	کوچ کردن و رفتن به سفردور
آرزیز ۱۶۹	قلع باشد
ارتسام ۵	نقش بستن
استیفاء ۱۳۶	تمام را فرو گرفتن
اسلامی (اسلیمی) ۱۵۷ و ۱۳۲ و ۱۲۹ نقش خاصی در نقاشی و تذهیب	

اَشنان ۱۶۳	گیاهی است شور که در زمین شور روید
اصبع ۷۱	انگشت دست
اعراض ۱۱۶	روی از چیزی گردانیدن
اَفْتیمون ۱۶۸	شکوفه نباتی که از آن دارویی گرم و خشک سازند و بعضی گویند زیره رومیست
افشان ۱۴۸	آنچه بر کاغذ و جز آن از طلا و نقره محلول افشانند (قلم مخصوص دارد).
افشانگران ۷	افشان کاران آنانکه طلا و نقره محلول بر کاغذ افشان کنند.
افشان غبار ۱۴۸	نوعی افشان ریز
افشان لینه ۱۴۸	نوعی افشان خاص
افشان میانه ۱۴۸	افشان درشت تر از غبار شبیه چشم موری
افشان حل کرده ۱۴۸	نوعی افشان از طلای حل کرده
افشان نقره کوب ۱۳۶	نوعی افشان نقره محلولست که بصورت نقره کوبست قطعاً تحریف شده چه در زبان عرب این لغت نیست.
التیاف ۱۴	آن کسیکه پدرش در طفولیت مرده باشد و از تربیت پدر محروم مانده و در دامن مادر یا دایه پرورش یابد و از خواندن و نوشتن بازمانده باشد
اَنابَت ۱۳۰	توبه کردن و بازگردیدن بسوی خدا و بازگشتن از کارهای بد.
اَنام ۵	مخلوقات
اَنما ۱۳۶	بکسی نسبت یافتن و افزون شدن و بالیدگی
اَنجم ۲	جمع نجم ستاره ها
اَنزروت ۱۶۲	نوعی صمغ سقریست
اَنگیزها ۱۲۹	سبب و باعث و چیزهای برآمده شده
باهر ۱۴۷ و ۸	روشن و ظاهر
پاچه خرگوش ۱۶۱	تصغیر پای است و پاچه خرگوش در ساختن رنگ زنگار «سز» بکار آید.

برایا ۱۱۶۹۸	خلایق
برگ فرنگی ۱۳۲	«اصطلاح» نام نقشی در تذهیب
بستان ۱۶۱	«اصطلاح» مرکب از بست و مان که مانند دست می باشد امروز بست گویند صمغ و سریشم با اندازه که در رنگ و طلا هنگام کار و مصرف استعمال کنند.
بطانه ۱۶۰	آستر و پوشش پشت هر چیز و پوشاندن و آستر با گل مخصوص در کارهای هنری
بند رومی ۱۵۷	اصطلاح خاص نقشی در اصول نقاشی
بَهله ۱۱۵	(دستانه) دستکش چرمی بازداران و میرشکاران
بیاشور ۱۶۴	امر بشوراندن یعنی درهم آمیختن و شوریدن و برهمزدن.
بیاض ۱۴۳ و ۱۳	سپیدی و کتا بچه سپید نا نوشته و دفتر شعر بالاخص دفترچه یکه عطف آن از يك طرف عرض باشد
پرغاز ۱۵۷	پرغاز و پرغازه و پرغزه بیخ و بن بر پرندگان.
	«اصطلاح»
تحریر ۱۶۳ و ۱۴۱	در تذهیب اصطلاحست برخط سیاه یا رنگی دیگر بر دورخط نوشته یا نقش کشیده شده و یا خطی که بر دوطرف جدول طلایی مشکی کشند.
تذهیب ۷	زر اندود کردن طلاکاری نمودن
ترتیب تاج ۱۴۲	اصطلاح تاج سازی
تری ۱۳۱	مقابل خشکی و کنایه از درستی و سختی و بی دماغی و ناخوشی.
تیزاب ۱۶۵	جوهرشوره و اسید نیتريك اصطلاح کیمیائی
تشحیذ ۶۰	تیز کردن
تَشعیر ۱۳۸	اصطلاح در نقاشی و تذهیب از شعر که بمعنی گیاه و درخت و هر چه چون آنها باشد گرفته چه تشعیر فقط

- بچنین نقشا در نقاشی توان گفت لاغیر.
- تقسیم کردن اعداد، اعداد اسم برا برخانه‌های تعویذ
تقسیم ۱۵۲
- باصطلاح تعویذ نویسان
- بچیرگی تمام دست یافتن بر چیزی و غلبه کردن
تغلب ۷۶ و ۱۳
- گشادن
تفتیح ۶۰
- گرم
تفسان ۱۶۴
- درازدن است در اینجا طول مدت مقصود است
تمادی ۱۱۷
- درختی است که پوست آنرا بر کمان پیچند و نیز پارچه
توز ۹
- منسوب بتوزخوزستان
- پراکندگی و پریشانی
توزع ۶۰
- منسوب بتوران
تمودی ۲۲
- مار بزرگ و اژدها
تعبان ۷۵
- نهایت، جانب، طرف، حاین میان دو چیز
حد ۱۷
- منسوب به حجر که سنگ باشد «اصطلاح نام خطی که
حجری ۱۲
- معلوم نیست بچه مناسبت این نام بر آن نهاده شده»
- منسوب به حمیر موضع غربی صنعای یمن
حمیری ۱۲
- مخفف حمله که هجوم و تاخت باشد بسوی کسی یا
حمل ۱۵۹
- چیزی.
- «اصطلاح» در نقاشی و تذهیب کسانی که بکارگذازد و ذوب
حاکاران ۱۳۶
- و آب کردن طلا و بمایع بدل کردن آن مبادرت و
ورزند.
- حاکاری ۱۵۸ و ۱۳۵ و ۱۳۰ «اصطلاح» تذهیبی نقوشی که با طلای حل کرده بر
حاشیه کتب مینگارند بغیر از تشعیر.
- هر جای احاطه کرده شده
حیطه ۱۳۲
- «اصطلاح» برای نوعی جدول
جدول دوه
- «اصطلاح» برای آنانکه فقط در کار تذهیب بجدول کشی
جدول کشان ۱۳۶

اشتغال میوزند	
«اصطلاح» نوعی جدول که دوخط طلا برابر هم کشند آنگاه بعد از آن خط لاجورد کشند.	جَدول مَثْنی ۱۶۵
طریق آن بنظم	جَدول مرصع ۱۶۱
منسوب بموضعی	جَعْفَری ۱۲
آشکار و جلی و سپیدی روز	جَلَا ۱۳
روشن و آشکار و اصطلاح خطاطی برای خطی که سطر و درشت نویسند.	جَلی ۱۰
دست و پا و زبان و دیگر اعضای آدمی و جانوران شکاری.	جَوَارِح ۱۱
جمع جوارش ترکیبی از بیخ گیاه که خوش مزه و هاضم باشد و معرب گوارش است. و انواع و اقسام دارد	جَوَارِشَات ۱۱۵
نقش خاص در تذهیب در مقابل اسلیمی	خَتایی ۱۵۷ و ۲۳۲
؟	خَشْت بغدادی ۱۵۸
«اصطلاح» در مقابل جلی ریز	خَفی ۱۰
خالص	خَالَص ۱۶۲
دوستان	خُلَان ۶
طبق تراشی، خوانچه تراشی	خَوَان تراشی ۱۴۹
«اصطلاح»، در خطاطی مأخوذ از دانه کشش يك مثقال برای تعیین مقدار درشتی و ریزی خط	دَانَك ۱۳
برق و فروغ و روشنی و تابندگی	دُرُخْش ۱۱۷
وسوسه و واهمه و تشویش	دَغْدَغَه ۱۴۷
قلم مو را در قدیم از موی دم سنجاب میساختند که بسیار ظریف و لطیف است.	دَم سَنَجَاب ۲۵۶
«اصطلاح» امروز متروکست دم طرف است و شوی شستن و تمیز کردن	دَم شوی ۱۵۸

دیولای ۱۶۵	«اصطلاح» برای لاجورد
راغ ۱۳۱	دامن کوه بجانب صحرا
رَخش ۱۱۷	اسب
رشحه ۱۴۶	آبی که از جایی تراوش کند و بجایی چکد
رَواق ۱۴۶	سقف
روغن بز ۱۶۴	روغن تخم نبات
رُوغن کمان ۲۶۳	روغنی که از سندروس حاصل گردد و سندروس را عوام کهر با خوانند پختن آن آسان نیست و برای ییخن آن از روغن سرشف و کنجد نیز استفاده می کنند سرشف غله ییست شبیه خردل که از آن روغن تلخی گیرند. پارچه ییکه بدان رویرا از غبار و جزان پاک کنند.
رَومال ۲۰	
رَنك آمیز ۱۵۷	«اصطلاح» ترکیب رنگ، و کنایه از نقاش هم هست
رَنك زرنیخی ۱۶۷	«اصطلاح» رنگهایی که با زرنیخ ساخته میشود که داروئیست و اقسام آن زرد و سپید و سرخ و سبز و سیاه میباشد و از سموم است.
رَنك و روغن کاری ۱۴۱	«اصطلاح» آمیختن رنگ با روغن برای کار روی دیوار و پارچه
رَنك سازی ۱۵۳	«اصطلاح» ساختن رنگ
زَاك (زاج) ۱۶۷ و ۶۹	جوهری باشد معدنی شبیه به نمك
زَرَق ۲۲۹	ریا و نفاق و دروغ
زَرکوبان ۱۳۶	«اصطلاح» کسیکه طلا و نقره کوبیده ورق سازد
زَمَر ۱۶۳	درشت و سخت
زَمَه ۶۹	زاج سفید بعضی نوشته اند سنگیست شبیه زاج سفید
زَنگار ۱۶۲ و ۱۶۱	زنگ سبزی که از مس حاصل کنند و در رنگهای سبز مصرف نمایند ساختن آن طرزی خاص دارد.
ساحری ۹	افسونگری و جادوگری

سَبَّابَه ۲۰	انگشتی که بعد از شست باشد.
سَحَق ۱۶۸	سودن و کوفتن و ریزه‌ریزه کردن
سَطْبَر ۱۶۷ و ۶۹	معرب سترگنده
سَعْداء ۱۱۶	جمع سعید
سندروس تراشی ۱۴۹	اصطلاح «کار»
سَنَگِ بِيخْتِه ۱۶۵	سنگ غربال کرده، ریزه سنگی که از غربال گذشته باشد.
سَيَّال ۱۶۲	روان و رقیق و جاری شونده
سِلَو ۱۶۳	رنگ سبز در نقاشی قدیم
سِماب ۱۶۹	جیوه
شترغو ۸۵	نام سازيست که امروز در ایران متروک میباشد.
شُستمان ۱۵۸	اصطلاح مرکب از شست «شستن و تمیز کردن» و مان که مانند ست میباشد.
شَفَرِه ۱۵۹	کاردیکه صحافان بدان تیماج بتراشند و نازک کنند و در متن و حاشیه کردن از آن استفاده میکنند.
شَمسه ۱۲۸	قرص زر اندود و نیز ترنج را گویند
شَمامه ۹	بوی خوش
شهاب ۱۴۶	ستاره روشن و آتش بلندیکه برفلک دوان میشود.
شیرازه ۲	آنچه صحافان بعد از جزوه بندی کتاب در اطراف اجزا بعد از ته‌دوزی بانخ ابریشمی رنگین بیافند.
شِیب ۱۴۹	پیری و سپیدی موی
شید ۱۲۹	مکروفریب
شیمه ۱۱۶	خوی
صُكوك ۳۹	جمع صك معرب چك
صَلایَه ۱۶۳ و ۶۹	سنگی که بدست گیرند و با آن دارو ساینند (سائیدن)

گلستان هنر	۲۰۴
منسوب بموضعی در کوفه و اسکندریه و گروهی از اولاد صین بن یافث بن نوح	صینی ۱۲
پیوستن و فراهم آوردن چیزی را به چیزی	ضمّ ۶۹
راز و نهانی و آن چیز که در دل گذرد و اندیشه و خاطر روشنی	ضمیر ۵ ضیاء ۱۳
ظاهر شونده بر کسی ناگاه	طاری ۸
نبات	طبرزد ۱۶۹
جمع عاکف درجایی مقیم شونده و در مسجد برای عبادت نشسته	عاکفان ۱۲۹
جمع عبر اشك	عبرات ۱۱۷
شمردن، شمار	عَدّ ۱۷
برگشتن از راه و اعراض کردن	عُدول ۱۳۶
جمع عظام و عظیم بزرگان	عظام ۱۳۶
نافرمانی پدر و مادر کردن	عُقُوق ۴۳
کینه پوشیده و بدی و عیب و شر	غَالله ۱۱۸
سست و زبون	فَاتِر ۶
آب خوش و شیرین نام رود معروف در عراق	فَرات ۱۳۰
اصطلاح نام نقشی در تذهیب	فرنگی ۱۳۲
اصطلاح خاص، (در لغت بمعنای جدا کننده است) دو پوست کردن	فصّالی ۱۳۲ و ۱۴۹
معجونی کیف دهنده و مسکر ترکیبی خاص دارد.	فلُونیا ۱۱۶
دهان شیر	قَمّ الاسد ۷۵
اصطلاح، قطع کنندگان	قاطعان ۷
سردار و لشکر کش	قاید ۱۶۹
انتهای و نهایت	قُصُوی ۷۹
پوست دانه خرما	قطمیر ۷۷

فرهنگ لغات	۲۰۵
قَلَمَ سیاهی	اصطلاح، امروز سیاه قلم میگویند
قَلَمَ بَستَن	اصطلاح، برای قلم‌مو بستن
قَوَام ۶۹	نظام و آرایش
قَرَّاءُ التُّوس ۵۳	ترکیست مرکب از دو کلمه قرا که بمعنی سیاه والتوس که بمعنی طایفه و قوم باشد.
قُدوه ۱۱۶	پیشوا
قَصَب ۹	نی
کاغذ لُق ۱۶۰	اصطلاح، نوعی جا کاغذی
کافَه ۵	همه
کافت ۱۳۰	شکافتن و کاویدن و جستجو کردن
کَبَریت ۱۶۳	گوگرد
کَد ۹	شانه
کَماهی ۶	چنانچه هست
کَلانَتَری ۱۳۶	بزرگ هر صنف را کلاتر خوانند و بزرگ هر شهر و سمت ریاست فرقه
گِرِه ۱۳۲	اصطلاح تذهیبی نقوش مختلف که بصورت گره در می‌آورند.
گَیر ۱۵۹	اصطلاح نقاشی
گِرَفَت و گَیر ۱۵۹	اصطلاح نقاشی دوحیوان درنده که در حال حمله همدیگر را گرفته باشند
گَزَلک ۷۱	کارد کوچک و نوعی از کارد قلمتراش که سر آن برگشته و دنباله اش باریک باشد.
گَندِه ۱۶۴	ضد باریک بزرگ و زمخت
گُلگون ۱۵۹	مراد اسپ است.
لَاک ۱۶۳	رنگ قرمزیست که از شبنم درخت کنار و چند درخت دیگر درهند بدست آید آنرا کوفته پزند و از آن رنگ

لاک پدید آید.	
اصطلاح کسانیکه لاجورد شویند	لاجوردشویان ۱۳۶
درخشان و پیدا شونده	لایح ۱۴
سرخ و سرخی	لعلی ۱۶۳
ترکیبی دارویی	ماء العسل ۶۹
آنچه که خوانده میشود	مایقراء ۶۸
میوه درختی	مآزو ۱۶۷ و ۶۹
واجب	مُتَحْتَم ۶۱
بچیرگی تمام دست بر چیزی یافتن	مُتَغَلَب ۱۹
چنگ زنده در چیزی و باز ایستنده	مُتَمَسَّك ۱۲۸
جاری و روان شونده و سرانجام گرفتن کار	مُتَمَشِّی ۹
اصطلاح، دوباره کرده شده و دوم بازگردانیده شده	مثنی ۱۴۲ و ۱۴۱ و ۱۹
از چیزی دور شونده و پرهیز کننده	مُجْتَنَب ۱۳۶
نویسنده، اصطلاح در تذهیب آنکه دور خطوط و نقوش را تحریر کند.	مُحَرِّر ۱۴۲
کج کننده و قط محرف زننده قلم را اصطلاح قلم تراشی و قط زدن.	مُحَرِّف ۷۱
گردگشتن	مُحَوِّر ۱۱۷
محل تخیل که دماغ باشد	مُخَيِّلَه ۱۲۹
ظاهر کردن بخلاف آنچه در دل باشد، نفاق و دروغ گفتن	مُدَاهَنَه ۱۳۶
و چرب زبانی و خوشامد	
پوست دباغی کرده شده و چرب کرده بروغن پرورده	مُدَهْوَن ۱۶۶
آئینه، اسباب دیدن	مِرآت ۳
بلند	مِرْفَع ۱
بلند داشته شد.	مِرْفُوع ۱۱۷

فرهنگ لغات	۲۰۷
مَرَقَش ۱۶۴	سنگیست که مذهبیان و مجلدان کوبیده با آن جلد مرقش سازند آنرا باغین هم نوشته‌اند
مَرَقَع ۱	خرقه و دلق صوفیان که رقعہ رقعہ و پاره پاره با هم جمع شده و هر کتاب خط و تصویر قطعه قطعه
مَرِی ۷۳	منکر شدن و مری جدل و لجاج
مَسَخ ۱۳۰	زشت و برگردانیده شده صورت برگردانیدن و بدتر کردن.
مَسَطَر ۷۳	صفحه کاغذ و آلتی که سطر بندی و نخ کشی شده باشد.
مَشِیت ۶۰	اراده و خواست خداوند
مَقْتَصِی ۹	بنهایت رسنده
مُصَحَّف ۹	چیزیکه در صحیفه‌ها و رساله‌ها جمع شود و بمعنی قرآن مجید
مَوْرُد ۱۶۸	درختی است که برگ آن بغایت سبز باشد.
مَطْوَس ۱۶۸	نیک و زیبا از هر چیزی و تشبیه به طاووس
مَطْلِن ۱۶۳	گل اندود
مَعْقِلِی ۱۳ و ۱۲	منسوب بمحلی
مَقْوَا سَازِی ۱۴۹	اصطلاح
مُنِیف ۱۲۴	پاک و بزرگ و بلند و زیاده
مَنِّی ۷۳	تکبر و خود بینی
مُنْخَرِط ۱۵۲	در میان چیزی در آینده در کشیده شونده در رشته
مَوِی شَکَاف ۹	کنایه از صورتگری و نقش نگاریست
مُهره جَزَع ۱۶۶	سنگ صاف صیقلی شده که گاهی سر آن کج تعبیه شده که بهتر بتوان جدول را مهره زد و اکثر بر سر چوبی چون مداد بسته شده است و جَزَع مهره و سنگ سلیمانی که سفید و سیاه باشد.

اصطلاح، شستن و تمیز کردن متوسط	میان‌شو ۱۵۸
پیشانی	ناصیه ۱۵۲
بی‌پایان و بی‌انتهای	نامتناهی ۱۱۷
کسیکه نکویی آخر کار نداشته باشد.	نافرجام ۱۱۷
فارسیان از ماده نازک ساخته‌اند بمعنی نازک مزاجی	نَزاکت ۱۲۹ و ۱۳
کنده کاری صور مختلف بر روی عاج و مس و نقره و غیره	نَقاری ۱۴۹ و ۳۶
اصطلاح، چیزی که نقره صلایه کرده و یا ورق بر آن پوشانیده یا زده باشند مانند طلاپوش	نقره‌پوش ۱۶۰
اصطلاح نقاشی و مصوری	نقش‌بندی ۱۴۹
حقیر و اندک خسته خرما	نَقیر ۷۷
آنچه که در شرع ممنوع باشد.	نَواهی ۱۲
اصطلاح، بیشه و جنگل و درخت مخصوصی و نام پرنده‌بی	وَأَق ۱۵۷ و ۱۳۲
سنگینی و دشواری و عذاب	وَبَالَ ۱۱۷
بند و قید و خانه و حرم سرای	وَأَق ۱۴۴
روش و نهاد و راه	وَتیرَه ۳۴
ترسناک و ترساننده	هَایله ۱۱۷ و ۱۱۸
راه و روش قاعده و قانون	هَنْجَار ۱۴۱
کرامات و خرق عادت	یَدبِیضا ۱۴۳
دیوان و دربار و آیین ترکان	یَساق ۱۴۸
مبارک و سوی راست	یَمین ۹

فهرست خوشنویسان

ابراهیم استرابادی ۲۷	باباخان ۱۰۱
ابراهیم شیرازی «خواجه مجدالدین» ۵۲	باباشاه اصفهانی ۱۱۹
ابراهیم میرزا «سلطان» ۲۴	بایسنغر میرزا ۲۵
ابراهیم میرزا «جاهی» ۱۰۶	باقرخرده ۱۲۲
این مقله «علی بن مقله» ۱۷	بهاءالدین حسین مشهدی ۴۹
ابن بواب «علی بن هلال» ۱۸	پیریحیی صوفی ۲۳
احمد روحی ۲۳	جعفر «میرزا» ۵۷
احمد اصفهانی «میرزا» ۵۳	جمشید رومی ۹۰
احمد مشهدی «میرسید» ۹۰	حسن بیگ تبریزی ۴۰
اختیار منشی «خواجه» ۴۹	حسنعلی ۹۱
ادریس ۴۴	حسنعلی يك ۴۹
ادهم امیری ۴۷	حسین فخار شیرازی ۳۴
ادهم یزدی ۸۶	حسین منشی «میرحسین» ۳۴
ارغون کاکلی ۲۱	حسین سهوی «میرحسین» ۱۲۲
اسمعیل ۴۸	حسین منشی اصفهانی «میرزا» ۵۴
اسکندر بیگ منشی ۵۴	حیدر «سید» ۲۲
اظهر ۵۷	حیدر قمی ۳۳
الوینگ «قاضی» ۵۰	خلیل باخرزی «میر» ۱۰۲

- خلیل الله «میروجیه الدین» ۱۲۰
 دوستمحمد هروی ۹۹
 رستمعلی هروی ۱۰۰
 رکتا «حکیم مسعودکاشی» ۱۲۲
 روح الله «میرزا» ۴۹
 سلطان حسین تونی ۱۲۳
 سلطانعلی مشهدی ۵۹
 سلطان علی «میرزا» ۳۱
 سلطان محمد خندان ۸۶
 سلطان محمد نور ۸۶
 سلطان محمود نجاتی ۴۸
 سلیم کاتب ۱۰۴
 سیمی نیشابوری ۵۸
 شاه محمود نیشابوری ۸۷
 شاه محمد مشهدی ۱۰۴
 شرفجهان «میرزا» ۴۹
 شمس الدین محمد بسطامی ۱۲۳
 شهره امیر دیلمی ۳۳
 شیخزاده سهروردی ۲۱
 صدرالدین محمد «میر» ۹۷
 صفی نیشابوری «میر» ۱۰۲
 طغرای «خواجه جان» ۴۴
 عبدالباقی یزدی «میر» ۴۶
 عبدالحق سبزواری ۳۲
 عبدالحی استرابادی «خواجه» ۴۲
 عبدالرحمن خوارزمی ۵۷
 عبدالرحیم انیسی ۵۷
 عبدالکریم پادشاه ۵۸
 عبدالهادی دیلمی ۱۰۵
 عبدالله هروی ۸۶
 عبدالله شیرازی ۱۰۳
 عبدالله درویش ۴۴
 عبدالله صرفی ۲۴
 عبدالله خویی «قاضی» ۵۱
 عبدی نیشابوری ۸۷
 عبدالوهاب مشهدی ۹۰
 عبیدالله بن میرعلی ۵۷
 عتیق منشی «خواجه» ۴۶
 علاء الدین تبریزی ۴۰
 علاء الدین منصور «خواجه» ۵۶
 علی تبریزی «میر» ۵۷
 علی بیگ ۳۸
 علی بیگ ۳۷
 علی «میرزا» ۳۹
 علی رضا ۹۱
 علیرضا تبریزی ۱۲۵
 علی هروی «میر» ۷۸
 علی جامی ۷۹
 علی منشی «حاجی» ۴۲
 عماد قزوینی «میر» ۱۲۱
 عیسی بیگ ۱۰۶
 عیسی هروی ۱۰۵
 فغان الدین بلبل ۴۰
 قاسم «میر» ۴۸
 قاسم شادشاه ۸۹
 قاسم منشی «میر» ۵۰

- قنبر شرفی «حافظ» ۳۲
 کافی «میرزا» ۵۰
 کمال سبزواری «شیخ» ۳۸
 کمال الدین محمود رفیقی ۸۵
 کمال الدین حسین هروی ۱۵۳
 مالک دیلمی ۹۳ و ۱۲۲
 مبارکشاه ۲۱
 مجبلی ابراهیمی ۱۰۰
 مجنون چپ نویس ۸۵
 محمد ابریشمی ۶۲
 محمد امین ۵۴
 محمد امین مشهدی ۱۰۴
 محمد امین ۱۲۳
 محمد باقر «قاضی» ۳۹
 محمد بیگ تبریزی ۵۰
 محمد زمان کرمانی ۱۲۰
 محمدرضا چرختاب ۱۲۰
 محمد قمی «حافظ» ۳۲
 محمدحسین اصفهانی ۵۴
 محمدحسین تبریزی ۱۱۹
 محمدحسین ۳۴
 محمدحسین باخرزی «میر» ۱۰۲
 محمد یمنی «شیخ» ۴۴
 محمد قاسم ۴۹
 محمد منشی «میرزا» ۵۳
 محمد شریف ۱۲۱
 محمد منشی قمی «میر» ۴۵
 محمود بن اسحق «خواجه» ۸۴
 محمود «میرزا» ۱۰۱
 محمود عریضی «میر» ۱۰۳
 محمود «زین الدین» ۷۹
 معزالدين محمد کاشی ۱۱۹
 مقصود تبریزی ۳۸
 ملک محمد منشی «خواجه» ۵۳
 منصور استرآبادی «میر» ۴۸
 موسی یگک ۵۱
 میرک منشی «خواجه» ۵۰
 نصرالله طیب ۲۱
 نصیر منشی «خواجه» ۴۹
 نظام بخارائی ۳۳
 نظام موسوی «میر» ۳۸
 نظام الدین اردبیلی ۳۲
 نعمت الله تبریزی «میر» ۳۸
 نعمت الله مشهدی ۱۲۶
 یاری هروی ۱۰۶
 یاقوت مستعصمی ۱۹
 یوسف مشهدی ۲۲

فهرست نقاشان و صحافان و قطاعان

عبدالله شیرازی ۱۴۸	ابراهیم میرزا صفوی «سلطان» ۱۴۲
عبدالوهاب «خواجه» ۱۴۰	ابوالمعصوم میرزا ۱۴۹
علی کاشانی ۱۴۲	بهرام میرزا صفوی ۱۳۸
علی «میرزا» ۱۳۷	بهزاد «استاد کمال الدین» ۱۳۳
علی «میرسید» ۱۳۹	حبیب الله ساوجی ۱۵۵
غفار «میرزا» ۱۴۱	حسن دهلوی «میر» ۱۴۲
غیاث الدین به محمد رجوع شود	حسن هروی ۱۴۱
قاسم بیگ تبریزی صحاف ۱۵۸	حسن مذهب بغدادی ۱۴۵
قاسمعلی چهره گشای ۱۳۳	خلیفه حیوة ۱۳۳
قدیمی ۱۴۰	درویش «استاد» ۱۳۳
کپک هروی ۱۵۷	دوست دیوانه «استاد» ۱۳۵
محمد امین مشهدی ۱۴۸	رضا «آقا» ۱۴۹
محمد سبزواری «شیخ» ۱۴۲	سلطان محمد ۱۳۷
محمد «حاجی» ۱۳۳	سیاوش بیگ ۱۴۸
محمد مذهب «غیاث الدین» ۱۴۵	صادق بیگ افشار ۱۵۲
مظفرعلی «استاد» ۱۴۱	طهماسب صفوی «شاه» ۱۳۷
میرک هروی «خواجه» ۱۳۳	عبدالصمد مشهدی ۱۴۷
میرک اصفهانی «آقا» ۱۳۹	عبدالعزیز «خواجه» ۱۴۰

میرمصور «منصور» ۱۳۹	یاری مذهب ۱۴۲
ندرعلی قاطع ۱۵۵	یحیی تبریزی «میر» ۱۵۳
نظری قمی ۱۳۹	

تصحیحات

صفحه	سطر	خطا	صواب
دوازده	۱	نوعی خطی	نوعی خط
پانزده	۵	ابن حوزی	ابن جوزی
یست و هفت	۱	جام مفرعی	جام مفرعی
چهل و نه	۱۲	اختلافات سنوات	اختلاف سنه
پنجاه و دو	۳	اقا مصطفی شیرازی	باید حذف شود
« «	۸	بهرام قلی افشار	« « «
۱۹	۲۲	المستضر	المستضر
۲۰	۱۳	بمغازه‌یی	بمناره‌یی
۲۳	۱۳	احمد رومی و پیر بحق	احمد رومی پیریحیی
۳۲	۳	آزاد بیست	آزاده بیست
۳۲	۷	عبدالحی	عبدالحق
۳۶	۴	تجوید	تجرید
۳۶	۱۱	وتیره	ووتیره
۳۸	۱	امیر	میر
۳۸	۷	عبدالحی	عبدالحق
۳۹	۱۱	موگنا	مولانا
۴۳	۲۲	ابوالحسن میرزا	ابوالمحسن میرزا
۴۵	۳	شایگ خان	شاهی یگ خان

صواب	خطا	سطر	صفحه
۸۳۴	۸۳۶	۲۳	۴۶
مولانا	موگنا	۴	۴۷
جوجی خان	جرجی خان	۱۷	۶۱
نسبش	نسبتش	۹	۷۲
سخن گفتی	سخن گفتن	۶	۷۷
کهن گفتی	کهن گفتن	۶	۷۷
برچین	درچین	۱۳	۷۹
مشعرست	شعرست	۷	۸۱
۹۴۶	۴۷۶	۲۳	۸۲
میلاد	میدفلا	۳	۸۵
بود	بودبود	۸	۱۰۱
ابداع	ابدع	۷	۱۳۶
وفایق	دقایق	۱۴	۱۴۶
تقیل	تقیل	۱۸	۱۴۶
خود	خسود	۶	۱۴۸
تصرف	تصوف	۱۱	۱۵۷

وزارت ارشاد اسلامی

دبیرخانه هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور

۱۷۲۷۵

شماره ثبت دفتر

۷۱، ۴، ۵

تاریخ ثبت

شماره ثبت

۷۴۵

/۹۱۹۹

ب ۷۹۱ م



صَدَقَ اللَّهُ الْعَظِيمُ الْجَبَّارُ الْقَيُّومُ الْحَيُّ
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَلَعَنَ الرِّسَالُ
 عَلَى مَا قَالَ رَبُّنَا وَمَوْلَانَا مِنَ السَّامِرِ
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ
 وَعَبْتَرَنَاهُ الطَّاهِرَ وَشَلَّمْنَا عَلَيْهِ
 أَجْمَعِينَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

كَتَبَ هَذَا الْخَامِعَ عَلَى رُحْمَلَانِ مَدِينَةِ السَّلَامِ
 سَنَةِ إِحْدَى وَتِسْعِينَ وَتَلَمَّ بِهِ جَامِدًا لِلَّهِ
 تَعَالَى عَلَى رَعِيَّتِهِ وَمَوْلَانَا عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 وَمُسَبِّحِينَ أَمْرًا نَبِيَّهُ

وَالْعَجَلْنَ عَنْ شِدِّ الْمَازِرِ وَلَهَا مَجْمَعَةُ الْأَصْوَابِ
وَالْمَجْمَعُ جَارُ الْبَيْتِ مِمَّا يُقْبَلُ وَالْكَرْمُ ضِيَا فَاوَاهَا

الْوَلَةُ مَا مَسَّهَا شَيْءٌ وَالْجَدُّ وَهُوَ الَّذِي يَجْتَمِعُ فِيهِ الْعَرَبُ
وَالْعَجَلْنَ عَنْ شِدِّ الْمَازِرِ مَعِ الْعَسَاةِ يَقُولُ الْإِنْسَانُ
فَالْمَرْءُ الْحَسَنُ وَالْحَسَنُ الْعَرَبُ وَهُوَ الْفَاعِلُ
فَالْعَرَبُ الْحَسَنُ وَقَالَ الْفَاعِلُ وَفِيهَا الْإِنْسَانُ مَا
عِنْدَ طَرَفِهَا الْإِنْسَانُ وَالْإِنْسَانُ لَيْسَ لَهُ

تَمْرٌ شَجَرٌ مَحْمُودٌ بِالْإِنْسَانِ وَالْحَدُّ لِلَّهِ خِلَّةٌ

تَبَارَكَ الَّذِي لَا يَسْتَعِصِي فِي شَيْءٍ إِلَّا سَأَلَ عَنْهُ فِي الْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَنْ تَبَارَكَ الَّذِي لَا يَسْتَعِصِي فِي شَيْءٍ إِلَّا سَأَلَ عَنْهُ فِي الْيَوْمِ الْآخِرِ

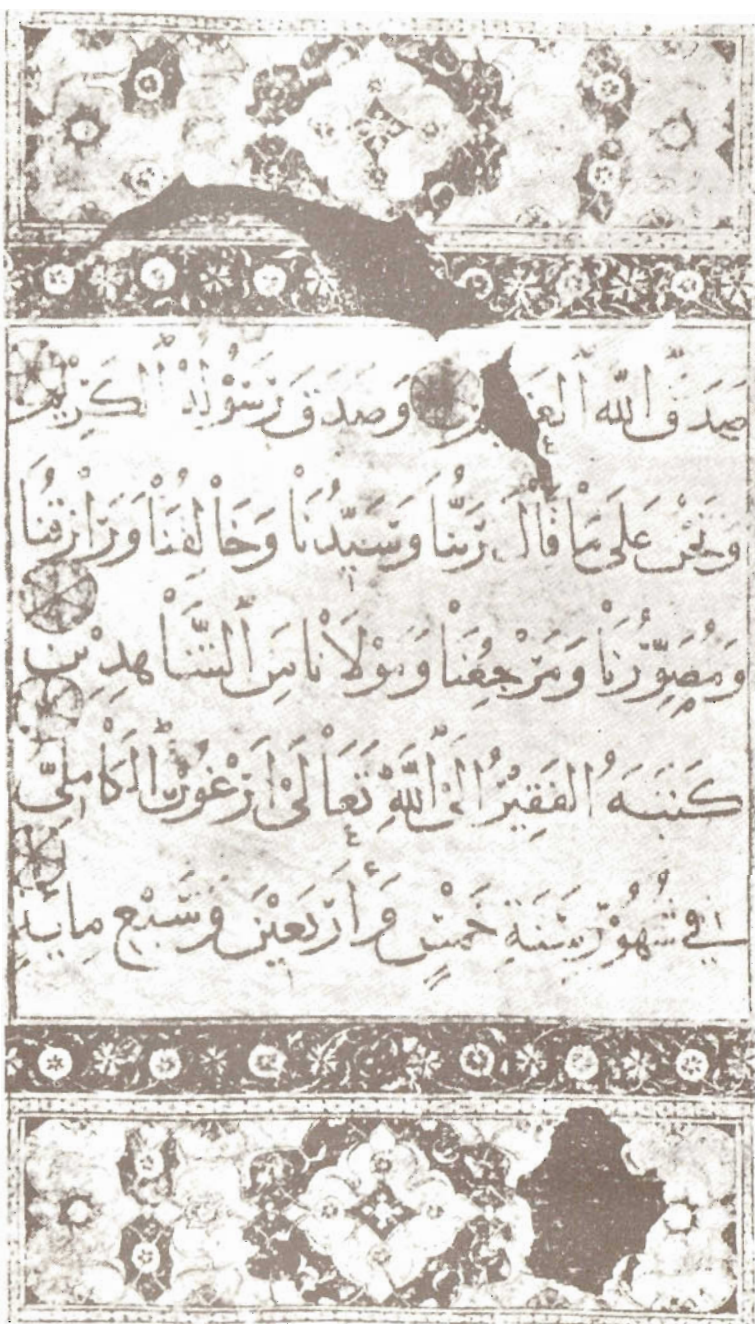
الْمَلِكُ الْعَلِيِّ الْكَرِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

النسخ المصاحف

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ إِذَا ذُكِرَ
 لَا بُدَّ لَكَ مِنْ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَواتُكَ
 دَائِمَةً لَا تَنْقُطُ وَلَا تَنْفُذُ وَلَا تَنْجُزُ وَلَا تَنْقُضُ

كتاب النسخ المصاحف
 من كتب النسخ المصاحف
 من كتب النسخ المصاحف

أَمَا بَعْدُ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ أَنَّهُمْ مِنْهُوَ النَّاسُ
 أَحَقُّ فَاسْتَرْوْهُ وَأَخَذُوا هُمْ بِالْبَاطِلِ فَأَقْدَوْهُ
 خَدَمَ بِكُتَيْبَةَ الْعَبْدِ الْفَقِيرِ الْمُسْتَغْفِرِ مِنْ ذَنْبِهِ الرَّاجِي
 رَحْمَةَ رَبِّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرِو بْنِ مُحَمَّدٍ السَّهْرُورِيِّ
 وَوَفَّقَهُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ نَجَاحُ ضَاحِي نَهَارِ الْجُمُعَةِ سَادِسَ عَشْرَى شَوَّالَ
 مِنْ سَنَةِ ثَمَانِي وَعِشْرِينَ وَسَبْعَ مِائَةٍ حَامِدًا لِلَّهِ تَعَالَى
 عَلَى نِعَمِهِ السَّابِقَةِ وَمِنْهُ السَّابِقَةِ وَمُصَلِّيًا عَلَى سَيِّدِنَا
 وَمَوْلَانَا نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَتَسْفِيعِ الْأُمَّةِ وَسَيِّدِ الْأُمَمِ وَالْأَبْنَاءِ
 الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْغُرَرِ الْمُبَامِينِ وَمُسْلِمًا تَسْلِيمًا كَثِيرًا





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَكُنْ لِلَّهِ شَاكِرًا
ذُو الْحَمْدِ الْكَبِيرِ

كفى بالله بيني وبينك شهيدا يعلم ما

في السموات والأرض والذين آمنوا بالباطل و

كفروا بالله أولئك هم الخاسرون وليس تنجحوا

بالعذاب ولولا أجت مستحق لهم العذاب

وليانيتهم بعتة وهم لا يشعرون ليس تنجحوا

بالعذاب وإن جهنم حبيطة بالكافرين

بؤس ما يحشونهم العذاب من فوقهم ومن حث

لَذِكْرِكَ وَفَسْحَازِ الَّذِي

بِهِ مَا كُنْتَ تَحْتَالُهُ وَتَحْتَالُهُ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

وَهَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَبِصَرَكَ

سورة التوبة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنُسُلِهِمْ جَانِبِينَ
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنُسُلِهِمْ جَانِبِينَ

وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنُسُلِهِمْ جَانِبِينَ
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنُسُلِهِمْ جَانِبِينَ



أَنَّهُ وَلَىٰ النَّوْفِيُّ مَنَّهُ الْهَدَا

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَىٰ كَثْرَةِ مَا كَانَ يَكُونُ فِيهِ مِنْ جَهَنَّمَ نَجَّى رَأْسَهُ لَا يَصِلُ إِلَى الْهَرَمِ

فَالْعَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ كَثَرَ كَلَامُهُ كَثُرَ مَلَأَ

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا كَانَ يَكُونُ فِيهِ مِنْ جَهَنَّمَ نَجَّى رَأْسَهُ لَا يَصِلُ إِلَى الْهَرَمِ	قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا كَانَ يَكُونُ فِيهِ مِنْ جَهَنَّمَ نَجَّى رَأْسَهُ لَا يَصِلُ إِلَى الْهَرَمِ

يَسْعِدُ الرَّجُلَ صَاحِبُ الشَّعْبِ وَقَالَ مَا تَدْرُسُ

سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَا كَانَ يَكُونُ فِيهِ مِنْ جَهَنَّمَ نَجَّى رَأْسَهُ لَا يَصِلُ إِلَى الْهَرَمِ

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا كَانَ يَكُونُ فِيهِ مِنْ جَهَنَّمَ نَجَّى رَأْسَهُ لَا يَصِلُ إِلَى الْهَرَمِ

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا كَانَ يَكُونُ فِيهِ مِنْ جَهَنَّمَ نَجَّى رَأْسَهُ لَا يَصِلُ إِلَى الْهَرَمِ

ای کسی شرف خود در ستموست

بکستی پی ره و رسم صحت نور زود

له صحت تفاقست یا اتفاق

وزیر دودل معاقبت بلرزود

اگر خود تفاقست حاضر اجماع

و اگر اتفاقست در این سماع

هَذِهِ مَوْعِظَةٌ كَلَّمَائَاتِ نَبِيِّ الْأَنْبَاءِ وَنَبِيِّ

الْأَحْيَاءِ لَا رَيْبَ فِيهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى الْمَلِكِ الْجَبَّارِ

وَصَلَاةُ الْوَلَدِ الْوَلَدِ الْوَلَدِ الْوَلَدِ الْوَلَدِ الْوَلَدِ الْوَلَدِ الْوَلَدِ

صَدِيقِكَ وَصَدِيقِ صَدِيقِكَ وَصَدِيقِ صَدِيقِكَ وَصَدِيقِ صَدِيقِكَ
وَأَعْلَاؤِكَ عَدُوِّكَ وَصَدِيقِ صَدِيقِكَ وَصَدِيقِ صَدِيقِكَ

مُسْتَقْبَلُهُ عِلَالُ الدِّينِ
وَصَلَوَاتُهُ



حضرت ابوالفضل خواجه عبداللہ

انصاری علیہ الرحمہ و المغفرہ میفرماید

الحی در گاہ آدم بنی و اگر خواهی

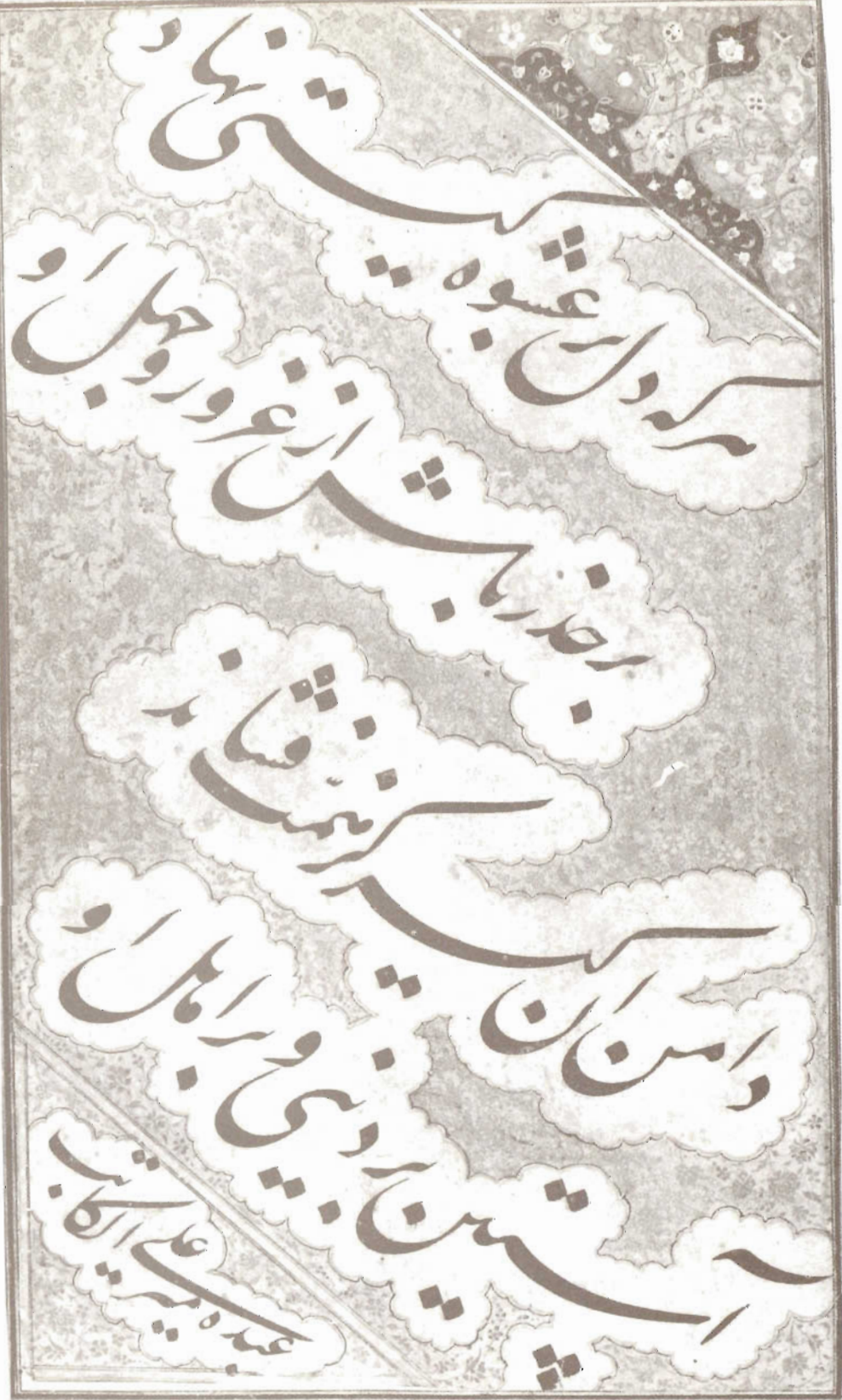
عزیز دار و اگر خواهی مدار پیغمبر تو

تر پسند من از خود زیرا کہ از تو همه

نیک آید و از من بد و السلام

عبد سلطان علی المسہدی





با شایسته دل در پی کمال
 کرده از کار و روزگار
 دل از اندوه و دین
 از آرزو دار که از
 موی

علمه اثره
 البغفر
 کتابه محمود بن اسحق

المؤمن

نفت بی بصر بدل غم خندوده را
چون پدیدار روی ناز توده را

ای که صد می کن و از آب چشم
پیدار پدید می خیزد غم و دریا

دل بند بود بر زلف پندار کند
شوان کوی عقل شیدا آن بوده را

با بختان که بود دل پیچ خون جگر است
خواندین پندار آن رقص گشوده را

کتاب سلطان خندان
عقد

نمکنت از دایق زمی مرا کش
چون نیست لذتی بخان شونده

راز کار پستی بهیم است و دود را
شاهی خاص کجوا از دایق است

شاهد زلف یار بهشت می کش
مندان قصاص کرد کس نبوده را

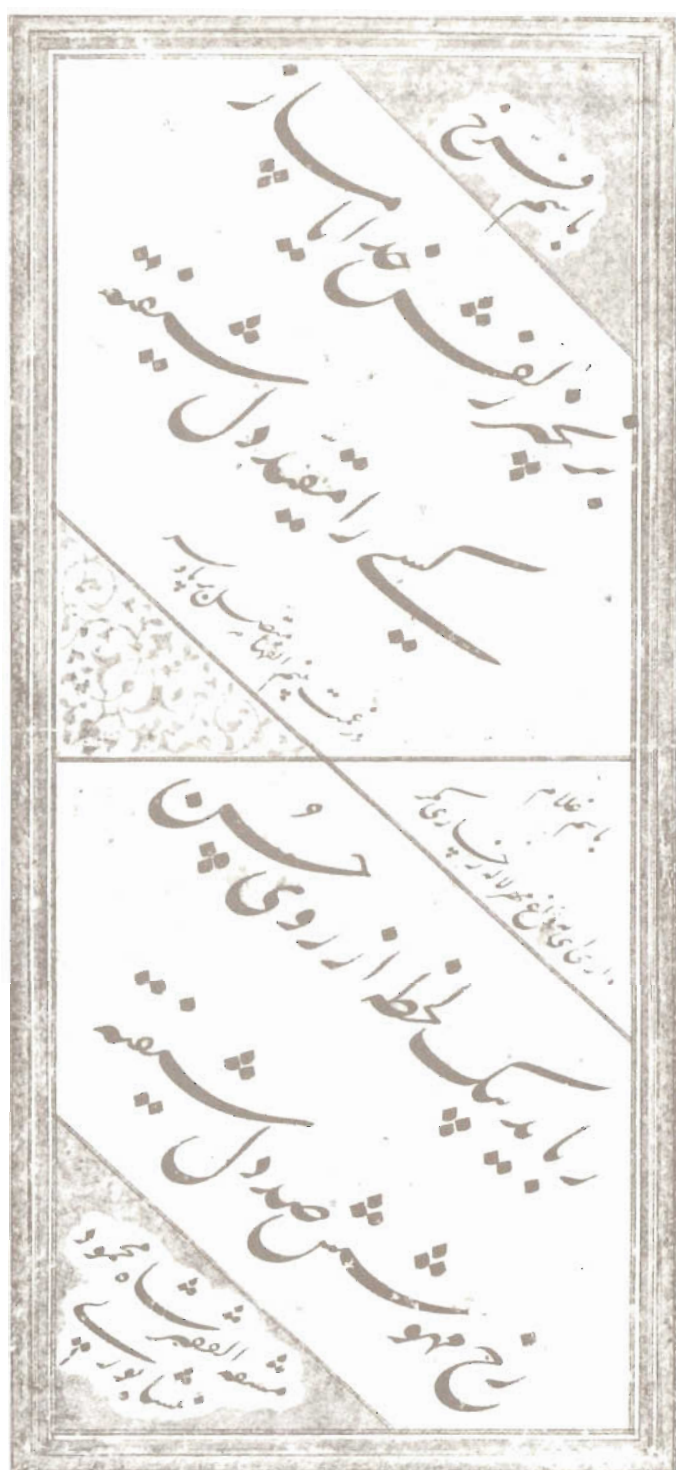
مَعِيشِنَا وَوَسِيلَةَ إِلَيْكَ وَحَنَنْكَ اللَّهُمَّ مَا كَانَ
 مِنَّا فِي قِرَائَتِهِ مِنْ نُقْصِيرٍ أَوْ نِسْيَانٍ أَوْ زِيَادَةٍ أَوْ
 نُقْصَانٍ أَوْ لَحْنٍ أَوْ خَطَأٍ أَوْ مَدٍّ أَوْ تَشْدِيدٍ فِي غَيْرِ
 مَوْضِعِهِ أَوْ إِنْ رَفَعْنَا بِرُغْبَةٍ أَوْ فَلَاحَةٍ رَغْبَةً فَجَاوِزَ
 مِنَّا وَفَضَّلْتَ عَلَيْنَا مِنْكَ يَا عَظِيمُ الْمِنَّةِ اللَّهُمَّ
 تَقَبَّلْ مِنَّا صَلاَتَنَا وَصِيَامَنَا وَقِيَامَنَا وَقِرَاءَتَنَا
 وَرُكُوعَنَا وَسُجُودَنَا وَنُصْرُوعَنَا وَتَحَشُّعَنَا
 بِرَحْمَتِكَ يَا أَزْهَرَ الرَّاحِمِينَ

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ الْعَلِيَّةِ وَالْكَوْنِ وَالْأَرْضِ وَالْمَاءِ وَالْهَوَاءِ وَالْأَرْضِ وَالْمَاءِ وَالْهَوَاءِ

الْعَلِيمُ الْعَلِيمُ يُخَدِّعُ الْعَالَمِينَ وَالْأَرْضِ وَالْمَاءِ وَالْهَوَاءِ وَالْأَرْضِ وَالْمَاءِ وَالْهَوَاءِ

رَسُولُ الْكَرِيمِ وَالْكَرِيمِ وَالْكَرِيمِ وَالْكَرِيمِ وَالْكَرِيمِ وَالْكَرِيمِ وَالْكَرِيمِ

وَالْكَرِيمِ وَالْكَرِيمِ وَالْكَرِيمِ وَالْكَرِيمِ وَالْكَرِيمِ وَالْكَرِيمِ وَالْكَرِيمِ





غم در طرب تو شادمانی کردو



آشتم آب زمکلا کی



کتابخانه و جاذبه های تاریخی



عمر از کذر تو جاو کنی دو

مؤلف
 جوان است از سر کوبان از ناز و بار
 ز خلق هر که با جاکم از بار
 کرب
 باد آفتاب و جوهر
 در زمین بار و درخت بار
 کتب المذهب حاجی آقا
 مؤلف

العبد المذنب علي ك

روبرو روبرو
راست روبرو
بوی ما
ما سیدین را ز گردن

خواب کرده چشمتان بر خمار تو ارم
خواب من آن بخت طرازنداد
ما چشم یار و لعل تو از نداد
خواب ما را بخت و باز نکرد
دل ما را بخت و باز نداد
همچو برآمده رلف ما یار تو ارم

از دل بر جوش - ارم در جوش
ایمان و زبانی تمجوتش

چه حاجت که گویند ما افما

که در فرق و مک ما دور ما

جو حور شد با سده بنو و لو

به زد مک محروم ماندیم دور

کسور جاز اشکر پستان کند

بہارِ کرم مارہ شاخوئیے

This image shows a decorative endpaper or book cover with a repeating pattern of stylized, cloud-like shapes. Each cloud contains calligraphic text in Arabic script. The background is a light, textured surface with diagonal lines and small floral motifs. The overall design is elegant and traditional.

در روی یک برگ افشان

طوطی طبع کر شادمان

رہے چاہئے

خازنہ رخت



چو کانی سپهری پاری

چو کانی سپهری پاری
چو کانی سپهری پاری

چو کانی سپهری پاری

چو کانی سپهری پاری
چو کانی سپهری پاری

چو کانی سپهری پاری

این کوی سپهری سمای
گردیده برین و کوی سپهری
چو کانی سپهری پاری

چو کانی سپهری پاری

از کرم تو گشت پی بر روی
بزم تو این و کوی سپهری
روایت تو رده و کوی سپهری



خوش
 آید به
 کزیده
 سپهر
 کو
 چون
 رومی
 سوال
 زبان
 ارباب
 حاکم
 در
 رفیع

پیش
دختر کزین عاصع باشد زار و معبود
بخت را بدو کل باین فزونید

کز ان لب میخوام غازی رخ گل کفن
ترا بس نیست این دها که در حسن و ورید
حر راه بعد المذنب باشا! لاصعها

عمر الله و نوره و پسر عیوب

و این کتاب
در بیان
معانی این
کتاب
در بیان
معانی این
کتاب

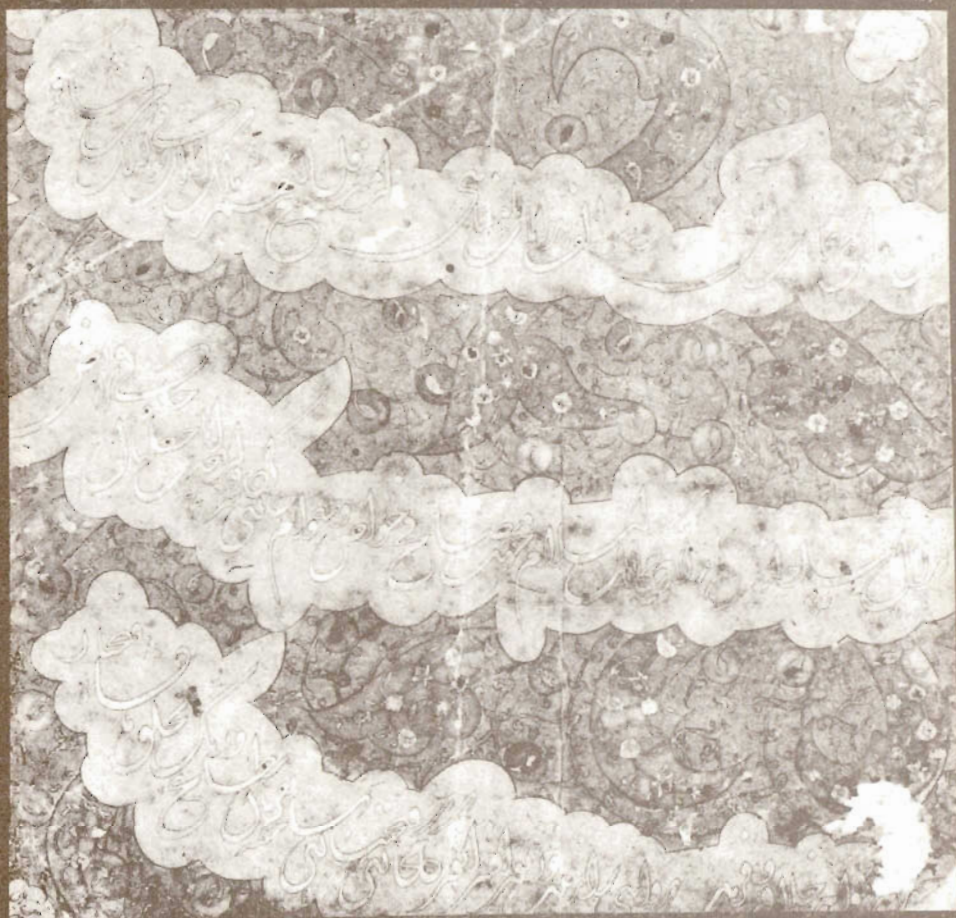
محمد زمان کجی امتحان ولسی











خط و تذهیب و تحریر یاری مذهب صفحه ۱۴۴



اگر عارف بهشت

و عوکر و طهارت معش

شکست شود و اگر پیش

سزای خیر طلب

بخار خدای شود کعبه

در آجایش احسن عفر

المنذوب احمد
دو به و سپر عیون